

توطئه‌ی بزرگ

کتاب یکم

انقلاب و ضد انقلاب

مایکل سیرز - آلبرت کان
برگردان : ماکان

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

آذر ۱۳۸۵

فهرست

۳	مقدمه
۵	پیشگفتار

بخش نخست - اعتلای قدرت شوراها

۷	۱ - مأموریت در پترو گراد
۱۳	۲ - ضد انقلاب
۱۶	۳ - انقلاب
۲۰	۴ - عدم شناسائی
۲۴	۵ - دیپلماسی سرّی
۲۶	۶ - منابع

بخش دوم - رویارویی

۲۹	۱ - مأمور انگلیسی
۳۵	۲ - ساعت صفر
۳۸	۳ - پایان مأموریت
۴۱	منابع بخش دوم

بخش سوم - جاسوس بزرگ

۴۲	۱ - ورود م. ماسینو
۴۴	۲ - سیدنی ریلی
۴۶	۳ - پول و جنایت
۵۱	۴ - توطئه‌ی لیتوانیائی‌ها
۵۵	۵ - خروج سیدنی ریلی
۶۰	منابع بخش سوم

بخش چهارم - ماجرای سیری

۶۲	۱ - راهنای حافظه
۶۴	۲ - دسیسه در ولادی وستک
۶۸	۳ - ترور در شرق
۷۵	منابع بخش چهارم

بخش پنجم - صلح و جنگ

۷۶	۱ - صلح در غرب
۸۳	۲ - در کنفرانس صلح
۹۱	۳ - مأموریت گالوین
۹۳	منابع بخش پنجم

بخش ششم - جنگ مداخله گرانه

۹۵	۱ - سر آغاز
۹۷	۲ - نبرد شمال
۱۰۲	۳ - کارزار در شمال غربی
۱۰۵	۴ - نبرد جنوب
۱۰۹	۵ - نبرد خاور
۱۱۱	۶ - لهستانی‌ها و ژنرال ورانگل
۱۱۲	۷ - آخرین باز مانده
۱۱۸	منابع بخش ششم

بخش هفتم

۱۲۰	یک حسابرسی
-----	------------

مقدمه

کتابی را که در دست دارید، نخستین بار در سال ۱۳۶۲ خورشیدی توسط حزب کارایران (توفان) ترجمه و انتشار یافت. این اثر ارزشمند به آرش حزب ما، رفیق بابا پور سعادت که هستی و اراده‌ی خود را در پیکان رهائی توده‌ها نهاد، تقدیم گردید. این کتاب سندی است زنده از رویدادهای سیاسی - اجتماعی شوروی از آغاز انقلاب ۱۹۱۷ روسیه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵).

نخستین جلد کتاب توطئه‌ی بزرگ، انقلاب و ضد انقلاب بعد از مدت کوتاهی نایاب گردید و بنابر درخواست مکرر بسیاری از رهروان طبقه‌ی کارگر و پژوهشگران بی غرض، چاپ مجدد آن در دستور شعبه انتشارات حزب قرار گرفت.

اکنون که شرایط تجدید چاپ کتاب یکم و همین طور چاپ کتاب دوم، "اسرار خط قرنطینه" فراهم گردید، به انتشار این سند تاریخی و ارزشمند مبادرت می‌ورزیم به این امید که بزودی جلد سوم، "ستون پنجم روسیه" و جلد چهارم از "مونیخ تا سانفرانسیسکو" را همراه با دو جلد اول و دوم در یک مجموعه‌ی کامل انتشار دهیم تا سهم خود را در تنویر افکار و معرفی این تریبون حقیقت، در شرایطی که سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی و رویزیونیست‌های رنگارنگ، آنی از تحریف و دروغ و پرده‌پوشی حقایق در مورد انقلاب کبیر اکتبر، ساختمان سوسیالیسم و نقش آموزگاران جنبش کارگری جهانی فروگذار نمی‌کنند، ادا کرده باشیم. بی شک در هیچ زمانی از تاریخ جنبش کمونیستی تا این حد که امروزه شاهد آنیم، کمونیسم مورد هجوم قرار نگرفته است. صفت مشخصه‌ی حمله به کمونیسم در این دوران، حمله به رفیق استالین است. خوارها کتاب و رساله که همگی آنها فاقد کمترین استدلال علمی‌اند و در بهترین حالت خود تکرار همان حرف‌های تروتسکی و خروشچف میباشند، انتشار یافته تا این رهبر بزرگ جنبش کمونیستی را که بیش از سه دهه پرچم ظفرنمون پرولتاریای جهان را به عالی‌ترین وجهی در اهتزاز داشته، بی اعتبار سازند.

اما ویژگی این کتاب در این است که خواننده را در معرض آن آگاهی‌هائی قرار میدهد که سرمایه‌داری جهانی و عمال آن سالهاست با صرف نیرو و صنایع مالی عظیم سعی در اختفای آن دارند. از این روست که پس از انتشار این کتاب یکی از نویسندگان آن (آلبرت ای. کان) توسط همین محافل در آمریکا ترور میشود و بدین طریق جان عزیز خویش را برای دفاع از حقیقت از دست میدهد. نویسندگان این کتاب توفیق یافته‌اند با بیانی جذاب و دلنشین، تصاویری زنده و

طبیعی از رویدادها و وقایع این دوره در برابر خواننده قرار دهند. استفاده از این شیوه‌ی بیان، کتاب "توطئه‌ی بزرگ" را از بسیاری تاریخ نگارهای خشک و بی روح که اکثراً با آن سر و کار داریم، متمایز می گرداند. دید منطقی و سالم نویسندگان این کتاب نشان دهنده‌ی آن است که چگونه میتوان بدون قالب سازی مصنوعی و بدون این که در مورد پدیده‌ها تنها به صورت "سیاه مطلق" و "سفید مطلق" قضاوت کرد. با روشی عینی و سیستماتیک به پژوهش پرداخته و سره را از ناسره بازشناخت.

ترجمه‌ی جلد اول و دوم کتاب توطئه‌ی بزرگ توسط رفیق ماکان در سالهای ۶۲ و ۶۵ خورشیدی صورت گرفت و جلد سوم و چهارم این کتاب به همت رفیق الف - نسیم در سال ۱۳۸۵ خورشیدی انجام یافته است و حزب ما نهایت سپاسگزاری و قدردانی را از این رفقا دارد و دستشان را به گرمی میفشارد. این کتابها ابتدا به صورت جداگانه در کتابخانه‌ی سایت حزب نصب خواهند شد و سپس به صورت یک جلد کامل چاپ و در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

حزب کار ایران (توفان)

شعبه انتشارات

دسامبر ۲۰۰۶ - آذر ۱۳۸۵

توطئه‌ی بزرگ

مایکل سیرز- آلبرت کان
کتاب یکم : انقلاب و ضد انقلاب
برگردان : ماکان
از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

پیشگفتار

۱۳۶۲

کتابی که نخستین جلد آن از نظر خوانندگان می‌گذرد ، سندی است زنده از رویدادهای سیاسی- اجتماعی در شوروی از آغاز انقلاب کبیر اکتبر (۱۹۱۷) تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵) ، که برای اولین بار در سال ۱۹۴۶ در آمریکا به چاپ رسیده است .

مایکل سیرز و آلبرت کان پژوهشگران تیز هوش و فرزانه ، با بررسی مدارک رسمی منتشره از جانب دولت های شوروی ، آمریکا ، انگلستان ... و مرور در روزنامه ها ، کتاب‌ها و نوشته‌های آن دوران ، سرگذشت یک دوره از حساس ترین و سرنوشت ساز ترین دوران حیات بشر را ، به شیوه‌ای دلنشین به نگارش درآورده‌اند .

کاوش موشکافانه ، روش سیستماتیک و بیان جذاب ویژگی‌های کتاب " توطئه بزرگ " می‌باشند. خواننده اما اجبار به پذیرش همه پندارهای این کتاب ندارد ، آن چه ضروری است قضاوت در مورد پدیده‌ها در چهارچوب زمان ، مکان و شرایط رخداد آن هاست . یک خواننده‌ی آگاه خود پژوهشگری است که از کلیشه برداری- این بیماری مزمن روشنفکران که ناشی از روحیه‌ی تقلید و نه نوآوری در جامعه ما است، به شدت گریزان است .

انتشار این تریبون حقیقت در این زمان که سرمایه‌داری جهانی و کارگزارانش آنی از تحریف و پرده پوشی حقایق در مورد نقش رهبران و

آموزگاران جنبش کارگری جهانی فرو گزار نمی کنند ، وظیفه‌ای است به تعویق افتاده .

این کتاب اما یک پاسخ نامه نیست بلکه یک تاریخ است ، مگر نه این که تاریخ خود بهترین پاسخ گویی نا راستی هاست ؟

"توطئه‌ی بزرگ " چهار کتاب را در برمی گیرد :

کتاب یکم (انقلاب و ضد انقلاب) : رویدادهای انقلاب اکتبر ، دخالت متفقین در روسیه‌ی شوروی و جنگ‌های داخلی .

کتاب دوم (اسرار خط قرنطینه) : دسیسه‌های درون و برون مرزی تزاریست‌ها پس از شکست متفقین در روسیه ، تدارکات امپریالیست‌ها برای حمله‌ی نظامی جدید به روسیه و ظهور نازیسم .

کتاب سوم (ستون پنجم روسیه) : فعالیت‌های اپوزیسیون درون حزب بلشویک (ترسکی ، بوخارین ...) و مبارزه‌ی حزب با آن .

کتاب چهارم (از مونیخ تا سانفرانسیسکو) : جنگ دوم جهانی ، ضد کمونیسم در آمریکا و شکست فاشیسم .

در برگردانی این کتاب کوشش شده بیشترین امانت به کار برده شود . در مورد نام‌های ویژه و اصطلاحات و اشاره‌های نامأنوس، که در این کتاب به وفور یافت می شود، تلاش شده تا حد امکان توضیح به عمل آورده شود.

بخش نخست - اعتلای قدرت شوراهای

۱- مأموریت در پتروگراد

در اواسط تابستان سال سرنوشت ساز ۱۹۱۷، به هنگامی که آتشفشان انقلاب روسیه سر به غرش و خروش نهاده بود، یک آمریکائی به نام سرگرد ریموند رابینز (Raymond Robins)، برای مأموریتی سری و فوق العاده مهم به پتروگراد^۱ وارد شد. شخص مزبور به طور رسمی به عنوان معاون در بخش آمریکائی صلیب سرخ مسافرت میکرد در حالیکه به طور غیر رسمی در خدمت سرویس اطلاعاتی ارتش ایالات متحده قرار داشت. مأموریت سری او در خدمت سیاست ابقای روسیه در حالت جنگ با آلمان بود.

اوضاع در جبهه‌ی شرق یأس آور بود. ارتش نا مجهز روسیه با رهبری بی کفایتش، توسط آلمان درهم شکسته شده بود.

رژیم فنودالی تزار، پوسیده از درون و درهم شکسته در اثر جنگ، متزلزل و سپس سرنگون گردید. در خلال ماه مارس تزار نیکلای دوم به واگذاری قدرت ناچار و دولت موقت تاسیس شد. فریاد انقلابی " صلح، نان و زمین ! " پهنه‌ی سرزمین روسیه را درنوردید. فریادی که تمام علائق نوین و نیز آمال قدیمی میلیون‌ها روسی فرسوده از جنگ، قحطی زده و بی چیز را درخود متجلی می کرد.

متفقین روسیه، بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده، از سقوط محتوم ارتش روس بیمناک بودند. در هر لحظه امکان این میرفت که یک میلیون سرباز آلمان به ناگاه از جبهه‌ی شرق خلاص و به سوی نیروهای بی رمق متفقین در غرب یورش آورند. به همین درجه نیز آینده گندم اوکرائین، زغال سنگ دونتس، نفت قفقاز، و تمامی ذخائر سرشار سرزمین روسیه در خطر بود، ثروت‌هایی که می رفت به چنگال حریص آلمان پادشاهی بیفتند.

متفقین نا امیدانه - و حداقل تا زمانی که قوای کمکی آمریکا به جبهه غرب برسد - تلاش در نگهداری روسیه در حالت جنگ داشتند. سرگرد رابینز یکنفر از خیل دیپلمات‌ها، نظامیان و افسران اطلاعاتی مخصوص بود که به طور شتاب

۱ - پتروگراد پایتخت روسیه تزاری بود. این شهر که نام خود را از پتر کبیر گرفته بود در اصل سنت پترزبورگ نامیده میشد. در آغاز جنگ اول نام این شهر به فرم روسی پتروگراد تغییر نمود. پس از انقلاب بلشویکی، مسکو به صورت پایتخت جدید درآمد و در سال ۱۹۲۴ پس از مرگ لنین پایتخت سابق لنین گراد نام گرفت.

زده به پتروگراذ عازم شده بودند تا آن چه در توان دارند انجام دهند تا روسیه جنگ را هم چنان دنبال کند

ریموند رابینز مردی چهل و سه ساله، دارای انرژی سرشار، فصاحت بی نظیر و جاذبه‌ی شخصی فراوان بود که با موهای سیاه براق و چهره‌ای جذاب و عقاب گونه، در آمریکا به عنوان یک شخصیت اجتماعی برجسته معروف بود. او حرفه‌ی موفق تجارت در شیکاگو را رها و خود را وقف کارهای اجتماعی و نوع دوستانه نموده بود. در عرصه‌ی سیاست او یکی از " مردان روزولت " به شمار میرفت. رابینز در فعالیت‌های انتخاباتی سال ۱۹۱۲ نقش بارزی را ایفا نموده بود. در طی این فعالیت‌ها، مرد محبوب او " تئودور روزولت " کوشش میکرد، بدون کمک مالی سرمایه داران بزرگ و دستگاه‌های سیاسی، به کاخ سفید راه یابد. رابینز یک لیبرال مبارز و یک جنگجوی خستگی ناپذیر در هر گونه پیکار بر علیه ارتجاع بود.

سرهنگ ویلیام بویس تامسون (William Boyce Thompson) رئیس صلیب سرخ آمریکا در روسیه از انتصاب رابینز به معاونت خود شدیداً در شگفت شد: " چه گفتید ؟ ریموند رابینز؟ آن بلند پرواز؟ آن حنجره پاره کن روزولت؟ او دیگر در این مأموریت چه میکند؟ ". سرهنگ تامسون از جمهوری خواهان (منظور حزب جمهوریخواه آمریکا است - م.) و مردی بی ذوق و حال بود. وی از سهام قابل توجهی در تجارت روسیه، آنجا که مربوط به معادن منگنز و مس روسیه میشد، برخوردار بود. سرهنگ تامسون معهداً شخصی واقع بین و ناظری روشن بین در امور به شمار می رفت و دریافته بود که از شیوه‌ی محافظه کارانه‌ی وزارت امور خارجه آمریکا در قبال اوضاع آشفته روسیه هیچ گونه نتیجه‌ای عاید نخواهد شد.

دیوید فرانسیس سفیر آمریکائی در روسیه در آن سال، مردی مسن و متحجر، بانکداری پوکر باز از سنت لوئیز و فرماندار سابق میسوری بود. این شخص در فضای در هم پتروگراذ شکسته از جنگ، پتروگراذ انقلابی، با موهای خاکستری، یقه های بلند مدل قدیم و پالتوی سیاه خوش دوختش، چهره‌ای غیر عادی جلوه میکرد. دیپلماتی انگلیسی در وصف او چنین اظهار نظر کرده بود :

« فرانسیس پیر یک سوسیال - انقلابی را از یک سیب زمینی تشخیص نمیدهد ! »

اما همان اندازه که فرانسیس از امور سیاسی روسیه بی اطلاع بود، به همان اندازه نیز به صحت اعتقاداتش ایمان داشت. این اعتقادات بیشتر بر پایه لاطائلات هیجان آوری استوار بود که ژنرال‌های تزاری و میلیونرهای که همواره سفارت آمریکا در پتروگراذ را احاطه کرده بودند، سرهم میکردند.

فرانسیس بر این نظریه بود که این آشفتگی ناگهانی روسیه محصول توطئه‌ی آلمان بود و این که تمام انقلابیون روسیه عمال خارجی اند. و هم چنین تصور میکرد که این اشکالات به زودی به پایان خواهد رسید.

روز ۲۱ آوریل ۱۹۱۷، سفیر کبیر فرانسیس تلگراف محرمانه‌ای به این مضمون به وزیر امور خارجه آمریکا رابرت لِنسینگ مخابره نمود:

« سوسیالیست یا آنارشیستی افراطی به نام لنین همواره در حال ایراد خطابه‌های خشونت آمیزی است که به تقویت دولت می انجامد. در موقعیت مناسب از فرصت استفاده خواهد کرد. »

اما انقلاب روسیه، پس از سرنگونی تزار نه تنها فرو ننشسته بود بلکه تازه داشت آغاز میشد. ارتش روسیه در حال فروپاشیدگی بود و هیچ کس در روسیه به نظر قادر به جلوگیری از آن نمی آمد. الکساندر کرنسکی نخست وزیر جاه طلب دولت موقت از جبهه‌ها بازدید و خطابه‌های فصیحی برای سربازان ایراد و به آنان اطمینان میداد که از " پیروزی، دموکراسی و صلح " چند قدمی بیشتر فاصله نیست. سربازان گرسنه، ناخشنود و طغیان گر روسی گروه گروه جبهه را ترک میکردند، در یونیفرم‌های خشن و چرکین خود، هم چون سیلی به سوی دشت‌های باران خورده و جاده‌های آب گرفته، به سوی دهکده‌ها و شهرها سرازیر میشدند.^۲

در پشت جبهه، سربازان بازگشته روس با کارگران و دهقانان انقلابی برخورد میکردند. در همه جا سربازان، کارگران و دهقانان کمیته‌ها یا " شوراهای " انقلابی خود را ایجاد کرده و نمایندگانی برای ارائه خواسته‌هایشان یعنی " صلح، نان، زمین ! " به مراکز دولتی در پتروگراد اعزام مینمودند. ...

۲ - مدت سه سال سربازان روسی با رشادت و مهارت فراوان در برابر مصائب مافوق تصور پیکار کرده بودند. در ماه‌های ابتدای جنگ، در اوج حمله‌ی آلمان، روس‌ها به خاور پروس تجاوز کردند، دو لشکر ویژه و یک هنگ سواره‌ی آلمان را به عقب رانده و برای ژوفر (Joffre) موقعیت پرکردن خلاء در مارن (Marne) و نجات پاریس را فراهم آوردند. ارتش روسیه اما محکوم بود که خیانت و کم کاری پشت جبهه را تحمل کند. وزیر جنگ سوخوم لینوف (Suchomlinow) خائنی بود که توسط آلمان خرید شده بود. دربار تزار مملو از عمال آلمان و آلمان دوستانی بد نام چون تزارینا (همسر تزار) و مشاورینش کشیش پلید راسپوتین بود. سربازان روسی دارای تجهیزات محقری بودند. ارتش روسیه تا سال ۱۹۱۷ به تنهایی از مجموع بریتانیا، فرانسه و ایتالیا متحمل تلفات بیشتری شده بود. این تلفات به ۲/۷۶۲/۰۶۴ کشته، ۴/۹۵۰/۰۰۰ زخمی و ۲/۵۰۰/۰۰۰ گمشده میرسید.

هنگامی که سرگرد رابینز به پتروگرا رسید، توده‌های گرسنه و نا امید هم چون موجی تیره همه‌ی سرزمین را فرا گرفته بودند. پایتخت از نمایندگان سربازان اشباع شده بود، نمایندگان که از سنگرهای گل آلود اول جبهه می‌آمدند تا پایان جنگ را درخواست کنند. تقریباً هر روز شورش‌های برای نان در میگرفت. حزب بلشویک لنین - سازمان کمونیست‌های روسی - که توسط کرنسکی غیر قانونی اعلام شده و به فعالیت زیر زمینی کشانیده شده بود، به سرعت در حال کسب نیرو و اعتبار بود.

ریموند رابینز از پذیرش عقاید سفیر کبیر فرانسیس و دوستان تزاریش در مورد حقیقت اوضاع روسیه سرباز زده و وقت چندانی را در سالن‌های پتروگرا تلف نکرد و به قول خود "به میدان" روان شد تا صحنه‌ی روسیه را نظاره کند. رابینز اعتقاد پر شوری به "ذهنیت برون گرا" داشت؛ به گفته‌ی او این خصلتی مشترک نزد بازرگانان موفق آمریکائی است، ذهنیتی که نه بر مبنای پر حرفی بلکه به جستجوی پیوسته واقعیات استوار است، رابینز به اطراف و اکناف روسیه مسافرت و از کارخانه‌ها، نشست‌های اتحادیه‌های کارگری، سربازخانه‌ها و حتی سنگرهای پراز شپش در جبهه شرق بازدید به عمل آورد. وی برای دریافت آن چه در روسیه می گذشت، به میان مردم روسیه رفت.

روسیه‌ی آن سال سراسر هم چون انجمنی برای مباحثه بود. انجمنی پهناور و آشفته.

توده‌ها پس از قرن‌ها سکوت تحمیلی، سرانجام زبان‌های خود را باز یافته بودند. جلسات بحث در هر نقطه بر پا میشد و هر کس چیزی برای گفتن داشت. مأمورین دولتی، مبلغین متفقین، بلشویک‌ها، سوسیال - انقلابی‌ها، منشویک‌ها و آنارشیست‌ها همه به طور هم زمان زبان به صحبت گشوده بودند. بلشویک‌ها پر طرفدارترین سخنگویان بودند و سربازان، کارگران و دهقانان همواره سخنان آنان را تکرار میکردند.

سربازی در یکی از جلسات پر هرج و مرج مسائل را به این گونه مطرح میکرد:

« به من نشان بدهید برای چی می جنگم، برای فتح قسطنطنیه یا برای یک روسیه‌ی آزاد، برای دموکراسی یا برای سرمایه دار غارتگر؟ اگر به من ثابت کنید که با جنگ دارم از انقلاب دفاع میکنم، آن وقت بدون این که ترس از مجازات مجبورم کند، با میل خود به جنگ خواهم رفت. اگر زمین از آن دهقانان، کارخانه از آن کارگر و قدرت به دست شوراها باشد آن گاه است که خواهیم فهمید برای چه می جنگیم و برای آن خواهیم جنگید ! »

رابینز به این فضای بحث و جدل کاملا معتاد بود. در ایالات متحده، با یک سخنران مارکسیست آمریکائی در مورد این که چرا نباید با بلشویک‌های روسی باشیم به بحث نشسته بود و در جلسات غالبا اجازه پاسخ گوئی به بلشویک‌ها را درخواست می کرد. چه در ازدحام کارخانه‌ها و چه سنگرها، این آمریکائی شانه پهن و چشم تیره به صحبت برمیخاست. هنگامی که رابینز از طریق مترجم به توضیح در باره‌ی دموکراسی آمریکائی و خطر میلیتاریسم پروس برای شنوندگان روسی می پرداخت، ابراز احساسات شدید سخنانش را بدرقه میکرد.

رابینز در عین حال وظائف مربوط به صلیب سرخ خویش را نیز فراموش نکرد. مسئولیت او رساندن مواد غذائی به شهرهای گرسنگی زده بود. در نواحی ولگای سفلی، وی به انبارهای عظیمی برخورد نمود که در آنها غلات در حال گندیدن بودند چرا که به علت عدم وسائل حمل و نقل نمی توانستند به جاهای دیگر منتقل شوند. تحت رژیم بی کفایت تزار، همه‌ی وسائل حمل و نقل تکه تکه شده و کرنسکی نیز کوچکترین اقدامی برای علاج این وضعیت انجام نداده بود. رابینز پیشنهاد نمود که یک سری قایق باری برای حمل غلات به پائین ولگا ارسال شود. مأمورین کرنسکی پاسخ دادند که این کار ناممکن است. دهقانی به نزد رابینز آمده و خود را به عنوان سرپرست شورای محل معرفی نمود. وی به رابینز گفت که قایق‌های باری را فراهم خواهد کرد. صبح روز بعد، غلات به سوی شمال به طرف مسکو و پتروگراد (Petrograd) رهسپار شدند.

بهر کجا که رابینز پای می نهاد، سردرگمی و بی کفایتی حکومت کرنسکی و در عین حال نظم تشکیلاتی و اراده‌ی شوراهای انقلابی را مشاهده میکرد. هنگامی که سرپرست یک شورا می گفت کاری انجام خواهد گرفت، آن کار انجام میشد.

اولین باری که رابینز به یک روستای روسیه رفته و درخواست ملاقات مأمورین دولت را کرد روستائیان لبخندی زده و گفتند " شما بهتر است سرپرست شورا را ببینید. "

رابینز با اعتراض: این که یک تشکیلات انقلابی است، من با تشکیلات دولتی کار دارم، تشکیلات اداری معمولی.

روستائی با خنده: هان ! اون تشکیلات به چیزی نمی ارزد، بهتر است شما سرپرست شورا را ببینید !

رابینز پس از این سرکشی‌ها، در بازگشت به پتروگراد گزارش اولیه خود را بدین مضمون به سرهنگ تامسون ارائه کرد :

« دولت کرنسکی دولت کاغد بازی و بله قربان گوئی در بالا
است که در مسکو، پتروگراد و جاهای دیگر تنها به زور سرنیزه خود
را سر پا نگه داشته است. »

حکومت واقعی کشور توسط شوراهای اعمال میشد. اما کرنسکی، معتقد به
ادامه‌ی جنگ با آلمان بود و به همین دلیل رابینز بر این نظر بود که وی بایستی
در راس قدرت باقی بماند و چنان چه متفقین خواست آن دارند که از هرج و
مرج در روسیه و افتادن آن به چنگال آلمان پیش‌گیری نمایند، بایستی تمام نفوذ
خود را به کار برند تا کرنسکی شوراهای را به رسمیت شناخته و از در توافق با
آنها درآید. دولت ایالت متحده، می‌بایستی، قبل از آن که دیر شود، در جریان
واقعیات قرار گیرد.

رابینز در این میان اقدام شجاعانه‌ای را پیشنهاد نمود، مبنی بر برپا نمودن
یک فعالیت تبلیغاتی عظیم و پر انرژی برای متقاعد ساختن مردم روسیه بر این
امر که خطر حقیقی برای انقلاب از جانب آلمان است و در این راه با کمال
شگفتی دریافت که سرهنگ تامسون، بدون هیچ‌گونه تردید، هم با گزارش و هم
با پیشنهاد او موافق است. وی به رابینز اطمینان داد که به واشنگتن تلگراف و
طرح عملیات تبلیغاتی را تشریح و درخواست اتوریته و اعتبار برای اجرای آن
خواهد نمود.

در عین حال به رابینز گوشزد کرد که وقت گرانبهاست و بایستی عملیات
را بی‌درنگ آغاز کند.

رابینز: اما پول آن از کجا برسد؟

تامسون: من از پول خودم یک میلیون را به قمار خواهم گذاشت.

به رابینز اجازه داده شد تا این مبلغ را از بانک خود تامسون در پتروگراد
برداشت کند ... به گفته‌ی تامسون مسئله‌ی عمده حفظ ارتش روسیه در جبهه
شرق و نگهداری آلمان در بیرون از روسیه بود. سرهنگ تامسون معه‌ذا به
خطرات این‌گونه درگیری فعالانه و شخصی در امور روسیه کاملاً واقف بود.

تامسون: رابینز، آیا می‌دانید این کار به چه معنی است؟

رابینز: فکر میکنم که تنها راه نجات وضعیت فعلی باشد.

تامسون: نه، منظورم این است که آیا میدانید این امر چه مفهومی برای

شخص شما دارد؟

رابینز: منظورتان چیست؟

تامسون: منظورم این است که اگر شکست بخوریم، شما تیرباران خواهید

شد.

رابینز شانه‌اش را بالا انداخته گفت: " مردان بهتر و جوان تر هر روزه دارند در جبهه غرب گلوله می خورند " . و پس از مکثی ادامه داد " سرهنگ، اگر من تیرباران شوم، شما به دار آویخته خواهید شد " .
سرهنگ تامسون: باعث تعجبم نخواهد شد، چنان چه حق با شما باشد.^۳

۲ - ضد انقلاب

بادهای سرد و مرطوب از جانب دریای بالتیک میوزید، ابرهای تیره، آسمان شهر را پوشانده بود؛ پتروگراد به نقطه‌ی اوج تاریخی خود نزدیک میشد. الکساندر کرنسکی، نخست وزیر دولت موقت، رنگ پریده و عصبی، با چشمان از حدقه درآمده با یونیفرم قهوه‌ای رنگ همیشگی در حالی که بازوی راستش را به شیوه‌ی ناپلئون در پالتو فرو برده بود، در طول اطاقش در کاخ زمستانی قدم میزد.

وی با حالت فریاد به ریموند رابینز چنین گفت: اینها از من چه انتظاری دارند؟ نیمی از اوقات مجبورم با لیبرالیسم اروپایی صحبت کنم تا متفقین راضی باشند و نیمی دیگر بایستی به شیوه‌ی سوسیالیسم اسلاوی روسی حرف بزنم تا سر خود را روی تنم حفظ کنم!

کرنسکی حق داشت آشفته خاطر باشد. پشت سر او، حامیان اصلیش، میلیونرهای روسی و متفقین انگلیس و فرانسوی در حال توطئه برای برکناری او از قدرت بودند.

میلیونرهای روسی آشکارا تهدید می کردند که اگر فرانسه از اقدام بر علیه انقلاب خود داری کند، آنان به آلمانی‌ها روی خواهند آورد.

استپان گئورگویچ لیانوزف (Stepan Georgewitsch Lianosow) - راکفلر روسی - به خبرنگار آمریکائی جان رید چنین می گفت:

« انقلاب یک بیماری است، دیر یا زود می بایستی قدرت‌های خارجی وارد عمل شوند همان گونه که شخص برای مداوای یک کودک بیمار و آموزش راه رفتن به او، دخالت میکند. »

۳ - این گفتگو بین سرگرد رابینز و کلنل تامسون همانند سایر گفتگوهای مندرج در این کتاب مستقیماً از منابع موثقی نقل شده که لیستشان در مأخذ پایان کتاب آمده است.

میلیونر دیگر روسی ریابوشینسکی (Riabuschinsky) اعلام می کرد که:

« تنها راه گریز مردم بینوا از چنگال بیرحم قحطی، فشردن گلوی این دوستان دروغین مردم - شوراهاى دموکراتیک و کمیته‌هاست! »

سِر ساموئل هور (Sir Samuel Hoore) رئیس اینتلیجنت سرویس سیاسی در روسیه پس از گفتگویی با این میلیونرها به لندن باز گشته بود تا گزارشی ارائه دهد مبنی بر این که دیکتاتوری نظامی بهترین پاسخ است به معمای روسیه . بزعم هور، مطلوب ترین نامزدها برای پُست دیکتاتوری روسیه یکی آدمیرال کالچاک (Koltschak) بود که به قول او نزدیک ترین نمونه به یک جنتمن انگلیسی بود که او در روسیه مشاهده کرده بود و دیگری لاور کُرنیلف (Lawr Kornilow) فرمانده کل قوای روسیه بود که ژنرالی قزاق و قوی هیکل و دارای ریش بزی سیاه بود .

دول انگلیس و فرانسه بر آن شدند که از ژنرال کُرنیلف حمایت کنند. قرار بر این شد که او آن مرد نیرومندی باشد که روسیه را در جنگ باقی نگاهداشته، انقلاب را منکوب و سهام مالی انگلیس - فرانسه را در روسیه حفاظت نماید. هنگامی که ریموند رابینز از این تصمیم مطلع شد، احساس کرد که متفقین مرتکب اشتباه خطیری شده اند. متفقین روحیهی مردم روس را درک نمی کردند و تنها به صورت بازیچه‌ای در دست بلشویک‌ها درآمده بودند؛ بلشویک‌ها که ابتدا پیش بینی کرده بودند که دولت کرنسکی به صورت نقابی درخواهد آمد که ضد انقلاب در پس آن در حال تدارک است. ژنرال آلفرد ناکس (Alfred Knox) وابسته‌ی نظامی انگلیس و سرکرده‌ی میسیون نظامی انگلیس در پتروگراد با خشونت به رابینز گوشزد کرد که زبانش را بسته نگه دارد. کودتای تدارک شده، صبح روز هشت دسامبر ۱۹۱۷ در پتروگراد به اجرا گذاشته شد. کودتا با صدور اعلامیه‌ای توسط کُرنیلف به عنوان فرماندهی کل ارتش اعلام شد. در اعلامیه‌ی مزبور سرنگونی دولت موقت و استقرار " نظم و دیسپلین " عنوان شده بود. به ناگاه هزاران اعلامیه با تیتیر " کُرنیلف قهرمان روسیه " در خیابان‌های مسکو و پتروگراد ظاهر شد. کرنسکی سالها بعد، در کتاب خود موسوم به " فاجعه " فاش نمود که این اعلامیه‌ها به هزینه‌ی میسیون نظامی انگلیس در پتروگراد و در واگن مخصوص ژنرال ناکس، وابسته‌ی نظامی انگلیس چاپ شده بود. کُرنیلف به بیست هزار از سربازان خود دستور داد که در پتروگراد رژه بروند. افسران انگلیسی و فرانسوی نیز در یونیفرم‌های روسی همراه با سربازان کُرنیلف در این رژه شرکت کردند.

کرنسکی از این خیانت وحشت زده شده بود. او هنوز در لندن و پاریس به عنوان یک "دموکرات بزرگ" و "قهرمان توده‌های روس" ستایش میشد، لیکن در اینجا، در روسیه، نمایندگان متفقین در پی سرنگونی او بودند! کرنسکی بی یار و یاور در پی راه چاره‌ای بود اما سرانجام هیچ‌گونه اقدامی از او سر نزد.

شورای بلشویکی پتروگراد اما، به ابتکار خود دستور بسیج فوری صادر کرد. ناویان انقلابی ناوگان بالتیک و سربازان برگشته از جبهه به کارگران مسلح پیوستند. باریکاردها و حصارها از سیم خاردار در خیابان‌های شهر برپا شد، قطعات توپخانه و مسلسل‌ها به سوی مواضع رانده شدند. گاردهای سرخ - کارگران با کلاه‌ها و کت‌های چرمی - مسلح به تفنگ و نارنجک‌های دستی به حفاظت از شاهراه‌های گل آلود و ناهموار پرداختند.

ارتش کُرنیلف در عرض چهار روز از هم پراکنده شد. خود او توسط کمیته‌ی سربازان که در خفا در درون ارتش وی تشکیل شده بود دستگیر شد. حدود چهل ژنرال تزاری که در توطئه‌ی کُرنیلف دست داشتند در بعداز ظهر همان روز در حالی که در هتل آستوریای (Astoria) پتروگراد به انتظار خبر پیروزی کُرنیلف نشسته بودند محاصره شدند. معاون وزارت جنگ کرنسکی، بوریس ساوینکف (Boris Sawinkow) در پی یک اعتراض همگانی، به جرم همکاری در این توطئه از پست خود برکنار شد. پایه‌های دولت موقت لرزان بود.

و اما کودتا درست به همان چیزی انجامید که بر علیه آن طرح شده بود؛ پیروزی برای بلشویک‌ها و نمایش قدرت شوراها؛ این شوراها بودند که قدرت را در پتروگراد در دست داشتند نه کرنسکی. ریموند رابینز می‌گفت:

« این اعتلای شوراها بود که کار را بدون زور به انجام رسانید. ... این بود آن قدرتی که کُرنیلف را شکست داد. »

از سوی دیگر سفیر کبیر آمریکا، فرانسیس تلگرامی بدین شرح به وزارت امور خارجه آمریکا مخابره کرد:

« شکست کُرنیلف از بدی مشاور، اطلاعات نادرست، روش‌های ناصحیح و تیره روزی سرباز خوب، میهن پرست، و در عین حال بی تجربه. دولت به سختی ترسیده بود و می‌تواند از تجربه‌هایش استفاده کند. »

۳ - انقلاب

از این پس حوادث سیر آهسته تری یافت، لنین که هنوز در مخفی گاه به سر می برد شعار جدیدی به انقلاب ارائه کرد: تمام قدرت به دست شوراهای سرنگون باد دولت موقت !
هفت اکتبر سرهنگ تامسون با نگرانی تلگرامی به واشنگتن ارسال نمود:

« بلشویک‌ها اکنون با جدیت در پی کنترل کنگره‌ی روسی نمایندگان کارگران و سربازان هستند که در خلال همین ماه در اینجا برگزار میشود. چنان چه موفق شوند، دولتی تشکیل خواهند داد با نتایج مصیبت بار که احتمالاً به صلحی جداگانه (با آلمان) خواهد انجامید. ما در حال استفاده از کلیه‌ی امکانات هستیم اما می‌بایستی از پشتیبانی فوری برخوردار باشیم و گرنه برای هر کوششی دیر خواهد شد. »

روز سه نوامبر کنفرانس محرمانه‌ای از سران نظامی متفقین در روسیه، در دفتر کلنل تامسون برپا گردید: " برای متوقف ساختن بلشویک‌ها چه باید کرد؟ " ژنرال نیسل (Nissel) فرماندهی میسیون نظامی فرانسه با عصبانیت دولت موقت را به عدم کاربُری محکوم و سربازان روسی را " سگ‌های زرد " نامید. در این هنگام ژنرال‌ی روسی، با صورتی برافروخته از خشم، با گام‌های سریع از اطاق خارج گردید .

ژنرال ناکس از این که از کُرنیلف حمایت نکرده‌اند به سختی انتقاد کرده و با تشریح به رابینز چنین گفت: من هیچ علاقه‌ای به تحکیم دولت کرنسکی، این دولت بی ارزش و نالایق ندارم شما بایستی از کُرنیلف پشتیبانی می‌کردید !
رابینز در جواب: خوب ژنرال، شما که با کُرنیلف بودید !
ژنرال انگیزی سرخ شد:

تنها وسیله‌ی موثر در روسیه‌ی امروز دیکتاتوری نظامی است.
این ملت همواره باید یک شلاق بالای سرشان داشته باشند !
رابینز:

ژنرال، ممکن هم هست که نوعی متفاوت از دیکتاتوری وجود داشته باشد.
ناکس:

منظورتان این جریان ترسکی - لنین بلشویک، این آش شله قلمکار است؟
رابینز: بله منظورم همین است.
ناکس:

رابینز شما نظامی نیستید و هیچ چیز درباره‌ی امور نظامی نمی‌دانید. نظامی‌ها می‌دانند با این جور چیزها چطور رفتار کنند؛ ما آنها را سینه‌ی دیوار گذاشته و تیرباران می‌کنیم.
رابینز:

البته اگر توانستید به چنگشان بیاورید. ژنرال من قبول دارم که درباره‌ی امور نظامی چیزی نمی‌دانم اما درباره‌ی مردم اطلاعاتی دارم چرا که تمام عمرم با آنها زندگی کرده‌ام. من در روسیه سفر کرده‌ام و فکر می‌کنم که ما با یک وضعیت مردمی روبرو هستیم.

روز هفت نوامبر ۱۹۱۷،^۴ چهار روز پس از کنفرانس در دفتر سرهنگ تامسون، بلشویک‌ها قدرت را در روسیه در دست گرفتند.
انقلاب بلشویکی، انقلابی که جهان را بلرزه درآورد، رخدادی شگفت‌انگیز بود. این انقلاب در آغاز کیفیتی نامحسوس داشت. این صلح‌آمیزترین انقلاب در تاریخ جهان بود. سربازان و ناویان در گروه‌های کوچک در اطراف پایتخت قدم می‌زدند. تعداد محدودی تیراندازی‌های پراکنده به گوش می‌خورد. مردان و زنان در خیابان سرد جمع شده و با حرکات سر و دست مشغول بحث و یا خواندن آخرین اطلاعیه‌ها و درخواست‌ها بودند. پیچ‌پیچ‌های ضد و نقیض معمول در این گونه موقعیت‌ها، به اطراف پخش میشد. ترامواها در طول خیابان نوسکی بالا و پائین میرفتند. زنان خانه‌دار در درون یا برون مغازه‌ها سرگردان بودند. روزنامه‌های محافظه‌کار پتروگراد که در آن روز نیز مطابق معمول منتشر شدند هیچ‌گونه اشاره‌ای به وقوع انقلاب ننمودند. بلشویک‌ها بدون آن که با مقاومتی جدی روبرو شوند، اداره‌ی تلفن، تلگراف، بانک دولتی و وزارت خانه‌ها را اشغال کردند. کاخ زمستانی، مقر دولت موقت کرنسکی را احاطه و تحت محاصره درآورد.

کرنسکی، در بعداز ظهر همان روز در اتومبیل سریعی که از سفارت آمریکا قرض گرفته بود و پرچم آمریکا بر روی آن در اهتزاز بود رو به گریز نهاد. وی در همان حالی که داشت آنجا را ترک میکرد چند کلمه برای سفیر آمریکا فرانسیس فرستاد حاکی از این که به همراه سربازان از جبهه بازگشته و " در عرض پنج روز وضعیت موجود را به پایان خواهد رسانید. "

۴ - نوامبر، به تقویم قدیم و اکتبر به تقویم جدید. مترجم

ساعت شش بعداز ظهر همان روز، فرانسیس تلگرافی به وزیر امور خارجه آمریکا لانسینگ (Lansing) مخابره میکند :

« به نظر می آید که بلشویک ها همه چیز را در اینجا زیر کنترل دارند نمی توان از محل کنونی هیچ وزیری اطلاع حاصل کرد .»

در اواسط آن شب نم آلود ، کامیون هائی به آهستگی در طول خیابان های گل آلود حرکت می کردند و در هر نقطه که آتش نگهبانان برپا بود حرکتشان کند تر شده و از درون آنها بسته های سفیدی به بیرون پرتاب میشد . این بسته ها حاوی اعلامیه زیر بود :

به شهروندان روسیه!

دولت موقت سرنگون شده است. قدرت دولتی در دست ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد یعنی کمیته انقلابی نظامی پتروگراد است که رهبری پرولتاریا و مراکز نظامی پتروگراد را در دست دارد .

خواستی که توده ها به خاطرش جنگیده اند یعنی پیشنهاد فوری صلحی دموکراتیک، امحاء حقوق مالکی زمینداران، کنترل کارگری تولید و تشکیل یک دولت شوروی اکنون به تمام و کمال بدست آمده است.

زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان.
کمیته انقلابی نظامی وابسته به شورای
نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد.

صدها گارد سرخ و سرباز به صورت یک توده سیاه به دور کاخ زمستانی گرد آمده بودند. این کاخ که به صورتی خیره کننده چراغانی شده بود آخرین پایگاه اعضا حکومت ساقط شدهی موقت بود. ناگهان توده سیاه به جلو

حرکت کرد و افراد به درون حیاط ریخته و از بالای باریکادها به درون کاخ هجوم آوردند. وزرای سابق کرنسکی در اتاقی که به دقت زینت شده بود تمام روز به دور یک میز دراز نشسته بودند همگی در همین حالت دستگیر شدند. میز مزبور مملو از اوراق کاغذ و باقیمانده‌ی اعلامیه‌های نا تمام بود. در یکی از این اعلامیه‌ها چنین آمده بود:

« دولت موقت از تمام قاطبه درخواست حمایت میکند ... »

در ساعت ده و چهل و پنج دقیقه آن شب هفت نوامبر، کنگره‌ی سراسری شورای نمایندگی کارگران و سربازان روسیه جلسه‌ی افتتاحیه‌ی خود را در سالن بزرگ انستیتوی اسمولنی (Smolny) که سابقاً یک مدرسه‌ی خصوصی مدرن برای دختران اشراف تزاری بود، برگزار نمود. سالن عظیم مملو از دود، با ستون‌های مرمری، لوسترهای سفید و کف نقش و نگاردارش، اکنون میزبان نمایندگان منتخب کارگران و سربازان شده بود. نمایندگان شوراهای، چرکین و خسته، با صورت‌های نتراشیده، سربازان با یونیفرم‌هایی که هنوز آلوده به گل و لای سنگرها بود، کارگران در کت و کاسکت‌های پاره پاره، ملاحان در بلوزها و کلاه‌های بره‌ی گرد و کوچک با اشتیاق تمام به سخنان تک تک اعضای کمیته‌ی اجرائی مرکزی، که یکی پس از دیگری در پشت تریبون قرار می گرفتند، گوش فرا میدادند. کنگره دو روز به طول انجامید. هنگامی که در شب دوم مردی کوتاه و محکم اندام در کتی گشاد و اتو نخورده، با سر طاس و درخشان در حالی که چند ورقه کاغذ در دست داشت، به روی سکوی خطابه قرار گرفت ابراز احساساتی بی مانند از حضار برخاست

این ابراز احساسات چند دقیقه به طول انجامید، سپس سخنران در حالی که اندکی به جلو خم میشد اعلام کرد که:

« از هم اکنون برای ساختمان نظام سوسیالیستی به پیش میرویم ! »

این سخنران لنین بود.

کنگره کار خود را برای تشکیل اولین دولت شوروی - شورای کمیسرهای خلق به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین - ادامه داد .

۴ - عدم شناسائی

صبح روز بعد از تشکیل دولت شوروی، سفیر کبیر فرانسیس یاد داشتی برای دوستش مدین سامرز (Maddin Summers) کنسول آمریکا در مسکو، ارسال داشت:

« گزارش داده شده است که شورای کارگران و سربازان پتروگراد کابینه‌ای با لنین به عنوان نخست وزیر، ترتسکی به عنوان وزیر امور خارجه و خانم یا دوشیزه کولونتای به عنوان وزیر آموزش اعلام کرده است. اما امیدوارم که این مساعی هر چه زودتر به فرجام برسد چه هر چه وضعیت مهمل تر باشد، علاج آن زودتر حاصل خواهد شد. »

فرانسیس در پیامی که به واشنگتن مخابره کرد ادعا نمود که رژیم جدید شوروی بیش از چند روز دوام نخواهد آورد و به وزارت امور خارجه سفارش کرد که تا هنگامی که بلشویک‌ها سرنگون نشده و جایشان توسط " روس‌های میهن پرست " اشغال نشده است، دولت روسیه را برسمیت نشناسند
بامداد همان روز رابینز به دفتر کنل تامسون در مقر صلیب سرخ آمریکا در پتروگراد وارد شد.
رابینز:

رئیس، باید زود تر بجنبیم، این نظرات که کرنسکی دارد ارتشی سرهم میکند و قزاق‌ها دارند از طریق دن (Don) به بالا می آیند و گاردهای سفید از فنلاند به پائین، همه چرت و پرت است ! آنها هرگز به اینجا نخواهند رسید در مسیر آنها تا اینجا به اندازه‌ی کافی دهقان تفنگ بدست ایستاده است ! خیر، این گروهی که در اسمولنی نمایش را می گرداند ، هنوز تا مدت زیادی به نمایش خود ادامه خواهد داد

رابینز قصد آن را داشت که از رئیسش اجازه برای رفتن به اسمولنی و مصاحبه با لنین را دریافت کند. او با اشاره به بلشویک‌ها چنین اظهار نظر کرد:

« اینها در اصل مردم مهربان و پر ارزشی هستند. برخی از ما در سیاست بوده و با مردان سیاسی آمریکائی سر و کار داشته ایم. اگر توانستید در اسمولنی نیز کسی فاسد تر و بدتر از آن حقه بازها پیدا کنید ، آنگاه میتوان گفت که اینها نیز شیادند ! »

سرهنگ تامسون به جای جواب دستوراتی را که به تازگی از واشنگتن دریافت کرده بود به رابینز نشان داد. وی دستور داشت برای مشاوره فوراً به واشنگتن برگردد. تامسون شخصاً با رابینز در مورد این که بلشویکها نماینده‌ی توده‌های روسی هستند موافق بود و هنگام بازگشت به آمریکا کوشش نمود که وزارت امور خارجه را نیز به این امر متقاعد کند. در این زمان رابینز نیز به درجه سرهنگی ارتقاء و ریاست صلیب سرخ آمریکا در روسیه را به عهده گرفت. تامسون دست معاون سابق را فشرده و برایش آرزوی موفقیت نمود. ... رابینز بدون اتلاف وقت یک راست به سمت اسمولنی حرکت و درخواست ملاقات با لنین را نمود. وی با رو راستی به لنین چنین گفت:

« من قبلاً حامی کرنسکی بودم. معهذا هنگامی که به یک جنازه برخورد کنم تشخیص میدهم که این یک مرده است. دولت موقت نیز از نظر من مرده است. من بایستی بدانم که آیا صلیب سرخ آمریکا می تواند، بدون آن که به منافع ملی خودمان لطمه آورد، به مردم روسیه یاری کند. من با برنامه‌ی داخلی شما مخالفم ولی بهر حال آن چه در امور داخلی روسیه می گذرد به من ربطی ندارد. اگر کُر نیلف، تزار و یا هر کس دیگری در راس قدرت قرار داشت من با او به گفتگو می نشستم. »

لنین به فوریت نسبت به این آمریکائی رو راست و پر جنب و جوش علاقمند شده و کوشش نمود که ویژگی رژیم جدید را برایش توضیح دهد. لنین چنین گفت:

« می گویند که من یک دیکتاتور هستم. این درست است. من یک دیکتاتورم به خاطر آن که خواست توده‌ی کارگران و دهقانان را پشت سر خود دارم. اما چنان چه هر آینه از برآوردن این خواست سرباز زخم، آنان قدرت را از من سلب می کنند و من نیز همان گونه بینوا خواهم شد که تزار. »

در مورد جنبه‌ی اقتصادی حکومت شوروی لنین چنین ادامه داد:

« ما با جمهوری تولید گران به مقابله با جهان برخواییم خاست. ما در شوراهای نه افراد سهامدار و مالک ابزار بلکه تولید کنندگان را راه داده ایم. حوزه‌ی زغال سنگ دونتس توسط تولید کنندگان زغال سنگ نمایندگی میشود، راه آهن به وسیله‌ی تولید گران و سائل حمل و نقل، سیستم پستی توسط ارتباط چیه‌ای‌های آن و غیره. »

لنین برای رابینز مرحله‌ی اساسی دیگر برنامه‌ی بلشویک‌ها را توضیح داد:

« "حل مسئله‌ی ملی". در رژیم تزار، ملیت‌های چند گانه‌ی روسیه در اثر ستم بی رحمانه به انقیاد کشیده شده بودند. به گفته‌ی لنین همه اینها می بایستی تغییر یابد. ضدیت با یهود و تبعیضاتی از این قبیل، که تزاریسم با استفاده از آنها گروهی را بر علیه گروه دیگر بر می انگیزت می بایستی محو گردد. هر ملیت و اقلیت ملی در روسیه بایستی به آزادی کامل دست یافته، از حقوق ملی برابر و خود مختاری محلی و فرهنگی برخوردار گردد. لنین به رابینز گفت که مردی که مسئول در افتادن با این مسئله‌ی پیچیده و فوق العاده مهم است شخصیت برجسته‌ی بلشویک در مسئله‌ی ملی، یوسف استالین می باشد. »
رابینز از لنین در باره‌ی امکان باقی ماندن روسیه در جنگ با آلمان جویا شد.

لنین بدون پرده پوشی پاسخ داد که روسیه قبلاً خود را از این جنگ کنار کشیده است. روسیه تا زمانی که ارتشی جدید - ارتش سرخ - شکل نگرفته، قادر

۵ - کنل رابینز در نوامبر ۱۹۴۳ به نویسندگان این کتاب چنین نوشت: " اولین باری که من استالین را شناختم زمانی بود که لنین برای من از طرح خود برای ایجاد یک جمهوری شوروی سوسیالیستی فدراتیو صحبت میکرد ...

او از طرح‌های خود و استالین برای متحد نمودن و همکاری مشترک تمام ملیت‌های گوناگون روسیه شوروی سخن گفت و به من گفت که:

استالین به تازگی به سمت کمیسر امور ملیت‌ها انتخاب شده است ... شاید یکی از بزرگترین دستاوردهای تاریخی استالین در راه اتحاد و قدرت خلق شوروی، فعالیت بی همانند او به عنوان کمیسر امور ملیت‌ها باشد. سیاست او به طرز وسیع دشمنی‌های نژادی، دینی، ملی و طبقاتی را ریشه کن نمود و به ملیت‌های گوناگون شوروی آن اتحاد و هماهنگی را بخشید که همگی در دفاع از لنینگراد، استالینگراد و نیز همه‌ی سرزمین روسیه جان خود را نثار کنند " . در جمله آخر اشاره‌ی سرهنگ رابینز به نقش تاریخی است که خلق شوروی در به عقب راندن و درهم شکستن مهاجمین نازی در خلال جنگ دوم ایفا نمود.

نخواهد بود در مقابل آلمان ایستادگی کند. این امر احتیاج به زمان دارد. پیکر پوسیده‌ی صنعت و حمل و نقل روسیه بایستی از بالا تا پائین، در کل، سازماندهی مجدد شود.

لنین افزود که دولت شوروی خواهان شناسائی رسمی و دولتی از جانب ایالت متحده است. او که راجع به پیش دآوری مقامات آمریکائی در قبال رژیم شوروی آگاه بود به رابینز یک برنامه‌ی عملی حداقل برای همکاری ارائه نمود. در ازای کمک‌های فنی آمریکا، دولت شوروی تعهد می‌کند که جبهه‌ی شرق را از کلیه‌ی تجهیزات جنگی تخلیه نماید. تجهیزاتی که در غیر این صورت به جنگ آلمانی‌ها خواهد افتاد. رابینز، ژنرال ویلیام جادسن (William Judson) وابسته‌ی نظامی آمریکا و رئیس میسیون نظامی آمریکا در روسیه را از پیشنهاد لنین مطلع کرد و ژنرال مزبور برای تکمیل جزئیات این موافقت نامه به اسمولنی رهسپار شد. جادسن درخواست دیگری نیز با خود داشت:

« خودداری شوروی از اعزام هزار زندانی جنگی آلمان به وطنشان قبل از این که جنگ به پایان برسد. » لنین با این پیشنهاد موافقت نمود.

ژنرال جادسن بی درنگ به سفیر کبیر فرانسیس اطلاع داد که شناسائی دولت شوروی به نفع ایالات متحده خواهد بود.

به گفته‌ی جادسن « شوروی یک دولت واقعی بوده و روابط با آن می‌بایستی برقرار شود. » لیکن سفیر کبیر نظرات دیگری داشت که قبلاً آنها را به واشنگتن ابلاغ کرده بود.

چند روز بعد تلگرامی از وزیر امور خارجه‌ی آمریکا لِنسینگ دریافت شد که در آن به فرانسیس سفارش می‌کرد که نمایندگان آمریکا می‌بایستی " تمام ارتباطات مستقیم با دولت بلشویک را متوقف کنند.

« پیام تأکید می‌کرد که " این امر به ویژه به جادسن گوشزد شود. »

در تلگرام دیگری که چندی بعد فرستاده شد، جادسن به ایالات متحده فراخوانده شد.

رابینز برسر آن بود که به عنوان اعتراض به سیاست وزارت امور خارجه از سمت خود کناره‌گیری کند اما شگفت آور این بود که سفیر کبیر فرانسیس از او درخواست که در پُست خود باقی مانده و به تماس خود با اسمولنی ادامه دهد.

« من فکر میکنم که غیر عاقلانه باشد اگر روابط تان ناگهان و به طور مطلق تیره شود. منظور این است که دیدار شما از آنجا متوقف گردد به علاوه من علاقه مندم در جریان کارهای آنها باشم. من خودم بین شما و آتش حائل خواهم شد. »

رابینز نمی دانست که فرانسیس، به دلایل خاص خودش، نیاز به کلیهی اطلاعاتی داشت که می توانست از دولت شوروی بدست آورد.

۵ - دیپلماسی سری

روز دوم سپتامبر ۱۹۱۷، فرانسیس اولین گزارش محرمانه‌ی خود را راجع به فعالیت‌های آلکسی کالدین (Alexei Kaledin) فرماندهی قزاق‌های دُن به واشنگتن ارسال داشت. فرانسیس ژنرال نامبرده را تحت عنوان " کالدین فرماندهی کل بیست هزار قزاق " معرفی نمود. ژنرال کالدین یک ارتش سفید ضد انقلابی از میان قزاق‌های جنوب روسیه سازمان داده بود و با دعوی " استقلال دُن " خود را برای پیشروی به سمت مسکو و برانداختن حکومت شوروی آماده میکرد. گروه‌های سری افسران تزاری که در مسکو و پتروگراد در نقش جاسوسان ضد شوروی برای کالدین فعالیت میکردند، با فرانسیس نیز در تماس بودند.

به درخواست فرانسیس، گزارشی مفصل تر راجع به قوای ژنرال کالدین توسط مدین سامرز کنسول آمریکا در مسکو به واشنگتن فرستاده شد. سامرز که با دختر یکی از اشراف ثروتمند تزاری ازدواج کرده بود، دارای خصومتی به مراتب فزون تر از خود فرانسیس، نسبت به رژیم شوروی بود. بنا بر گزارش او به وزارت خارجه کالدین تا آن زمان کلیهی عناصر " وفادار " و " درستکار " در روسیه را به دور خود گرد آورده بود.

وزیر امور خارجه لِنسینگ طی تلگرامی به سفارت آمریکا در لندن اعطای وامی مخفیانه برای حمایت از دعوی کالدین، را سفارش نمود. وی گوشزد نمود

که اعطای این وام بایستی از طریق آژانس دولتی انگلیس یا فرانسه صورت بگیرد.
لنسینگ اضافه کرد که:

« لازم به تذکر نیست که این اقدام بایستی با فوریت و کاربری تمام انجام شود. با افرادی که با شما در تماسند راجع به اهمیت مخفی کاری در مورد این امر که ایالات متحده نسبت به جنبش کالدین دارای سمپاتی است و حتی برای آن کمک مالی تدارک می بیند، گوشزد گردد. »

به فرانسیس سفارش شد تا حداکثر مخفی کاری را در روابط خود با اعمال کالدین در پتروگراد به عمل آورد تا مبادا در بلشویک‌ها سوء ظنی برانگیخته شود.

اما علیرغم پیش گیری‌های دقیق، توطئه توسط دولت شوروی که با هشیاری تمام امکان دخالت متفقین در امور داخلی خود را برآورده کرده بود، کشف گردید. در اواسط دسامبر مطبوعات شوروی سفیر آمریکا را، به خاطر تبنانی با کالدین، مورد حمله قرار دادند. فرانسیس به سادگی هر نوع آشنایی با رهبر قزاق‌ها را انکار کرد. ...
در تلگرامی به لنسینگ سفیر کبیر اظهار کرد:

« من در حال ارائه بیانیه‌ای به مطبوعات هستم که در آن به روشنی، هر گونه ارتباط و آشنائی با جنبش کالدین تکذیب و در آن دستورالعمل‌های قاطع و موکد شما دایر بر عدم دخالت در امور داخلی، هم چنین وسواس خاص من در اجرای آنها نقل گردیده است. »

دولت شوروی بی یار و یاور به علت خصومت متفقین و ضعیف تر از آن که به تنهایی از پس ماشین جنگی عظیم آلمان برآید، ناچار شد به بهترین طریقه‌ی ممکنه به حفاظت از خویش پردازد.

لنین، به منظور نجات روسیه و به خاطر کسب موقعیت برای سازماندهی اساسی و ایجاد یک ارتش سرخ، پیشنهاد امضای صلحی فوری در جبهه‌ی شرق را نمود.

پس از مروری بر وضعیت رقت بار حمل و نقل، صنعت و ارتش روسیه، لنین به همراهانش چنین گفت:

« می بایستی به هر طریق ممکن به صلحی دست یابیم، می بایستی قوی شویم و این احتیاج به زمان دارد چنان چه آلمانی‌ها شروع به پیشروی بکنند، مجبور خواهیم شد هر گونه قرارداد صلحی را امضا کنیم » .

با پافشاری لنین، هیئت صلح شوروی با شتاب به سوی برست لیتوفسک (Brest - Litowsk) مرکز ستاد ارتش شرقی آلمان فرستاده شد تا از شرایط صلح آلمان اطلاع کسب کند .

۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷، یک روز بعد از اولین نشست کنفرانس مقدماتی برست لیتوفسک، نمایندگان انگلستان و فرانسه در پاریس ملاقات و به طور محرمانه موافقتنامه‌ای برای درهم شکستن روسیه شوروی امضا نمودند. این موافقتنامه به نام: توافق فرانسه - انگلیس ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷ دائر بر تعیین حوزه‌های عمل فرانسه و انگلیس، خوانده شد. بر اساس این توافق، به انگلیس " حوزه‌ی نفوذی " بخشیده شد که نفت قفقاز و کنترل استان‌های بالتیک را در برمیگرفت. به فرانسه در عوض " حوزه‌ای " داده شد که آهن و زغال سنگ حوزه‌ی دونتس و کنترل کریمه را دارا بود. این قرارداد سری انگلیس- فرانسه ناگزیر سیاستی را که این دو کشور در قبال شوروی در طی چندین سال بعد در پیش گرفتند، شکل میداد.

منابع

در تهیه‌ی این کتاب نگارندگان استفاده‌ی شایانی از مدارک رسمی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، جلسات بررسی و گزارشات کمیته‌های مختلف کنگره‌ی آمریکا، مدارک رسمی منتشره از طرف دولت انگلستان و گزارشات منقوله از صورت جلسه‌های دادگاه‌های بررسی جاسوسی، خرابکاری و خیانت که در روسیه‌ی شوروی از زمان انقلاب تاکنون (تا تاریخ نگارش این کتاب) از طرف دولت شوروی منتشر شده، برده اند.

ما هم چنین به گونه‌ای وسیع از خاطرات منتشر شده‌ی شخصیت‌های اصلی که در این کتاب نامشان آمده، سود برده‌ایم. تمام گفتگوها در این کتاب از خاطرات، از مدارک رسمی و سایر منابع مستند، استخراج شده اند.

" فهرست‌های روزنامه‌ی تایمز و نیز انترناسیونال ایندکس " مأخذ گرانبھائی برایمان بوده اند.

نگارندگان به ویژه از هارپر و برادران (Harper and Brothers) به خاطر اجازه‌ی نقل قول‌های طولانی از کتاب " جاسوس بزرگ بریتانیا: سخنان سیدنی ریلی نگارش خودش و به اتمام همسرش "، سپاسگزاری می‌کند. در زیر لیست منابع اصل " توطئه‌ی بزرگ " را ذکر میکنیم. این لیست به هیچ عنوان کامل نیست و تنها به عنوان یک مدرک و نیز یاد آوری آن مأخذی است که نگارندگان آن را به طرزی استثنائی، مفید و ضروری یافتند.

بخش نخست

مدارک اصلی در مورد مأموریت ریموند رابینز از شهادت خود او در مقابل کمیته‌ی اورمن (Overman - Komitee) در سال ۱۹۱۹ گرفته شده است. گزارش این کمیته در " گزارش و استماعات سوکمیته‌ی قضائی سنای آمریکا (Subcommittee of the Judiciary of the United States)، ۶۵ مین کنگره، جلد ۳، چاپ ۱۹۱۹، چاپ چاپخانه‌ی دولتی آمریکا - واشنگتن " نقل شده است. کتاب ویلیام هارد (William Hards) بنام "ریموند رابینز، یک داستان" چاپ هربر و برادران (Harper and Brothers)، نیویورک ۱۹۲۰ نیز در این زمینه مورد استفاده قرار گرفته است.

مکالمات بین رابینز و اشخاصی چون کلنل تامسون، آلکساندر کرنسکی، ژنرال ناکس و لنین به گزارش از خود او نقل شده است. شهادت رابینز در مقابل سوکمیته‌ی سنا یکی از غنی‌ترین و کامل‌ترین و زنده‌ترین تصاویر را از انقلاب بلشویکی، توسط یک شاهد عینی بدست میدهد.^۶ در مورد زمینه‌ی تاریخی این دوره، مؤلفین به چندین منبع توسل جسته‌اند از جمله:

" مقالات راجع به روابط خارجی آمریکا، سال ۱۹۱۸، جلد ۱ و ۲ و ۳ (چاپخانه‌ی دولتی - واشنگتن ۱۹۳۱) " .

۶(*) - تذکر به خوانندگان متن فارسی؛ وزارت امور خارجه آمریکا، طبق قوانین آمریکا، موظف است که اسناد و مدارک راجع به هر واقعه‌ی سیاسی و نیز سیاست خود در قبال این رویداد را پس از بیست سال از تاریخ آن منتشر و در دسترس همگان قرار دهد. در انگلستان این دوره به سی سال می‌رسد. از این رو خواننده نیابستی از ذکر این اسناد در اینجا متعجب باشد. مترجم

" ده روزی که دنیا را تکان داد، نوشته‌ی جان رید ۱۹۱۹، نیویورک "،
 " تاریخچه‌ی حزب کمونیست شوروی تألیف کمیسیون کمیته‌ی مرکزی
 حزب کمونیست شوروی "،
 " شوراها نوشته‌ی آلبرت رایت ویلیامز (Albert Rhys Williams) ، چاپ
 ۱۹۳۷ "،
 " انقلاب بلشویک، ۱۹۱۸-۱۹۱۷، اسناد و مدارک دانشگاه استنفورد،
 کالیفرنیا (Stanford University) ۱۹۳۳ "،
 " لنین و ای. اولیانوف، چاپ چاپخانه‌ی دولتی ادبیات سیاسی، اوگیز
 (Ogis)، ۱۹۳۹ "،
 " بیوگرافی سیاسی ولادیمیر ای. لنین تألیف انستیتوی مارکس - انگلس -
 لنین، انتشار، نیویورک ۱۹۴۳ " . که مجموعه‌ی فوق العاده جالبی است از
 مدارک و عکس‌های نامتعارف "؛ سیاست آمریکا در مورد روسیه از ۱۹۱۷،
 نوشته‌ی فردریک ل. شومان چاپ ۱۹۳۸ " .
 از میان کلیه‌ی مطالب نوشته شده در باره‌ی انقلاب، کتاب جان رید؛ ده
 روزی که دنیا را تکان داد، هنوز پس از گذشت بیست و هفت سال، مهیج‌ترین
 و روشن‌ترین نوشته‌هاست. درک این امر دشوار نیست که چرا لنین خود،
 درباره‌ی این رپرتاژ کلاسیک اظهار کرد: که خود آن را با " عالی‌ترین علاقه
 بدون آن که در توجه‌اش خللی وارد شود "، مطالعه می‌کند. مدارک درباره‌ی زد
 و بندهای مخفیانه‌ی سفیر کبیر فرانسیس با نیروهای ضد انقلابی و توطئه‌های
 گوناگون ضد شوروی که او در آنها شرکت داشته از گزارشات محرمانه‌ی خود
 او به وزارت امور خارجه که بعدها در " مقالات راجع به روابط خارجی ایالات
 متحده، ۱۹۱۸، روسیه " به چاپ رسید و نیز اتوبیوگرافی فرانسیس به نام،
 " روسیه از دید سفارت آمریکا، آوریل ۱۹۱۶، تا نوامبر ۱۹۱۸، چارلز
 اسکریبنرز و پسر (Charles Scribner' Sons)، نیویورک ۱۹۱۳، استخراج
 شده است.

منابع مفید دیگری که دسیسه‌های آن دوره را توصیف میکند عبارتند از:
 " مهر چهارم، نوشته‌ی سر ساموئل هور چاپ لندن ۱۹۳۰ "،
 " فاجعه و تصلیب آزادی نوشته آلکساندر ف. کرنسکی، چاپ نیویورک
 ۱۹۳۱ "، و " خاطرات یک تروریست اثر بوریس ویکتورویچ ساوینکوف
 چاپ نیویورک ۱۹۳۱ " . هر یک از سه کتاب فوق تصویر جالبی از عناصر
 مختلف در میان نیروهای ضد شوروی در زمان انقلاب به نمایش می‌گذارد .

بخش دوم - رویارویی

۱ - مأمور انگلیسی

در حوالی نیمه شب یخ آلود ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸، یک اسکاتلندی جوان و خوش سیما ملبس به پالتو پوست در حالی که مسیر خود را با فانوس جستجو میکرد، از پلی نیمه مخروبه بین فنلاند و روسیه می گذشت. جنگ داخلی در فنلاند در اوج خود بود و رفت و آمد قطارها از روی پل مزبور متوقف شده بود. دولت سرخ فنلاند اسکورتی در اختیار اسکاتلندی جوان قرار داده بود تا او و بارهایش را تا مرز روسیه مشایعت کند. قطاری در مرز برای بردن او به پتروگراد در انتظار بود. این مسافر آر. اچ. بروس لاکهارت (R. H. Bruce Lockhard) مأمور ویژهی کابینهی جنگی بریتانیا بود.

بروس لاکهارت تعلیم دیدهی " مدارس خصوصی " انگلیس در سن بیست و چهار سالگی وارد خدمات سیاسی شده بود. وی فردی خوش قیافه و زیرک بود و در مدتی کوتاه برای خود، به عنوان با استعدادترین و با آینده ترین جوان در اداره امور خارجی بریتانیا، شهرتی دست و پا کرده بود. وی که در سن سی سالگی سمت معاونت کنسول بریتانیا در مسکو را کسب کرده بود، روسی را به خوبی صحبت می کرد و به همان میزان نیز با سیاستهای روسیه و دوز و کلکهای آن آشنا بود. لاکهارت شش هفته قبل از انقلاب بلشویکی به لندن فرا خوانده شده بود.

اکنون لاکهارت بنا به درخواست شخصی نخست وزیر لوید جورج (Lloyd George) به روسیه باز فرستاده میشد. لوید جورج اخیراً با سرهنگ تامسون که در راه برگشت به وطنش بود، در مورد آن چه در روسیه می گذشت به گفتگو نشسته بود و شدیداً تحت تاثیر سخنان وی قرار گرفته بود. رئیس سابق رابینز به سختی از متفقین به خاطر خود داری آنان از به رسمیت شناختن رژیم شوروی انتقاد کرده بود. به دنبال گفتگوی سرهنگ تامسون با لوید جورج، لاکهارت برای سفر به روسیه انتخاب شد تا بلکه نوعی روابط همکارانه - در حدی پائین تر از شناسائی حقیقی - با رژیم شوروی برقرار کند.

اما اسکاتلندی جوان در این حال مأمور اینتلیجنت سرویس سیاسی انگلیس نیز بود. مأموریت غیر رسمی او عبارت بود از بهره برداری از جنبش اپوزیسیونی که قبلاً در داخل دولت شوروی شکل گرفته بود، در جهت اهداف دولت بریتانیا

اپوزیسیون ضد لنین توسط کمیسر جاه طلب امور خارجی شوروی، لنون ترتسکی که خود را جانشین بلامنازع لنین می پنداشت، رهبری میشد. در طی مدت چهارده سال ترتسکی به سختی با بلشویکها مخالفت کرده بود ولی سرانجام در اوت ۱۹۱۷ چند ماه پیش از انقلاب بلشویکی، به حزب لنین پیوسته و همراه با آن به قدرت رسیده بود. در درون حزب اما ترتسکی در حال سازمان دادن یک اپوزیسیون چپ بر علیه لنین بود.

هنگامی که لاکهارت در آوریل سال ۱۹۱۸، به پتروگراد رسید، کمیسر امور خارجه، ترتسکی قبلا در رأس هیئت صلح شوروی به برست - لیتوفسک رهسپار شده بود.

ترتسکی که با رهنمودهای مشخصی از جانب لنین برای امضای قرارداد صلح به برست لیتوفسک فرستاده شده بود، به جای پیروی از این دستورالعملها، به ایراد خطابه‌های آتشین برای پرولتاریای اروپا می پرداخت که به پا خیزید و دولت‌های خود را سرنگون کنید. وی اعلام می کرد که دولت شوروی به هیچ قیمتی با رژیم‌های سرمایه داری صلح نخواهد کرد. ترتسکی فریاد " نه صلح نه جنگ " سر میداد و به آلمان‌ها می گفت که ارتش روسیه قادر به جنگ نبوده و به خروج از حالت بسیج ادامه خواهد داد ولیکن صلح نخواهد کرد.

لنین با عصبانیت، رفتار و پیشنهادات ترتسکی در برست - لیتوفسک را مبنی بر " عدم ادامه‌ی جنگ، اهتراز از امضای صلح و خروج ارتش از حالت آماده باش " به عنوان " حماقت یا چیزی برتر " تقبیح می نمود. اداره امور خارجی انگلیس، آن گونه که بعدها لاکهارت در خاطرات خود " مأمور انگلیسی " برملا نمود، به شدت از این " عدم توافق بین لنین و ترتسکی " خشنود بود.

« عدم توافقی که باعث امیدواری بسیار دولت میشد. »^۷

۷ - در برست لیتوفسک، ترتسکی به بستن قرارداد صلح به بهانه‌ی " انقلاب جهانی " اعتراض میکرد در حالی که خود معترف بود که ارتش روسیه قادر به ادامه‌ی جنگ نیست. اعتراض او براین مبنا بود که چنین صلحی خیانتی است به انقلاب جهانی و به همین دلیل از انجام دستورات لنین سرپیچی میکرد. بعدها ترتسکی ادعا کرد که این عمل او در نتیجه‌ی یک قضاوت اشتباه صورت گرفته است. در یکی از جلسات حزب بلشویک منعقد در ۳ اکتبر ۱۹۱۸ پس از آن که آلمانی‌ها به روسیه‌ی شوروی حمله کرده و میرفتند تا پتروگراد را تسخیر و شوروی را درهم شکنند، ترتسکی اعلام کرد که: " وظیفه‌ی خود میدانم که در این مجمع رسمی اعلام کنم که در زمانی که بسیاری از ما از جمله خود من در مورد این امر که آیا امضاء قرارداد صلح برست - لیتوفسک عملی پذیرفتنی است یا خیر، در تردید بودیم، (بقیه در پاورقی صفحه‌ی بعد)

مذاکرات صلح در برست - لیتوفسک در اثر این حرکات ترتسکی به ناکامی انجامید. فرماندهی عالی آلمان از همان وحله‌ی اول نخواست با بلشویک‌ها وارد معامله گردد. به گفته‌ی لنین، ترتسکی به بازیچه‌ی دست آلمان‌ها تبدیل شده و " در حقیقت به امپریالیست‌های آلمانی یاری رسانید ". در جریان یکی از نطق‌های ترتسکی در برست - لیتوفسک، ژنرال آلمانی ماکس هوفمان (Max Hoffmann) پاهای خود را روی میز نهاده و از فرستادگان شوروی خواست به خانه‌شان برگردند.

ترتسکی به پتروگراد برگشته و اعتراضات لنین را به این ادعا که:

« آلمان‌ها جرأت پیشروی را نخواهند داشت » به شدت رد نمود.

ده روز پس از شکست مذاکرات صلح برست - لیتوفسک، فرماندهی عالی آلمان، حمله‌ای عظیم را در طول جبهه‌ی شرق از بالتیک تا دریای سیاه، سازمان داد. قشون آلمان در جنوب، هجوم خود را از طریق سرزمین هموار اوکراین آغاز کرد. تعرض به سمت مسکو، در جبهه‌ی مرکز، از طریق لهستان انجام گردید. در شمال، شهر ناروا (Narwa) سقوط و پتروگراد مورد تهدید قرار گرفت. در تمام نقاط طول جبهه، باقیمانده‌ی قدیمی ارتش روسیه درهم شکسته و داغان گردید. مصیبت و تیره روزی بر روسیه نوین سایه افکند.

کارگران و گاردهای سرخ که باشتاب تمام توسط رهبران بلشویک بسیج، گردان‌هایی را برای متوقف ساختن تعرض آلمان تشکیل داده بودند، از شهرها

تنها رفیق لنین بود که با دورنگری شگفت انگیز، بر علیه مخالفت‌های ما، بر سر این مسئله پا می فشرد و اکنون می بایستی اذعان کنیم که خطا از ما بوده است " .

رفتار ترتسکی در برست- لیتوفسک یک رویداد مجرد نبود. هنگامی که وی در برست - لیتوفسک به حرکات تهیجی خویش مشغول بود، معاون اول او در مسکو، نیکلای کرستینسکی (Nikolai Krestinski) در جمع به لنین حمله و درباره‌ی برپایی " جنگ انقلابی بر علیه امپریالیسم آلمان، بورژوازی روسیه و بخشی از پرولتاریا به رهبری لنین " سخن میراند. دستیار ترتسکی در این جنبش اپوزیسیون یعنی بوخارین قطعنامه‌ای را به میان آورد که مورد تصویب کنگره بویژه باصطلاح گروه کمونیستی چپ در مسکو قرار گرفت . این قطعنامه چنین عنوان میکرد :

" براساس منافع انقلاب جهانی مناسب میدانیم تا نزول قدرت شوروی را که اکنون به چیزی تشریفاتی مبدل شده تاکید نمائیم " . بوخارین در سال ۱۹۲۳ آشکار ساخت که به هنگام بحران برست- لیتوفسک نقشه‌هایی در پس صحنه توسط مخالفین در دست اجرا بوده تا از طریق آنها در حزب انشعاب، لنین را سرنگون و یک دولت جدید در روسیه برپا کنند.

به بیرون سرازیر شدند. نخستین یکان‌های ارتش سرخ وارد میدان کارزار گردید. سرانجام روز ۲۳ فوریه، آلمانی‌ها در پسکوف (Pskow) متوقف شدند^۸. پتروگراد موقتاً از خطر رهنانیده شد. یک هیئت صلح دیگر ولی این بار بدون ترتسکی، با تعجیل به برست - لیتوفسک روانه شد. آلمانی‌ها اکنون به ازای صلح، اوکرائین، فنلاند، لهستان و قفقاز را درخواست و مقادیر عظیمی طلا، گندم، نفت و ذغال سنگ و مواد معدنی را به عنوان غرامت مطالبه می‌کردند.

موجی از خشم نسبت به " راهزنان امپریالیست آلمانی " سرتاسر روسیه را فرا گرفت.

لنین اعلام نمود که فرماندهی عالی آلمان با این " صلح راهزانه " امید آن دارد که روسیه شوروی را فلج و شوروی را درهم شکند.

به عقیده لاکهارت، تنها سیاست سنجیده‌ای که می‌توانست توسط متفقین اتخاذ شود عبارت بود از پشتیبانی از روسیه در برابر آلمان. دولت شوروی هیچ‌گونه اصراری برای پنهان ساختن عدم تمایل خود به امضای صلح با آلمان نداشت. به نظر لاکهارت برای بلشویک‌ها این پرسش مطرح بود که متفقین چه خواهند کرد؟ آیا دولت شوروی را به رسمیت شناخته و به کمک آن خواهند شتافت یا آلمانی‌ها را رها خواهند نمود تا " صلح راهزانه " را به روسیه تحمیل کنند؟

لاکهارت در آغاز بر این نظر متمایل بود که حفظ منافع انگلیس در روسیه زد و بندی با ترتسکی را برضد لنین ایجاب میکند. ترتسکی و پیروانش اکنون لنین را بر این مبنی که گویا سیاست صلح اومنجر به " خیانت به انقلاب " شده، مورد حمله قرار می‌دادند. ترتسکی خود در پی تشکیل بلوکی در درون حزب بود. این بلوک به قول لاکهارت به عنوان " جهاد " برای کسب حمایت متفقین و سلب قدرت از لنین طرح ریزی شده بود. لاکهارت، آن طور که در کتاب خود " مأمور انگلیسی " بیان میکند، به محض بازگشت کمیسر ترتسکی از برست - لیتوفسک با وی تماس شخصی برقرار نمود. ترتسکی به او اجازه‌ی یک مصاحبه‌ی دو ساعته در دفتر خصوصی خود در " اسمولنی " را اعطا نمود. همان شب لاکهارت در یادداشت روزانه‌ی خود، برداشت شخصی‌اش را از ترتسکی، به این صورت بیان کرد:

۸ - ۲۳ فوریه ۱۹۱۸، روزی که سربازان روسی، آلمانی‌ها را در پسکوف متوقف کردند، به عنوان روز تولد ارتش سرخ جشن گرفته میشود.

« به نظر من این طور می رسد که این مرد حاضر است
داوطلبانه جان خود را برای روسیه فدا کند به شرط آن که تعداد زیادی
افراد حاضر و ناظر این جان فشانی او باشند. »

بزودی روابط بین مأمور انگلیسی و کمیسر امور خارجی شوروی صورتی
صمیمانه به خود گرفت. لاکهارت به صورت دوستانه به ترتسکی " لئو
داویدوویچ " خطاب می کرد و آن طور که بعدها اظهار کرد، در این رویا بود که
" همراه ترتسکی ضربه‌ی عظیم را وارد کند ". معه‌ذا با ناامیدی به این نتیجه
رسید که ترتسکی فاقد قدرت لازم برای جانشینی لنین است. آن طور که وی در
کتاب " مأمور انگلیسی " مطرح می کند:

« ترتسکی یک سازماندهی بزرگ و مردی با شجاعت فیزیکی
بسیار بود. اما از لحاظ روحی همان قدر در مقابل لنین ناتوان بود که
پشه‌ای در مقابل فیل. در شورای کمیسر ها هیچ کس یافت نمی شد که
خود را با ترتسکی برابر نداند. معه‌ذا هیچ کمیسری نبود که لنین را که
تصمیماتش مورد قبول قرار می گرفت به چشم نیمه خدائی ننگرد. »

اگر قرار بود کاری در روسیه انجام گیرد، می بایستی از طریق لنین
صورت گیرد. در این نتیجه گیری لاکهارت با ریموند رابینز شریک بود.

« من شخصاً همیشه علامت سؤال در مقابل ترتسکی قرار
داده‌ام. در تحیرم که این خود پرستی و تکبر بی حد وی را به کجاها
خواهد کشانید و به چه کارها وادارش خواهد کرد. »

لاکهارت، اندکی پس از رسیدن به پتروگراد با رابینز ملاقات نمود و به
زودی تحت تاثیر شیوه‌ی صریح این آمریکائی در برخورد به مسئله‌ی روسیه،
قرار گرفت. رابینز هیچ گونه توافقی با استدلالات متفقین دائر بر عدم شناسائی
رسمی دولت شوروی نداشت. وی این تئوری پوچ عمال تزاری را مبنی بر این
که بلشویک‌ها خواهان پیروزی آلمان هستند، مورد تحقیر قرار میداد. رابینز با
شیوائی بسیار، شرایط دهشتناک روسیه‌ی قدیم و خیزش باشکوه میلیون‌ها توده‌ی
ستم‌دیده، تحت رهبری بلشویک‌ها را برای لاکهارت توصیف نمود.

او سپس برای تکمیل توضیحات خود، لاکهارت را به اسمولنی برد تا رژیم
جدید را در اثنای عمل مشاهده کند. هنگامی که آنها در زیر برفی ملایم به طرف
پتروگراد می راندند، رابینز به تلخی اظهار کرد که سفارتخانه‌های متفقین، با
توطئه‌های مخفیانه‌ی خود علیه دولت شوروی تنها " به حرکتی در جهت منافع

آلمان در روسیه دست می زنند". دولت شوروی در راس کار باقی خواهد ماند و هر چه متفقین زودتر این حقیقت را بپذیرند، بهتر خواهد بود. رابینز با رو راستی تمام، به لاکهارت گوشزد کرد که سایر نمایندگان متفقین و عمال سرویس‌های جاسوسی در روسیه، داستان کاملاً متفاوتی در مورد اوضاع نقل می کنند و برای اثبات گفته‌هایشان به جعل هرگونه مدرکی دست میزنند.

« اکنون در روسیه، بیش از هر زمان دیگری در تاریخ بشریت مدارک جعلی موجود است! »

حتی مدارکی که ثابت می کنند رابینز خود یک بلشویک و در عین حال در خفا علاقمند است که برای " وال استریت " امتیاز بازرگانی با روسیه را دست و پا کند. این دو نفر بزودی با هم کاملاً صمیمی و دوستانی جداناپذیر گردیدند. آنها هر روز صبحانه را با هم صرف و در مورد نقشه‌ی کار روزانه مشورت میکردند. هدف مشترک آنان القاء ایده‌ی شناسائی دولت شوروی و در نتیجه جلوگیری از پیشروی آلمان در جبهه شرق بود.^۹

۹ - لاکهارت و رابینز متحد با ارزشی نیز یافتند که عبارت بود از افسر فرانسوی سروان ژان سدول (Jean Sadoul) وکیل دادگستری موفق سابق و وکیل سوسیالیست مجلس در پاریس. سروان سدول که به عنوان رابط غیر رسمی بین دول فرانسه و شوروی خدمت میکرد دقیقاً به همان نتیجه‌ای رسیده بود که رابینز و لاکهارت. انتقاد صریح او از متفقین در قبال روسیه، دشمنی خطرناک سفیر فرانسه، نولنس (Noulens) را برانگیخته بود. شخص اخیر این نظر را شایع کرده بود که گویا سدول، رابینز و لاکهارت هر سه بلشویک شده‌اند. نولنس ارتجاعی سرسختی که عقاید سیاسی خود را از " دویت خانواده " فرانسه و ضمانت بازان بانک پاریس اخذ کرده بود، از رژیم شوروی به شدت نفرت داشت. وی امتیاز سدول را برای تماس مستقیم با دولت فرانسه از وی سلب و حتی نامه‌ها و پیام‌های شخصی او را نیز از مرور میگذارنید.

بنا بر یاد داشت‌های بروس لاکهارت، " مأمور انگلیسی " سفیر کبیر نولنس برای جلوگیری از آن که سفیر کبیر فرانسیس تحت تاثیر رابینز قرار گیرد، به زمزمه علیه رابینز برخاسته بود نولنس یکی از منشی‌های خود را مأمور کرده بود که در حضور فرانسیس این سؤال را مطرح کند: " سفیر کبیر آمریکا در روسیه کیست - فرانسیس یا رابینز ؟ "

این گونه مانورها تا حدی موفقیت حاصل میکرد. سفیر کبیر فرانسیس به رابینز مظنون، و به این واژه افتاد که گویا رابینز در پی کسب مقام اوست. او حتی به این شک افتاد که شاید رابینز، بلشویک‌ها را راجع به زد و بند سری وی با کالدین باخبر ساخته است.

۲ - ساعت صفر

وضعیتی که دولت شوروی در آغاز بهار ۱۹۱۸، با آن روبرو بود از این قرار بود: آلمان خود را برای سرنگونی دولت شوروی «در صورتی که شرایط صلح برست- لیتوفسک را قبول نکند» آماده می ساخت؛ بریتانیا و فرانسه در خفا نیروهای ضد انقلابی را که در آرخانگل، مورمانسک و کرانه‌ی دن در حال تجمع بودند، پشتیبانی می کردند؛ ژاپنی‌ها با توافق متفقین، طرح تسخیر ولادی وستک و تعرض به سیبری را میریختند.... در مصاحبه‌ای با لاکهارت، لنین به وی گفت که دولت شوروی مجبور است از ترس حمله‌ی آلمان به پتروگراد، به مسکو منتقل شود. بلشویک‌ها اگر لازم باشد به جنگ خواهند رفت، حتی اگر مجبور شوند به ولگا و اورال عقب نشینی کنند. لیکن آنها با شرایط خودشان خواهند جنگید. بلشویک‌ها آلت دست متفقین نخواهند شد. " به گفته‌ی لنین چنان چه متفقین این امر را درک می کردند، موقعیتی عالی برای همکاری فراهم میشد، چرا که روسیه برای مقاومت در برابر آلمان شدیداً محتاج به کمک است. لنین هم چنین با لحن خشکی اضافه کرد که:

« در عین حال من کاملاً متقاعدم که دولت شما هرگز مسائل را از این دید نخواهد نگریست. این دولتی است مرتجع که با ارتجاعیون روسی به همکاری برخواهد خاست. »

لاکهارت مضمون مصاحبه خود با لنین را به دفتر امور خارجی بریتانیا مخابره کرد. چند روز بعد وی پیامی رمزی از لندن دریافت نمود. آن را با شتاب از رمز درآورده و به مطالعه پرداخت. پیام حاوی نقطه نظر یک "متخصص نظامی" بود به این شرح:

« آن چه در روسیه مورد نیاز است، عبارت است از هسته‌های کوچک ولی محکم از افسران انگلیسی برای سپردن رهبری به "روس‌های وفادار"ی که بزودی به بلشویسم پایان خواهند بخشید. »

سفیر کبیر فرانسیس، در ۲۳ فوریه آن سال به پسر خود چنین نوشته بود:

« برنامه‌ی من آن است که تا آنجا که بتوانم در روسیه بمانم. چنان چه صلحی جداگانه منعقد شود، که فکر میکنم بشود، خطری برای من از لحاظ دستگیری توسط آلمان‌ها وجود نخواهد داشت. لکن چنین صلحی ضربه‌ایست سخت برای متفقین و چنان چه ناحیه‌ای از سرزمین روسیه از قبول آتوریت‌های بلشویکی، مبنی بر انعقاد صلح، سرباز زند، من تلاش خواهم کرد آن ناحیه را پیدا و به شورش در آن پر و بال بخشم. »

فرانسیس پس از نگارش این نامه، به نولنس سفیر کبیر فرانسه و سایر دبلمت‌های متفقین در شهر کوچک وُلوگدا (Wologda)، بین مسکو و آرخانگل ملحق گردید. در آن هنگام کاملاً آشکار شده بود که دول متفق از قبل تصمیم گرفته‌اند به هیچ عنوان با رژیم شوروی همکاری نکنند. رابینز با ترتسکی درباره‌ی بحران به گفتگو نشست. ترتسکی به تازگی در مقابل عموم به " اشتباه " خود در مخالفت با لنین در برست - لیتوفسک اعتراف کرده بود و سعی می کرد دوباره برای خود در نزد لنین جایی باز کند. وی از رابینز پرسید:

« آیا قصد دارید از تصویب قرارداد برست جلوگیری کنید ؟ »
رابینز: البته ! ولی لنین خواهان آنست و خودمانیم کمیسر، این در واقع لنین است که معرکه را میگرداند !
ترتسکی:

« اشتباه می کنید، لنین تشخیص میدهد که خطر پیشروی آلمان آن چنان بزرگ است که چنان چه بتواند همکاری و حمایت متفقین را جلب کند، صلح برست را رد، در صورت لزوم از مسکو و پتروگراد به یکاترینبورگ عقب نشینی و جبهه‌ای در اورال برپا خواهد کرد و با حمایت متفقین بر علیه آلمان خواهد جنگید. »

بنا به درخواست فوری رابینز، لنین موافقت کرد تا یاد داشتی رسمی برای دولت ایالات متحده تهیه کند. لنین امید چندانی برای دریافت جواب مطلوب نداشت مع‌هذا بر آن بود تا به هر صورت کوششی در این زمینه به عمل آورد. یاد داشت مزبور سر موعد مقرر، برای مخابره، به رابینز تحویل داده شد. بخشی از این یاد داشت از این قرار بود " : در صورتی که (الف) کنگره‌ی روسی شوراها از تصویب قرارداد صلح با آلمان خود داری کند یا (ب) اگر

دولت آلمان قرارداد صلح را زیر پا نهاده و تعرض خود را به منظور ادامه‌ی حملات راهزنانه خود ادامه دهد....

۱- آیا دولت شوروی خواهد توانست بر حمایت ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر و فرانسه برای مبارزه‌اش علیه آلمان تکیه کند؟ ۲- چه نوع حمایتی می‌تواند تامین و تحت چه شرایطی ساز و برگ نظامی، وسائل حمل و نقل و ملزومات زندگی می‌توانند در آینده‌ی نزدیک تحویل داده شوند؟ ۳- چه نوع مساعدتی می‌تواند به ویژه از طرف ایالات متحده تامین گردد؟ "کنگره‌ی روسی شوراها قرار بود روز ۱۲ مارس تشکیل و درباره‌ی تصویب قرارداد صلح برست - لیتوفسک به بحث بپردازد. اما بنا به خواهش رابینز، لنین پذیرفت، تشکیل کنگره را به ۱۴ مارس به تأخیر بیندازد تا به این وسیله رابینز و لاکهارت دو روز وقت اضافه داشته باشند تا دول خود را به اقدامی متقاعد سازند.

روز ۵ مارس ۱۹۱۸، لاکهارت آخرین تلگرام تضرع آمیز خود را، که در آن شناسائی دولت شوروی درخواست میشد به اداره‌ی امور خارجی بریتانیا مخابره نمود: "اگر قرار باشد متفقین از زمان انقلاب تاکنون، در یک مورد اقبال داشته باشند، این مورد را آلمان با تحمیل شرایط صلح بسیار سنگین، برایشان ایجاد کرده است.... چنان چه دولت علیا حضرت خواهان این نیست که آلمان را در روسیه دارای تفوق ببیند، پیشنهاد حقیرانه دارم که این موقعیت را نادیده نگیرد. "لاکهارت پاسخی از لندن دریافت نکرد، تنها نامه‌ای از همسرش به وی رسید. در این نامه، همسر لاکهارت پافشاری کرده بود که وی بایستی جانب احتیاط را شدیداً رعایت کند و به او اعلام خطر کرده بود که در اداره‌ی امور خارجی شایع شده که لاکهارت به "سرخ" ها پیوسته است....

روز ۱۴ مارس، کنگره‌ی روسی شوراها در مسکو افتتاح گردید. نمایندگان به مدت دو شبانه روز بر سر مسئله‌ی تصویب قرارداد صلح برست - لیتوفسک به بحث نشستند. ترتسکی که سعی می‌کرد از طریق این قرارداد صلح نا مقبول برای خود سرمایه‌ی سیاسی کسب کند، با تمام قدرت به مخالفت با آن برخاسته بود. اما به قول رابینز:

« شخصاً خود را در پتروگراد به کنار کشیده و از آمدن به کنگره خود داری میکرد. »

یک ساعت به نیمه‌ی شب دومین شب کنگره، لنین با اشاره‌ای رابینز را که روی پله‌ای در پائین سکوی خطابه نشسته بود، نزد خود خواند:

« هیچ خبری از جانب دولتتان شنیدید؟ »

- هیچ !
- لاکهارت چی ؟. هیچ !

لنین شانهای بالا انداخت و گفت " حالا دیگر به بالای سکو میروم و دربارهی تصویب قرارداد صحبت خواهم کرد. قرارداد تصویب خواهد شد. »

سخنرانی لنین مدت یک ساعت به طول انجامید. در سخنانش نه تنها هیچ گونه تلاشی برای جلوه بخشیدن به صلح ننمود بلکه آن را حتی به عنوان مصیبتی برای روسیه معرفی نمود. وی با منطقی صبورانه، لزوم یک " فضای تنفس " بهر قیمت را برای دولت شوروی که منفرد و از هر طرف مورد تهدید قرار گرفته بود، خاطر نشان نمود .
قرارداد برست - لیتوفسک به تصویب رسید. بیانیهای صادره از طرف کنگره اعلام میکرد که:

« تحت شرایط کنونی، دولت شوروی خلق روسیه که به امان خود رها شده، از مقابله با یورش امپریالیسم آلمان عاجز بوده و ناچار است برای حفاظت از روسیهی انقلابی، به هر شرائطی که در مقابلش نهاده شده تن در دهد. »

۳- پایان مأموریت

روز ۲ مه ۱۹۱۸، سفیر کبیر فرانسویس تلگرامی به این متن به وزارت امور خارجهی آمریکا مخابره کرد:

« رابینز و نیز احتمالاً لاکهارت به رسمیت شناختن دولت شوروی ذیعلاقه‌اند. اما شما و کلیه‌ی متفقین همواره با این شناسائی مخالف بوده‌اید و من مداوماً از تجویز این سیاست دوری جست‌ه‌ام و گمان نمی‌کنم در این امر اشتباه کرده باشم. »

چند هفته بعد رابینز تلگرامی از لِنسینگ، وزیر امور خارجه آمریکا دریافت کرد به این شرح:

« تحت هرگونه شرایط، به نظر مطلوب میرسد که برای مشورت به وطن مراجعت کنید. »

مادامی که رابینز عرض روسیه را با راه آهن ترانس سیبری می پیمود تا در ولادی وستک به کشتی بنشیند، سه پیام از وزارت امور خارجه دریافت کرد. هر سه پیام دارای محتوای یکسانی بودند:

« رابینز می بایستی از ایراد هرگونه سخنی در برابر جمع خود داری کند. »

در واشنگتن، رابینز گزارشی به لِنسینگ ارائه نمود که در آن نظریه‌ی دخالت متفقین علیه روسیه‌ی شوروی شدیداً محکوم شده بود. وی برنامه‌ی کتبی موشکافانه‌ای را نیز راجع به توسعه‌ی روابط بازرگانی بین روسیه و آمریکا ضمیمه‌ی گزارش خود نمود. قبل از ترک مسکو، لنین شخصاً این برنامه را به وی داده بود. این برنامه می بایستی به دست پرزیدنت ویلسون برسد. برنامه‌ی لنین هرگز به دست ویلسون نرسید.

رابینز خود تلاش نمود با پرزیدنت ملاقات کند اما تلاشش بی ثمر ماند. حرکات وی در هر دور متوقف گردید. سعی کرد پیام خود را در روزنامه‌ها منعکس کند. مطبوعات یا سخن وی را نادیده گرفتند و یا آنها را تحریف نمودند وی سرانجام مجبور گردید از خود در مقابل کمیته‌ی مجلس سنا که " بلشویزم " و " تبلیغات آلمان " را بررسی میکرد، دفاع نماید. رابینز اظهار داشت:

« من یک بلشویست هستم چرا که حقیقت را گفتم و دروغ نگفتم و به مردم دشنام ندادم، چرا که نگفتم آنها عمال آلمان هستند، دزد و آدمکش و خیانتکارند! اما من بهترین دید و نظرگاه را در قیاس با هر نماینده‌ی دیگر متفقین در روسیه داشتم و سعی داشتم از مسیر واقعیات خارج نشوم. من دوست دارم که حقیقت را راجع به افراد و جنبش‌ها بیان کنم، بدون هیچ گونه احساس و پیش داوری حتی اگر با آنها اختلاف نظر داشته باشم من کاملاً برآنم که مردم روسیه باید آن نوع حکومتی را داشته باشند که خواهان آنند حال خواه این دولت مطلوب شخص من باشد و با اصول عقیدتی من تطابق داشته باشد و

خواه نه به نظر من اطلاع از آن چه در روسیه رخ داده است دارای اهمیت درجه اول است. برخورد به این مسئله بر اساس درستی و انصاف و نه بر اساس احساسات و بیانیه‌های غیر حقیقی، برای ما و کشور ما ضروری است من هرگز توقع آن را ندارم که عقاید از طریق سرنیزه محو شود ... تنها پاسخ به خواست زندگی بهتر برای انسان، زندگی بهتر برای اوست. »

تا قبل از تابستان ۱۹۱۸، اگر چه ایالات متحده با آلمان، و نه با روسیه، در جنگ بود، معهدا روزنامه‌ی نیویورک تایمز، بلشویک‌ها را به عنوان " موذی ترین دشمنان ما " و " جانوران درنده " توصیف می نمود. در کلیه‌ی مطبوعات آمریکا، رهبران شوروی به عنوان " عمال جیره خوار آلمان " مورد دشنام قرار می‌گرفتند. " قصاب ها "، " آدمکشان " و " دیوانه‌ها "، " جنایتکاران خون آشام " و " طفیلی‌های بشریت " عناوینی بودند که روزنامه‌های آمریکائی توسط آنها از لنین و همکارانش یاد می کردند. در کنگره‌ی آمریکا، لنین و یارانش " آن جانوران لعنتی " نامیده می شدند

سفیر کبیر فرانسیس تا ژوئیه ۱۹۱۸ در روسیه باقی ماند، وی به تناوب اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها، در دعوت مردم روسیه به سرنگونی دولت شوروی صادر میکرد. قبل از آن که فرانسیس به ایالات متحده عزیمت کند تلگرامی از چیچرین (Tschitscherin) کمیسر جدید امور خارجی شوروی دریافت کرد که حاوی درودهایی برای خلق آمریکا بود.

فرانسیس بعد ها در کتاب خود " روسیه از دید سفارت آمریکا " عنوان نمود که " این تلگرام مسلما برای تغذیه صلح طلبان آمریکائی تهیه شده بود " و فاش نمود که:

« از ترس آن که این نامه از طریق وزارت امور خارجه به دست مردم آمریکا بیفتد، از مخابره‌ی آن قصور نمودم . »

بروس لاکهارت در روسیه باقی ماند. ولی چندی بعد اظهار داشت:
« می بایستی استعفا داده و به وطن برمی گشتم. » اما با وجود آن وی در سمت خود به عنوان " مأمور انگیزی " باقی ماند.
لاکهارت بعدها در " مأمور انگیزی " اعتراف کرد که

« تقریبا قبل از آن که خود تشخیص بدهم خود را با جنبشی هم هویت یافتم که می رفت نه بر علیه آلمان بلکه بر علیه دولت واقعی روسیه جهت یابد، حال هر چه می خواست هدف ابتدایی آن باشد. »

منابع بخش دوم

یک بررسی جالب و عالمانه درباره‌ی صلح تناقض آلود برست - لیتوفسک که حاوی مطالب جالبی درباره‌ی فعالیت‌های ترتسکی و اپوزیسیون چپ در آن زمان است کتاب جان ویلر بنت (John Wheeler Bennett) به نام " مارس ۱۹۱۸، برست - لیتوفسک، صلح فراموش شده (The Forgotten Peace,) چاپ مورو (Morrow)، نیویورک ۱۹۳۹، می باشد. بروس لاکهارت نظرات خود را در مورد مأموریت و تجربیاتش در روسیه در خلال انقلاب در کتاب " مأمور انگیزی "، چاپ شرکت گاردن سیتی پوب. (Garden City Publishing Company)، نیویورک، ۱۹۳۳ به رشته‌ی تحریر درآورده است.

مطالب دست اول اضافی در این مورد می تواند در کتاب " جمهوری سوسیالیستی روسیه نوشته سروان جان سدول، چاپ سی سن دوکومننت (Sisson Dokumente)، که در آن سعی شده و انمود شود که گویا انقلاب توسط فرماندهی عالی آلمان و بعضی بانک‌های آلمانی طرح ریزی شده است، اولین بار در آمریکا تحت عنوان " توطئه‌ی آلمانی - بلشویکی (The German - Bolshevik Conspiracy)، چاپ کمیته‌ی اطلاعات عمومی آمریکا (U.S. Public Information Committee)، واشنگتن، چاپخانه‌ی دولتی، ۱۹۱۸ " انتشار یافت.

تفسیر لئو ترتسکی، از مذاکرات برست - لیتوفسک و توجیه سفسطه گرانه‌ی او در مورد حرکاتش در جریان انقلاب می تواند از کتاب خود او به نام " تاریخ انقلاب روسیه (The History of the Russian Revolution)، ترجمه‌ی ماکس ایستمن (Max Eastman)، چاپ سیمون و شوستر (Schuster & Simon)، نیویورک، ۱۹۳۲ " برداشت شود.

بخش سوم - جاسوس بزرگ

۱ - ورود ماسینو

در سال ۱۹۱۸، پتروگراد انقلابی از بیرون تحت محاصره‌ی دشمنان خارجی و از درون توسط دسیسه‌های ضد انقلابیون، مورد تهدید قرار داشت. زندگی در آن سال صورتی وحشتناک داشت، مواد خوراکی کمیاب، حرارت نایاب و حمل و نقل ناموجود بود. مردان و زنان با لباس‌های مندرس، در صف‌های طولانی طویل نان در خیابان‌های نارویدده و سرد، به خود میلرزیدند. سکوت شب‌های خاکستری پتروگراد با اصوات گلوله‌ها درهم می‌شکست. دسته‌های اوباش که با رژیم شوروی در ستیز بودند، مدام به شهر یورش و ساکنان شهر را غارت و ایجاد رعب و وحشت میکردند.^{۱۰}

دولت شوروی هنوز کنترل خود را به طور کامل برقرار نکرده بود. باقیمانده‌های تجمل تزاری به طرزی شگفت آور با فقر توده‌ها در تضاد بود. روزنامه‌های ضد شوروی هم چنان در انتشار بودند و در هر شماره‌ی خود سقوط حتمی دولت شوروی را پیش‌گوئی میکردند. رستوران‌ها و هتل‌های گران قیمت هم چنان به کار مشغول و وسیله‌ی رفاه انبوه زنان و مردان شیک پوش پتروگراد را فراهم می‌آوردند. شب‌ها بساط عیش و عشرت در کباباره‌های انباشته از جمعیت برقرار بود و بر سر میزهای شلوغ آنها، افسران تزاری، رقصنده‌های باله، دلالان معروف بازارهای سیاه و رفیقه‌هایشان به پراکندن شایعات هیجان‌آور مشغول بودند: " آلمانی‌ها در مسکو در حال رژه‌اند"، " ترسکی لنین را دستگیر کرده"، " لنین دیوانه شده". آرزوها و دروغ‌های

۱۰ - ریموند رابینز و بروس لاکهارت، با بررسی‌های دست اول خود ثابت کردند که بسیاری از سران اوباش در شوروی، که برخی از آنها خود را آنارشیت می‌خواندند، در حقیقت توسط سازمان اطلاعاتی نظامی آلمان برای تحریک و ایجاد هرج و مرج و شورش، حمایت می‌شدند تا بلکه بدین وسیله بهانه‌ای برای تعرض آلمان به روسیه ایجاد گردد.

هرزه از این قبیل به آزادی ودکا در جریان بود. دسیسه‌ها نیز پروبال می‌گستراند

در بهار همان سال بود که سر و کله فردی بنام م. ماسینو (M. Massino) در پتروگراد ظاهر شده بود که خود را به عنوان " تاجری شرقی و ترک " معرفی میکرد. وی مردی چهل و چند ساله، رنگ پریده، دارای صورتی کشیده، پیشانی پهن و برآمده، چشمانی تیره و پر خروش بود که با حالتی شق و رق و تقریبا نظامی مآبانه و با گام‌هایی سریع و بی سروصدا حرکت میکرد. به نظر ثروتمند می‌آمد و زنان وی را جذاب می‌یافتند. م. ماسینو، در فضای نا آرام پایتخت موقت شوروی، کار و کاسبی خود را با آرامش و اعتماد به نفس غربی دنبال میکرد.

شبها م. ماسینو مشتری دائمی کافه‌ی کوچک و پر دود پالکین، پاتوق مورد علاقه‌ی عناصر ضد شوروی در پتروگراد بود. صاحب محل، سرگی پالکین (Sergei Palkin)، به وی مؤدبانه خوش آمد میگفت.

م. ماسینو سپس در یک اتاق خصوصی در پشت کافه، مردان و زنان مرموزی را ملاقات می‌کرد که با وی با لحنی آرام صحبت میکردند. برخی از آنان وی را به روسی و سایرین به فرانسه یا انگلیسی مخاطب قرار میدادند. م. ماسینو به زبان‌های زیادی آشنایی داشت ...

در آن زمان دولت جوان شوروی برای استقرار نظم به جای هرج و مرج موجود مبارزه میکرد. تهدید مرگبار و دائمی ضد انقلاب بر دشواری وظائف عظیم سازمانی آن افزوده بود. لنین در آنزمان نوشت:

« بورژوازی، زمینداران و کلیه‌ی طبقات ثروتمند، بی‌امان در تلاش برای از پای درآوردن انقلابند. »

بنا به توصیه‌ی لنین، یک سازمان ضد جاسوسی و ضد خرابکاری توسط دولت شوروی سازمان داده شد تا با دشمنان داخلی و خارجی به مقابله برخیزد. این سازمان به نام کمیسیون فوق‌العاده‌ی مبارزه با ضد انقلاب و خرابکاری نامیده میشود. حرف اول این نام در روسی کلمه‌ی " چکا " (Tscheka) را میساخت.^{۱۱} در تابستان ۱۹۱۸، هنگامی که مقرر دولت شوروی، از بیم حمله‌ی آلمان، به مسکو منتقل گردید، م. ماسینو نیز به سوی مسکو روانه شد. در آنجا بود که سیمای تاجر متمدن و ثروتمند شرقی به طرز عجیبی دگرگون شد. وی

۱۱ - در سال ۱۹۲۲، " چکا " برچیده شد و به جای آن گ. پ. او. (سازمان سیاسی دولتی) بر پا گردید. در سال ۱۹۳۴، ان. ک. و. د. (دپارتمان امنیت عمومی) جای گزین گ. پ. او. گردید که تحت نظر کمیساریای امور داخلی فعالیت می‌کرد.

کتی چرمی پوشیده و کلاه کارگران به سر گذاشت و به طرف کرملین رهسپار شد. در ورودی کرملین جوانی کمونیست اهل لیتوانی و عضو گارد محافظ دولت شوروی وی را متوقف نمود. م. ماسینوی سابق یک مدرک شناسائی رسمی شوروی را به وی نشان داد. مدرک مزبور وی را به نام سیدنی گئورگویچ رلینسکی (Sidney Georgewitsch) مأمور بخش جنائی چکای پتروگراد معرفی مینمود.

- بفرمائید رفیق رلینسکی. در نقطه‌ای دیگر از مسکو، در آپارتمان مجلل بالرینای معروف داگمارا (Dagmara)، م. ماسینو یا به عبارت دیگر رفیق رلینسکی از چکا " بعنوان مسیو کنستانتین (Constantine)، مأمور سرویس مخفی بریتانیا شناخته میشد. در سفارت بریتانیا، بروس لاکهارت به هویت واقعی این شخص واقف بود. " سیدنی ریلی مرد اسرار آمیز سرویس مخفی انگلیس معروف به جاسوس بزرگ بریتانیا . "

۲ - سیدنی ریلی

از میان کلیه‌ی ماجراجویانی که به هنگام جنگ جهانی اول از مرداب سیاسی روسیه تزاری سر برون آوردند، تا جنگ بزرگ صلیبی علیه بلشویسم را به پیش ببرند کسی شگفت انگیزتر از سروان سیدنی جورج ریلی، مأمور سرویس مخفی انگلیس، وجود نداشته است. بروس لاکهارت که می رفت توسط ریلی، در یکی از خطرناک ترین و افسانه‌ای ترین عملیات در تاریخ اروپا به کارگرفته شود، وی را " مردی از خمیره‌ی ناپلئون " می دانست. اما نخستین بار چه گونه ریلی به خدمت سرویس مخفی انگلیس درآمد خود یکی از هزاران اسراری است که این دستگاه جاسوسی مرموز و با قدرت را احاطه کرده است. سیدنی ریلی در روسیه تزاری متولد شد. پدر او یک ناخدای ایرلندی و مادرش یک زن روسی بود. وی کودکی و نوجوانی خود را در بندر اودسا (Odessa) در ساحل دریای سیاه گذرانید و پیش از شروع جنگ اول جهانی، توسط کنسرن عظیم تسلیحات دریائی تزاری در ماندروخویچ (Mandrochowitsch) و کنت چوپرسکی (Schuberski) در سنت پترزبورگ استخدام شد. فعالیت ریلی حتی

در آن زمان نیز جنبه‌ای فوق‌العاده محرمانه داشت. او به عنوان رابط مابین شرکت روسی مزبور و برخی سرمایه‌های مالی و صنعتی آلمانی، از جمله کشتی‌سازی معروف بلوم و فوس (Blohm und Voss) در هامبورگ انجام وظیفه میکرد. اندکی قبل از درگیری جنگ جهانی اول بود که ارسال مرتب اطلاعات با ارزشی، در مورد طرح‌های ساختمان زیردریائی‌ها و کشتی‌های آلمانی، به فرماندهی بحری انگلیس در لندن آغاز گردید. منبع این اطلاعات کسی نبود جز سیدنی ریلی.

در سال ۱۹۱۴، سر و کله‌ی ریلی در ژاپن به عنوان " نماینده‌ی محرمانه‌ی " بانک روس - آسیا، ظاهر گردید. وی سپس از ژاپن به ایالات متحده مسافرت و در آنجا با بانکداران و سازندگان اسلحه‌ی آمریکائی به گفتگو پرداخت.

در پرونده‌های سرویس مخفی انگلیس از سیدنی ریلی با نام مستعار ای. استی (I. Esti) یاد میشد و از او به عنوان مأمور مخفی گوش به زنگ و دارای شجاعت فراوان سخن برده میشد. بزودی این زبان شناس آزموده که به هفت زبان آشنائی کامل داشت برای امر مهمی در اروپا از ایالات متحده فرا خوانده شد. در سال ۱۹۱۶، ریلی از مرز سوئیس به آلمان وارد شد. وی در لباس یک افسر نیروی دریائی آلمان، به فرماندهی دریائی آلمان نفوذ و یک رونوشت از رمز رسمی اداره اطلاعاتی دریائی آلمان را به لندن تحویل داد. این احتمالاً بزرگترین ضربه‌ای بود که به هنگام جنگ جهانی اول، از جانب یک سرویس مخفی به طرف مقابلش وارد شده بود ...

در اوایل سال ۱۹۱۸، سروان ریلی به عنوان گرداننده‌ی عملیات مخفی جاسوسی انگلیس در روسیه، به آن کشور منتقل گردید دوستان فراوان، ارتباط حرفه‌ای گسترده و آشنائی نزدیک وی با محافل داخلی ضد انقلاب روسیه، از وی مردی ایده آل برای چنین پیشنهادی ایجاد کرده بود. مأموریت مزبور در روسیه، برای ریلی مفهوم شخصی عمیقی را نیز در برداشت. در درون او آتش تنفر شدیدی نسبت به بلشویک‌ها و در حقیقت به کل انقلاب روسیه شعله ور بود، به گونه‌ای که بدون پرده پوشی مقاصد ضد انقلابی خود را بیان میکرد:

« آلمانی‌ها انسانند. ما می توانیم حتی توسری آنها را تحمل کنیم. اما اینها در مسکو، دشمنان اعلاى نسل بشر در حال رشد و نموّند . چنان چه دنیای متمدن، تا زمان باقی است، برنخاسته و این هیولا را از پا نیندازد، هیولا سرانجام تمدن را مغلوب خواهد کرد. »

ریلی به طور مدام، در گزارشات خود به ستاد سرویس مخفی انگلیس در لندن، صلح فوری با آلمان و اتحاد با قیصر آلمان علیه خطر بلشویسم، را موعظه میکرد.
او می گفت:

« بایستی به هر قیمت که شده، این پدیده‌ی تهوع آوری که در روسیه تولد یافته از صحنه‌ی حیات زدوده شود. صلح با آلمان: آری، صلح با هر کسی! تنها یک دشمن وجود دارد. بشریت بایستی در یک اتحاد مقدس بر علیه این وحشت نیمه شب گرد آید! »

ریلی به محض ورود به روسیه، خود را به عمق توطئه‌ی ضد شوروی فرو برد. به اعتراف خویش سرنگونی دولت شوروی بود.^{۱۲}

۳ - پول و جنایت

در سال ۱۹۱۸، حزب سوسیال انقلابی (اس ارها) در روسیه، از لحاظ تعداد افراد، نیرومندترین حزب سیاسی ضد شوروی را تشکیل میداد. حزب مزبور مبلغ نوعی سوسیالیسم روستائی بود. سوسیال انقلابی‌های فعال، تحت رهبری بوریس ساوینکف (Boris Sawinkow) که زمانی وزیر جنگ کرنسکی بود و در کودتای نافرجام کُرنیلف شرکت کرده بود، به صورت محوری برای احساسات ضد بلشویکی درآمد بودند. شیوه‌ها و تبلیغات افراطی آنان حمایت قابل توجهی را از جانب عناصر آنارشویست برانگیخته بود،

۱۲ - در این بخش و بخش‌های دیگر " توطئه بزرگ "، نگارندگان از سرگذشت افسانه مانند کاپیتان سیدنی ریلی به عنوان شاخصی از فعالیت‌های ائتلاف غرب بر ضد شوروی، سود برده‌اند. ائتلافی که توسط حزب توری (محافظه کار) بریتانیا و ارتجاع فرانسه رهبری میشد. اگر چه عقاید و اعمال منسوب به ریلی از آن خود وی هستند لیکن خود ریلی شخصیتی نبود که سیاسیتی وضع نماید. معهذای در آن زمان و پس از آن قاطع‌ترین و جسورترین آلتی برای توطئه‌های ضد شوروی بود که از خارج از روسیه هدایت میشد.

عناصری که زائیده‌ی چندین نسل، جور و ستم تزاری در روسیه بودند. مدت‌های مدیدی بود که سوسیال انقلابی‌ها، تروریسم را به عنوان سلاحی بر علیه تزار به کار گرفته بودند و اکنون آماده می‌شدند تا همین سلاح را به سوی بلشویک‌ها بگردانند. این افراد از سرویس جاسوسی فرانسه کمک مالی دریافت می‌داشتند. بوریس ساوینکوف از طریق وجوهی که نولنس، سفیر کبیر فرانسه، شخصاً به وی تحویل میداد، مجدداً، مرکز تروریستی قدیم سوسیال انقلابی‌ها را در مسکو تحت عنوان " سازمان برای احیاء روسیه " مستقر کرد. هدف این سازمان طرح ریزی برای قتل لنین و سایر رهبران شوروی بود. بنا به توصیه‌ی سیدنی ریلی، سرویس مخفی انگلیس نیز برای آموزش و تسلیح تروریست‌ها به کمک مالی به این سازمان پرداخت.

اما سیدنی ریلی، این طرفدار پروپا قرص تزار، هنگامی که سخن بر سر تشکیل دولت جدیدی در روسیه، به جای رژیم شوروی، بود به سوسیال انقلابی‌ها اعتماد نمی‌کرد. او احساس می‌کرد، گذشته از ساوینکف که به نظرش کاملاً قابل اعتماد می‌آمد، سوسیال انقلابی‌های چپ، نیروی رادیکال خطرناکی را نمایندگی می‌کنند. خصوصاً این که برخی از آنان معروف به داشتن روابط با بلشویک‌های اپورتونیستی بودند که از ترسکی دنباله روی می‌کردند. ریلی آماده بود تا از وجود این افراد برای مقاصد خود سود برد، اما بر این تصمیم نیز بود که رادیکالیسم را کلاً از صحنه‌ی روسیه بزدايد. وی خواستار یک دیکتاتوری نظامی به عنوان اولین قدم برای احیاء تزاریسم بود. براین اساس، جاسوس انگلیسی، در همان حالی که به کمک مالی و تشویق تروریست‌های سوسیال انقلابی و سایر گروه‌های رادیکال ضد شوروی ادامه میداد، در همان حال نیز با وسواس تمام به ساختمان دستگاه توطئه چینی ویژه‌ی خود می‌پرداخت. ریلی بعدها در خاطراتش چگونگی عملکرد این دستگاه را آشکار ساخت:

« مسئله‌ی اساسی این بود که سازمان روسی من نمی‌بایستی از امور بسیاری آگاهی داشته باشد و این که هیچ بخشی از آن در وضعیتی نباشد که بتواند به بخش‌های دیگر خیانت کند. به این دلیل بود که طرح بر پایه سیستم‌های " پنج نفری " ریخته شد و در نتیجه هر عضو تنها چهار نفر دیگر را میشناخت. خود من که در راس هرم قرار داشتم همه آنها را میشناختم، نه شخصاً بلکه تنها از طریق نام و آدرسشان. برای من بسیار مفید بود که این شناسائی شخصی را بعدها بدست آورم بدین ترتیب اگر خیانتی از کسی سر می‌زد، همه‌ی اعضا کشف نمی‌شدند و کشف در محدوده باقی می‌ماند. »

دستگاه ریلی در ارتباط با اتحادیه‌ی افسران تزاری و با باقیمانده‌ی پلیس مخفی سابق تزار یعنی دستگاه شیطنانی آخرانا (Ochrana)، با تروریست‌های ساوینکف و با عناصر ضد انقلابی این چنین، هم چون قارچی در سراسر مسکو و پتروگراد چتر گسترانید. تعدادی از دوستان و آشنایان ریلی، از دوره تزاری، به وی پیوسته و مثمر ثمرات با ارزشی به وی گردیدند. برخی از این دوستان عبارت بودند از کنت شوبرسکی (Schuberski) مرد نیرومند تسلیحات دریائی تزاری که زمانی ریلی را به عنوان رابطی با کشتی سازهای آلمان استخدام کرده بود، ژنرال تزاری یودنیچ (Judenitsch)، سرگی پالکین صاحب کافه پتروگراد، بالرینا داگمارا که ریلی در آپارتمان او ستاد مسکوی خود را مستقر کرده بود، گراماتیکف (Grammatikow) وکیل ثروتمند و مأمور مخفی آخرانا که اکنون تماس اصلی ریلی با حزب سوسیال انقلابی را تشکیل میداد، ویاجلاو آرفسکی (Wjatschelaw Orlovski) مأمور دیگر آخرانا که نقشه‌ی استخدام خود به عنوان مأمور چکا در پتروگراد را ریخته و ریلی از طریق وی یک برگه‌ی عبور جعلی چکا تحت نام سیدنی گنورگویچ رلینسکی را بدست آورده بود که او را قادر ساخته بود که آزادانه به هر نقطه‌ی روسیه شوروی سفر نماید. این افراد و سایر مأمورین که حتی به داخل کرملین و ستاد ارتش سرخ نفوذ کرده بودند، ریلی را از کلیه‌ی حرکات دولت شوروی با خبر می‌ساختند.

جاسوس انگلیسی از این که دستورات مهر و موم شده‌ی ارتش سرخ " قبل از این که در مسکو باز شوند، در لندن خوانده می‌شدند " به خود می‌بالید. مقادیر عظیمی پول که به چندین میلیون روبل سرمی زد، برای تضمین مالی عملیات ریلی، در آپارتمان بالرینا داگمارا، در مسکو مخفی شده بود. ریلی برای جمع آوری این وجوه از منابع مالی سفارت انگلیس سود می‌جست. این پول‌ها توسط لاکهارت جمع آوری و از طریق کاپیتن هیکز (Hocks)، مأمور سرویس مخفی انگلیس به ریلی تحویل میشد. لاکهارت که توسط ریلی به این امر گماشته شده بود، بعدها در کتاب خود " مأمور انگلیسی " چگونگی جمع آوری این پول را شرح داد:

« روس‌های بسیاری بودند که دارای گنجینه‌های مخفی روبل بودند و بسیار خوشحال می‌شدند این پول‌ها را با حواله‌ی بانکی از بانک لندن معاوضه کنند. برای پیش‌گیری از هر نوع سوء ظن، روبل‌ها را از طریق یک شرکت انگلیسی در مسکو جمع آوری می‌کردیم. آنها با روس‌ها معامله کرده، نرخ ارز را تعیین و حواله‌ی بانکی را به آنان میدادند. ما در طی این عملیات مالی ضمانتی رسمی به شرکت انگلیسی می‌دادیم که در لندن، معادل مقادیر تحویل داده

شده ارزش داشت. روبل‌ها به سرکنسولگری آمریکا آورده شده و به هیکز تحویل داده میشدند و او آنها را به مقرهای لازم میرسانید. »

جاسوس انگلیسی سرانجام موفق شد، بدون از قلم انداختن هیچ یک از جزئیات، طرحی دقیق در مورد دولتی که می‌بایستی بزودی، پس از سرنگونی دولت شوروی، جای‌گزين آن بشود تنظیم نماید. دوستان شخصی ریلی سمت‌های مهمی در رژیم جدید داشتند:

« همه‌ی ترتیبات برای تشکیل یک دولت موقت داده شده بود. دوست و متفق بزرگ من، گراماتی‌کوف قرار بود وزیر داخلی شده و تمام امور پلیس و مالی را بعهده گیرد. شوبرسکی دوست و شریک من که رئیس یکی از بزرگترین موسسات تجاری روسیه بود، وزیر ارتباطات می‌گردید. یودنیچ، شوبرسکی و گراماتی‌کوف دولت موقتی را تشکیل می‌دادند که وظیفه داشت آنارشی را، که ناگزیر به دنبال چنین انقلابی به پیش می‌آمد، درهم شکنند. »

اولین ضربات عملیات ضد شوروی توسط تروریست‌های ساوینکف وارد گردید.

روز ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸، هنگامی که والودارسکی (Wolodarski)، کمیسر شوروی در امور مطبوعات، میتینگ کارگری کارخانه اُبُخف (Obuchow) را ترک می‌کرد توسط یک تروریست سوسیال انقلابی به قتل رسید. دو هفته بعد، این ترور با قتل میرباخ (Mirbach)، سفیر کبیر آلمان در مسکو در ۶ ژوئیه، دنبال شد. هدف سوسیال انقلابی‌ها ایجاد وحشت در صفوف بلشویک‌ها و به جلو انداختن حمله‌ی آلمان بود که به عقیده‌ی آنان مرگ محتوم بلشویسم را به همراه داشت.^{۱۳}

سفیر کبیر آلمان در همان روزی به قتل رسید که پنجمین کنگره‌ی سرتاسری شوراهای روسیه در محل اُپرای مسکو برگزار میشد. ناظران دول

۱۳ - قاتل میرباخ یک تروریست سوسیال انقلابی به نام " بلومکین " (Blumkin) بود وی در لباس یک افسر چکا که قصد اعلام خطر درباره‌ی توطئه علیه جان میرباخ را داشت، به سفارت آلمان راه یافته بود. سفیر کبیر آلمان از بلومکین می‌پرسد قاتلین به چه صورت قصد کشتن او را دارند. بلومکین فریاد میکشد: " به این صورت " . و با هفت تیری به او شلیک میکند. بلومکین سپس از پنجره به بیرون پریده و با اتومبیلی که در بیرون انتظار او را میکشیده، فرار میکند. بلومکین قاتل، چندی بعد محافظ شخصی لئو ترتسکی می‌گردد. (در این باره در بخش پانزدهم کتاب صحبت خواهد شد.)

متفق در جایگاه‌های دورا دور سالن آپرا نشسته و به نطق‌های نمایندگان شوراهای گوش میدادند. نوعی حالت تشنج روحی فضای کنگره را در بر گرفته بود. هنگامی که سیدنی ریلی وارد شد، بروس لاکهارت که در یکی از جایگاه‌ها در کنار سایر مأمورین و دیپلمات‌های متفقین نشسته بود، می دانست که واقعه‌ای خبر ساز روی داده است. جاسوس انگلیسی رنگ پریده و تهیج شده به نظر میرسید. با زمزمه‌های شتاب آلود، لاکهارت را از اتفاق مزبور مطلع نمود.

گلوله‌ای که میرباخ را به قتل رسانید، علامتی برای یک خیزش عمومی سوسیال انقلابی‌ها با حمایت عناصر بلشویک مخالف در سراسر کشور محسوب میشد. تفنگداران سوسیال انقلابی قرار بود، به آپرا حمله و نمایندگان شوروی را دستگیر نمایند. اما در جایی حساب درست از آب در نیامده بود و در عوض آپرا توسط سربازان ارتش سرخ احاطه شده بود. گرچه در خیابان‌ها تیراندازی در گرفته بود اما روشن بود که ابتکار عملیات در دست دولت شوروی است. ریلی در حین صحبت در جیب‌های خود در جستجوی مدارک مولد خطر بود. هنگامی که یکی از آنها را پیدا کرد آنرا ریزه ریزه کرد، و قطعات آن را بلعید. یک مأمور مخفی فرانسوی نیز که در کنار لاکهارت نشسته به همین عمل مبادرت نمود. چند ساعت بعد، سخن گوئی بر صحنه‌ی آپرا ظاهر و اعلام نمود که کودتای مسلحانه‌ی ضد شوروی که برای سرنگونی دولت شوروی طرح شده بود به سرعت توسط ارتش سرخ و چکا خنثی شده است. هیچ گونه حمایت عمومی برای کودتاگران وجود نداشته و گروه‌های سوسیال انقلابی مسلح به بمب، تفنگ و مسلسل محاصره و دستگیر شده اند. بسیاری از آنان کشته شده‌اند. رهبران آنها یا مرده یا مخفی شده و یا در حال فرارند.

به نمایندگان متفقین حاضر در آپرا گفته شد که می توانند با امنیت خاطر به سفارتخانه‌های خود برگردند. خیابان‌ها امن بودند.

اندکی بعد خبر رسید که شورش دیگری نیز در یاروسلاو (Jaroslaw)، که قرار بود با کودتای مسکو هم زمان باشد، توسط ارتش سرخ منکوب شده است. بوریس ساوینکف، رهبر سوسیال انقلابی‌ها، که شخصاً شورش یاروسلاو را رهبری می کرد به دشواری از چنگ نیروهای شوروی گریخته بود.

ریلی به شدت عصبانی و مأیوس بود. سوسیال انقلابی‌ها با ناشکیبایی و حماقت ویژه‌ی خودشان عمل کرده بودند! با وجود این، به قول او، به ایده‌ی اساسی آنها دایر بر شروع یک کودتا درست به هنگامی که اغلب رهبران شوروی در یک جا جمع و در کنگره یا مجمعی حضور دارند، هیچ گونه ایرادی وارد نیست.

اندیشه‌ی گرفتار ساختن رؤسای بلشویک در یک شورش ناگهانی، به تخیل ناپلئونی ریلی خوش می آید وی با جدیت به طرح نقشه‌ای برای اجرای آن پرداخت.

۴ - توطئه‌ی لیتوانیائی‌ها

در خلال ماه پر ماجرای اوت ۱۹۱۸، طرح مخفی متفقین برای دخالت در روسیه برملا گردید. روز دوم اوت، نیروهای انگلیسی به بهانه‌ی " جلوگیری از افتادن تجهیزات جنگی به چنگ آلمانی‌ها " در آرخانگل پیاده شدند و در روزهای اوت مرکز نفت باکو در قفقاز را به تصرف درآوردند.

چند روز بعد، نیروهای تازه‌ی انگلیسی و فرانسوی در ولادی وستک پیاده شدند. به دنبال آنها، در روز ۱۲ اوت، یک لشکر ژاپنی و سپس در روزهای ۱۵ و ۱۶ چندین هنگ آمریکائی که به تازگی از فیلیپین منتقل شده بودند، به خاک روسیه تجاوز نمودند.

بخش‌های وسیعی از سبیری قبلا در چنگ نیروهای ضد شوروی قرار داشت. در اوکرائین، ژنرال تزاری کراسنف (Krassnow)، تحت حمایت آلمان، نبرد خونینی را بر علیه شوروی برپا کرده بود. در کیف، هتمان سکورپادسکی (Hetman Skoropadski)، دست نشانده‌ی آلمان، قتل عام عظیمی از کمونیست‌ها و یهودیان به راه انداخته بود.

دشمنان روسیه‌ی جدید آماده می شدند تا از شمال، جنوب، خاور و باختر به سوی مسکو سرازیر شوند. آن معدودی از نمایندگان متفقین که در مسکو مانده بودند در حال تهیه و تدارک برای خروج بودند، بدون آن که دولت شوروی در جریان این کار آنان باشد. بروس لاکهارت در " مأمور انگلیسی " می نویسد:

« وضعیت مافوق تصور بود. بدون آن که هیچ گونه اعلام جنگی صادر شده باشد، جنگی در گرفته بود که جبهه‌ی آن از دوینا (Dwina) تا قفقاز امتداد داشت "، و اضافه می کند که " من چندین بار با ریلی گفتگو کردم اما وی تصمیم گرفته بود پس از حرکت ما هم چنان در مسکو بماند. »

در روز ۱۵ اوت، روزی که آمریکائی‌ها در ولادی وستک پیاده شدند، فردی مهم به دیدار بروس لاکهارت آمد. بر طبق یادداشت‌های لاکهارت، وی در حال صرف نهار در آپارتمان خود، نزدیک سفارت انگلیس بود که زنگ در به صدا در آمد. خدمتکار به وی خبر داد که دو آقای لیتوانیائی خواستار دیدار او هستند. یکی از آنان جوانی بود کوتاه قد با صورتی تخت بنام سمیدین و دیگری مردی بلند قد و قوی هیکل با سر و وضع مرتب و چشمان سخت حالت که خود

را به نام " سرهنگ " برزین (Bersin)، فرماندهی گارد لیتوانیائی‌های کرملین معرفی میکرد.

ملاقات کنندگان نامه‌ای از کاپیتن کرامی (Cromeey)، وابسته‌ی دریائی بریتانیا در پتروگراد، به لاکهارت نشان دادند. کرامی از مأمورینی بود که به طور شدید در توطئه‌های ضد شوروی دست داشت. لاکهارت در یادداشت‌هایش اضافه میکند که:

« برای رعایت احتیاط در مقابل دسیسه‌های عمال تحریک گر، نامه را به دقت و ارسی کردم. بدون هیچ تردیدی، نامه از خود کرامی بود. »

لاکهارت سپس از دیدارکنندگان علت ملاقات را جویا شد. سرهنگ برزین که خود را به عنوان فرماندهی گارد کرملین معرفی کرده بود، به اطلاع لاکهارت رسانید که لیتوانیائی‌ها گرچه از انقلاب بلشویکی حمایت کرده‌اند لیکن قصد جنگیدن با نیروهای انگلیسی تحت رهبری ژنرال پول (Poole) را که اخیراً در آرخانگل پیاده شده‌اند، ندارند. آنها حاضرند در مورد شرایط صلح با مأمور انگلیسی به مذاکره بنشینند.

لاکهارت قبل از دادن هر گونه پاسخی، مطلب را با سر کنسول فرانسوی م. گرنار در میان گذارد و این شخص، طبق نوشته‌ی لاکهارت، به وی توصیه نمود که با سرهنگ برزین مذاکره نماید ولیکن " از هرگونه گذشت از روی مصالح خودی احتراز نماید ". روز بعد لاکهارت کنل برزین را ملاقات کرد و سندی حاوی این پیام به وی تحویل داد:

« لطفاً به دارنده‌ی این یادداشت، که حامل پیام مهمی برای ژنرال پول است، اجازه‌ی عبور از خطوط را بدهید. »

لاکهارت سپس برزین را در رابطه با ریلی قرار داد ... دو روز بعد طبق یادداشت‌های لاکهارت، :

« ریلی گزارش داد که مذاکرات با برزین به آسودگی پیش میرود و لیتوانیائی‌ها هیچ گونه قصد درگیری، در صورت سقوط بلشویک‌ها، را ندارند. ریلی نظری را نیز مطرح می کرد دایر براین که ممکن است، پس از عزیمت ما، وی بتواند به کمک لیتوانیائی‌ها یک ضد انقلاب را در مسکو سامان دهد. »

در اواخر اوت ۱۹۱۸، گروه کوچکی از نمایندگان متفقین، جهت برگزاری یک کنفرانس محرمانه در اتاقی در سرکنسولگری آمریکا گرد آمدند. آنان سرکنسولگری آمریکا را انتخاب کرده بودند چرا که کلیه مراکز دیگر خارجی تحت نظارت شدید مأمورین شوروی بود. دولت شوروی علیرغم پیاده شدن نیروهای آمریکائی در سبیری هنوز رفتار دوستانه‌ی خود را نسبت به ایالات متحده حفظ میکرد. در سرتاسر مسکو پلاکات‌هایی حامل چهارده اصل وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) به نمایش گزارده شده بود. در سرمقاله‌ای در ایزوستیا عنوان شده بود که:

« تنها آمریکائی‌ها هستند که می دانند چگونه رفتار صحیحی با بلشویک‌ها داشته باشند. »

بازمانده‌های مأموریت ریموند رابینز هنوز به صورت تمام و کمال از بین نرفته بود.

ریاست گردهم آئی در سرکنسولگری آمریکا با کنسول فرانسوی گرنار بود. انگلیسی‌ها توسط ریلی و سروان جورج هیل (George Hill) افسر اطلاعاتی انگلیس که برای همکاری با ریلی فرستاده شده بود، نمایندگی می شدند. تعداد دیگری از مأمورین سیاسی و سرویس مخفی متفقین نیز، شامل روزنامه نگار فرانسوی رنه مرشان (Rene Marchand) خبرنگار فیگاروی (Figaro) پاریس در مسکو، حضور داشتند.

سیدنی ریلی در خاطراتش عنوان می کند که وی این جلسه را به منظور گزارش دهی در مورد پیشرفت عملیات ضد شوروی خود فرا خوانده بود. وی در آن جلسه به نمایندگان متفقین اطلاع داد که:

« سرهنگ برزین، فرماندهی گارد کرملین را خریده است ".
نرخ سرهنگ دو میلیون روبل بود که پانصد هزار روبل آن قبلاً به ارز، توسط ریلی پیش پرداخت شده بود. باقی این مبلغ می بایستی به صورت لیره‌ی استرلینگ به سرهنگ، پس از آن که برخی از خدمات را انجام و به پشت خطوط نیروهای انگلیسی در آرخانگل پیوست، تحویل داده میشد. »

در جلسه‌ی مزبور، ریلی اعلام کرد که:

« سازمان ما در موقعیت کنونی، دارای نیروی عظیمی است.
لیتوانیائی‌ها با ما هستند و مردم نیز در لحظه‌ی ورود اولین ضربه با
ما همراه خواهند شد! »

ریلی سپس به اطلاع حاضران رساند که جلسه‌ی ویژه‌ی کمیته‌ی مرکزی
حزب بلشویک قرار است به تاریخ ۲۸ اوت، در بالشوی تآتر مسکو برگزار
شود. این جلسه در یک زمان کلیه شخصیت‌های دولت شوروی را در یک مکان
گرد می‌آورد. نقشه‌ی ریلی شجاعانه ولی ساده بود.....
قرار بر این گذارده شده بود که گاردهای لیتوانیائی‌ها، در جریان انجام
وظائف معمول خود، در کلیه‌ی ورودی‌ها و خروجی‌های تآتر، به هنگام جلسه‌ی
کمیته‌ی مرکزی، مستقر شوند. سرهنگ برزین قرار بود برای این موقعیت،
مردانی را انتخاب کند که:

« مطلقاً به هدف وفادار و خود را وقف آن کرده باشند. »

گاردهای برزین در پی یک علامت مخصوص، درها را بسته و کلیه‌ی
افراد داخل تآتر را به زیر آتش تفنگ‌های خود خواهند گرفت. سپس یک " گروه
عملیاتی ویژه " مرکب از خود ریلی و " حلقه‌ی داخلی سازمان توطئه وی "
بروی صحنه پریده و کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک را یک جا دستگیر خواهند
کرد!

لنین و سایر رهبران شوروی تیرباران خواهند شد. اما قبل از اعدام، در
خیابان‌های مسکو در مقابل همگان رژه خواهند رفت " تا همگان از دستگیری
ستمگران روسیه آگاه شوند! " رژیم شوروی با محور لنین و همکارانش هم چون
ساختمانی کاغذی فرو خواهد ریخت.
ریلی در ادامه، اظهار داشت:

« که در مسکو ۶۰ هزار افسر وجود دارند که به محض دادن علامت،
بسیج خواهند شد و ارتشی برای وارد آوردن ضربات از داخل، تشکیل خواهند
داد و این در حالی است که نیروهای متفقین از خارج حمله خود را آغاز
میکند. »

مردی که قرار بود در راس این ارتش مخفی ضد شوروی قرار
گیرد " افسر معروف تزاری ژنرال یودنیچ " بود. ارتش دومی نیز
تحت رهبری " ژنرال " ساوینکف در شمال روسیه تجمع و " آن چه

از بلشویک‌ها باقی مانده را از خُرد تا درشت در زیر پا له خواهد کرد. "

این بود نقشه‌ی ریلی که حمایت سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و فرانسه را نیز با خود داشت. انگلیسی‌ها با ژنرال یودنیچ تماس نزدیک داشتند و در تدارک اسلحه و تجهیزات برای وی بودند. فرانسوی‌ها نیز از ساوینکف پشتیبانی میکردند.

به نمایندگان متفقین مجتمع در کنسولگری آمریکا سپس طُرق مختلف همکاری در اجرای نقشه، توضیح داده شد. این همکاری‌ها می‌توانست به صورت جاسوسی، تبلیغات و تدارک برای انفجار پل‌های راه آهن بسیار مهم در حول و حوش مسکو و پتروگراد باشد، تا هرگونه مسیری که از طریق آن دولت شوروی بتواند ارتش سرخ را از سایر نقاط کشور فرا خواند، مسدود گردد ...

روز کودتای مسلحانه نزدیک میشد. ریلی مرتباً با سرهنگ برزین ملاقات و به دقت روی آخرین جزئیات توطئه کار و برای کلیه‌ی پیش آمدهای غیر منتظره پیش بینی‌های لازم را تدارک می‌دید. هنگامی که آنان آخرین طرح‌ها را آماده می‌کردند خبر آورده شد که جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی از ۲۸ اوت به ۶ سپتامبر معوق شده است. ریلی به برزین گفت:

« اهمیتى ندارد، وقت بیشتری خواهم داشت تا آخرین جزئیات را تکمیل نمایم . »

ریلی تصمیم گرفت به پتروگراد رفته و آخرین بازبینی را از دستگاه جاسوسی‌اش در این شهر به عمل آورد.

چند شب بعد، ریلی با برگه‌ی عبور جعلی که وی را به عنوان سیدنی گنورگویچ رلینسکی معرفی میکرد، مسکو را با ترن به قصد پتروگراد ترک نمود.

۵ - خروج سیدنی ریلی

در پتروگراد ریلی مستقیماً به سفارت انگلیس رفت تا به سروان کرامی، وابسته‌ی دریائی انگلیس گزارشی ارائه کند. وی به طور سریع و خلاصه

وضعیت در مسکو را در میان گذاشته و نقشه‌ی شورش را به وی توضیح داد و گفت: " مسکو در چنگ ماست! " کرامی بسیار خوشنود شد. ریلی قول داد گزارش کاملی برای پیک مخفی به مقصد لندن، تهیه کند.

صبح روز بعد ریلی شروع به تماس با رهبران دستگاه خود در پتروگراد نمود. ظهر آن روز وی به مأمور اخرا، گراماتیکف تلفن زد.

صدای گراماتیکف به نظر خشن و غیر طبیعی می‌آمد. وی پرسید:
" کیست "؟

ریلی: منم رلینسکی

گراماتیکف: کی ؟

ریلی نام قلابی خود را تکرار کرد .

گراماتیکف با حالتی سراسیمه: یک نفر با من است که خبرهای بدی برایم آورده. پزشکان عمل جراحی را خیلی زود شروع کرده‌اند، حال بیمار وخیم است. اگر می خواهید مرا ببینید به سرعت به اینجا بیایید.

ریلی با شتاب به خانه‌ی گراماتیکف حرکت کرد. وی گراماتیکف را در حال خالی کردن کثوهای میز کار و سوزاندن کاغذها در بخاری یافت. به محض این که ریلی به اتاق وارد شد گراماتیکف با صدای بلند گفت:

« احمق‌ها ضربه را خیلی زود وارد آورده‌اند! اوریتسکی (Uritzki)
مرده است. امروز صبح ساعت یازده در دفترش به قتل رسیده! »

گراماتیکف در حین صحبت کاغذها را پاره پاره و تکه‌ها را در آتش
میانداخت:

- ماندن ما در این جا ریسک بزرگی است، خود من البته مورد سوظن قرار گرفته‌ام و اگر چیزی قبل از هر چیزی دیگر کشف شود، آن اسم من و شما خواهد بود. ریلی در تماس با سروان کرامی در سفارت انگلیس دریافت که وی قبلاً از جریان قبل آگاه است. اوریتسکی رئیس چکای پتروگراد توسط یک سوسیال انقلابی مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود معه‌ها همه چیز به نظر کرامی مرتب می آمد. ریلی به وی پیشنهاد ملاقاتی طبق " روال معمول " نمود. کرامی موضوع را دریافت. " روال معمول " عبارت بود از دیدار در کافه پالکین.

ریلی زمان باقی را به نابود کردن مدارک خطرناک و غیر ضروری و
اختفای رموز و سایر اسناد گذرانید ...

کرامی به کافه نیامد. ریلی تصمیم گرفت که ریسکی کرده و به سفارت انگلیس سرکشی کند. هنگام خروج در گوش پالکین اعلام خطر کرد: " ممکن

است اتفاق ناگواری افتاده باشد. خود را برای ترک پتروگراد و خزیدن از مرز فنلاند حاضر کنید ...

در خیابان ولادیمیروفسکی (Wladimirski)، ریلی به مردان و زنانی برخورد کرد که در حال دویدن بودند و در همان حال خود را به داخل ورودی ساختمان‌ها و کوچه‌ها می انداختند. صدای غرش موتورهای قوی به گوش می رسید. اتومبیلی مملو از سربازان ارتش سرخ به سرعت از خیابان‌ها گذشت سپس اتومبیلی دیگر.

ریلی قدم‌ها را تیز کرد و به خیابانی پیچید که سفارت انگلیس در آن واقع شده بود. وی ناگهان متوقف شد. چندین جسد در مقابل سفارت افتاده بود. اینها اجساد پلیس شوروی بود.

چهار اتومبیل در مقابل سفارت پارک شده و دو رده از مردان ارتش سرخ در عرض خیابان ایستاده بودند. درهای سفارت از پاشنه درآمده بود.

– خوب رفیق رلینسکی برای تماشای کارناوال آمده اید؟ ریلی به دور خود چرخ زد تا این سرباز خندان و جوان سرخ را که چندین بار وی را در لباس رفیق رلینسکی چکا دیده بود، مشاهده کند. سپس با شتاب پرسید:

– بگو ببینم رفیق، چه اتفاقی افتاده است؟ – مأمورین در جستجوی شخصی به نام سیدنی ریلی بودند. بعدها ریلی از اتفاقات آن شب اطلاع حاصل کرد. پس از قتل اوریتسکی، مقامات شوروی در پتروگراد مأمورین چکا را برای بستن سفارت انگلیس می فرستند. اعضای سفارت، در طبقه‌ی بالا تحت نظر کرامی مشغول سوزاندن اسناد خطر ساز بوده اند. سروان کرامی به سرعت پائین آمده و در سفارت را در مقابل چشمان پلیس مخفی شوروی چفت می کند. مأمورین در را می شکنند و مأمور انگلیسی مایوسانه با دو براونینگ (Browning) در دست به مقابله‌ی آنها می شتابد. کرامی یک کمیسر و چند مأمور دولتی را هدف قرار میدهد. مأموران چکا به آتش او پاسخ میدهند و سروان کرامی با گلوله‌ای در مغز به پائین میافتد

ریلی آن شب را در منزل یک تروریست سوسیال انقلابی بنام سرگی دارنوسکی (Sergei Dornoski) سپری نمود. صبح روز بعد، وی دارنوسکی را برای سر و گوش آب دادن و کسب اطلاع به بیرون فرستاد.

دارنوسکی با نسخه‌ای از پراودا روزنامه‌ی رسمی حزب کمونیست بازگشت و گفت:

« در خیابان‌ها خون جاری خواهد شد، شخصی در مسکو به لنین شلیک کرده است ولی متأسفانه گلوله به وی برخورد نکرده! »

وی سپس روزنامه را به ریلی داد. سرنوشته‌ی درشتی از سوء قصد به جان لنین حکایت میکرد. شب قبل از آن هنگامی که لنین، پس از سخنرانی در یک میتینگ در کارخانه‌ی مایکلسن (Michelson) آنجا را ترک میکرد، یک

تروریست سوسیال انقلابی به نام فانیا کاپلان (Fania Kaplan) از فاصله‌ی بسیار نزدیک به وی دو گلوله شلیک کرده بود. گلوله‌ها به زهر آغشته شده بود. یکی از آنها داخل ریه در بالای قلب نفوذ کرده و دیگری به گردن لنین نزدیک شاه‌رگ نشسته بود.

لنین کشته نشده بود ولی گفته می‌شد که زندگی او در کفهی ترازو قرار دارد.

اسلحه‌ای که به وسیله‌ی آن به لنین شلیک شده بود توسط همدست ریلی، بوریس ساوینکف به فانیا کاپلان داده شده بود. ساوینکف این نکته را بعدها در " خاطرات یک تروریست " خود برملا نمود.

ریلی همان روز، در حالی که یک هفت تیر اتوماتیک را، برای استفاده در مواقع ضروری، به زیر بازویش بسته بود، فوراً با ترن به جانب مسکو روانه شد. روز بعد در راه، در تقاطع کلین (Klin) روزنامه‌ای خرید: خبر بدتر از این نمی‌شد. توطئه‌ی ریلی با تمام جزئیات آن شامل نقشه‌ی تیرباران لنین و سایر رهبران شوروی، تسخیر مسکو و پتروگراد و تشکیل دولت نظامی موقت تحت رهبری ساوینکف و یودنیچ به طور تمام و کمال در روزنامه درج شده بود.

ریلی با هراس فزاینده‌ای به خواندن ادامه داد. رنه مرشان روزنامه نگار فرانسوی که در میتینگ کنسولگری آمریکا حضور داشته بود، بلشویک‌ها را از هرآن چه که در آن جا گذشته بود با خبر ساخته بود. اما این هنوز ضربه‌ی اصلی به ریلی نبود.

سرهنگ برزین، فرماندهی گارد لیتوانیائی، هویت سروان سیدنی ریلی را به عنوان مأمور انگلیسی فاش ساخته بود که تلاش کرده بود رشوه‌ای به مبلغ دو میلیون روبل بپردازد به شرط آن که وی در توطئه‌ی ترور رهبران شوروی شرکت نماید. مطبوعات شوروی هم چنین نامه‌ای را که بروس لاکهارت به برزین برای عبور از خطوط نیروهای انگلیس در آرخانگل داده بود چاپ کرده بودند.

لاکهارت در مسکو توسط چکا دستگیر شده بود. سایر مقامات و مأمورین متفقین نیز محاصره شده و به اسارت درآمده بودند.

در سرتاسر مسکو، مشخصات ریلی پخش شده و اسامی قلابی او؛ ماسینو، کنستانتین و رلینسکی به همراه اعلامیه‌ای دایر بر پیگرد قانونی وی چاپ گردید. شکار آغاز شده بود.

ریلی، علیرغم خطر علنی، حرکت خود به مسکو را ادامه داد. در مسکو بالرینا داگمارا را در خانه‌ی زنی به نام ورا پتروونا (Vera Petrowna) یافت که هم دست فانیا کاپلان عامل سوء قصد به جان لنین بود.

داگمارا به ریلی گفت که مأمورین چند روز قبل از آن به آپارتمان وی ریخته‌اند. وی موفق شده بود دو میلیون روبل در اسکناس‌های هزار روبلی، که بخشی از بودجه‌ی توطئه‌ی ریلی را تشکیل میداد، از دید آنان دور نگه دارد. مأموران چکا، داگمارا را دستگیر نکرده بودند و وی نمی دانست به چه دلیل؛ شاید فکر می کردند که او آنها را به سوی سیدنی ریلی هدایت خواهد کرد.

اما ریلی، با دو میلیون روبل داگمارا در دست، طعمه‌ای نبود که به آسانی به دام بیفتد. وی گاه به صورت یک بازرگان یونانی تغییر قیافه میداد، گاه به شکل یک افسر سابق تزاری، زمانی به صورت یک مأمور شوروی و لحظه‌ی دیگر به شکل یک کارگر کمونیست دو آتشه. ولی در حرکت دائم و در گریز دائم از چنگ چکا بود.

روزی ریلی با دستیار سابق خود در مسکو، سروان جورج هیل از سرویس مخفی انگلیس ملاقات کرد. وی نیز تا آن زمان موفق شده بود از چنگ چکا بگریزد. این دو مأمور فهرست اسامی و آدرسهایشان را واریسی کردند. ریلی دریافت که بخش قابل توجهی از دستگاه ضد شوروی وی هنوز دست نخورده باقی مانده است. احساس کرد که هنوز امیدی برایش باقی است.

اما جورج هیل، به عکس ریلی، فکر می کرد که بازی به اتمام رسیده است. وی شنیده بود که یک برنامه‌ی مبادله‌ی زندانیان بین دول شوروی و انگلیس ترتیب داده شده است. قرار شده بود که روس‌ها لاکهارت و سایرین را در ازای تأمین امنیت بازگشت نمایندگان شوروی به وطن، آزاد نمایند. یکی از این نمایندگان ماکسیم لیتوینف (Maxim Litwinow) بود که توسط مقامات انگلیس در انگلستان دستگیر شده بود. سروان هیل به ریلی گفت: " من می روم خودم را تحویل بدهم " و به ریلی نیز اندرز داد که به همین کار مبادرت کند.

اما ریلی کسی نبود که شکست را بپذیرد لذا به سروان هیل جواب داد: " من به انگلستان بروم گشت اما بدون کسب اجازه از سرخ پوستان ". سپس با همدستش شرط بست که پس از دو ماه وی را در لندن در هتل ساووا ملاقات کند.^{۱۴}

۱۴- سروان جورج هیل، پس از بازگشت به لندن در سال ۱۹۱۹، از طرف سرویس مخفی انگلیس مأمور شد تا به عنوان افسر رابط با ارتش‌های سفید ژنرال آنتون دنیکن در طی جنگ‌های مداخله گرانه علیه شوروی، انجام وظیفه کند. بعدها وی برای کار به عنوان مأمور ویژه، نزد سر هنری دیتردینگ (Sir Henry Deterding) سرمایه‌دار نفتی معروف اروپا که سودای نابودی روسیه شوروی را در سر داشت و ظهور هیتلر به قدرت را در آلمان حمایت مالی میکرد، رفت. دولت انگلیس، پس از آن، از جورج هیل برای یک مأموریت " سیاسی " مهم در اروپای خاوری استفاده نمود. در سال ۱۹۳۴، کتابی به قلم هیل در لندن، منتشر شد که در آن برخی از ماجراهای خویش را به عنوان جاسوس در روسیه توصیف می کرد.

ریلی تا چند هفته‌ی دیگر، برای جمع‌آوری اسناد جاسوسی و تشویق و راهنمایی آن عناصر ضد شوروی که هنوز به فعالیت خود ادامه می‌دادند، در روسیه باقی ماند و سپس پس از یک سری گریزهای دشوار، با یک گذرنامه‌ی جعلی آلمانی به برگن در نروژ رفته و از آنجا با کشتی رهسپار انگلیس گردید ...

در لندن، سروان ریلی گزارشی تحویل مافوق خود در سرویس مخفی انگلیس، داد. او از موقعیت‌های از دست رفته غرق تأسف بود:
« اگر رنه مرشان خائن از آب در نمی‌آمد ... اگر برزین دست وی را رو نکرده بود اگر نیروهای اعزامی با سرعت بیشتری به سمت ولوگدا پیشروی کرده بودند اگر می‌توانستم با ساوینکف دمخور بشوم »
اما ریلی از یک مسئله مطمئن بود: این که انگلیس هنوز با آلمان در جنگ بود، امری بود اشتباه. می‌بایستی خصومت در جبهه‌ی غرب به فوریت قطع شده و ائتلافی بر علیه بلشویسم شکل گیرد. کاپیتان سیدنی جورج ریلی از ته دل فریاد می‌کشید که:

« صلح، صلح به هر قیمتی - و سپس جبهه‌ای متحد علیه دشمنان حقیقی بشریت ! »

منابع بخش سوم

در مورد مطالب اصلی این بخش که مربوط به حرفه و فعالیت‌های کاپیتان سیدنی جورج ریلی از سرویس اطلاعاتی انگلیس (اینتلیجنت سرویس)

در بهار سال ۱۹۴۵ دولت چرچیل جورج هیل را که تا آن هنگام به درجه سرتیپی در ارتش انگلیس ارتقا یافته بود به عنوان فرستاده‌ی مخصوص، به لهستان برگزید. گفته شده است که سرتیپ هیل مأمور بود تا در مورد وضعیت آشفته‌ی لهستان در آن زمان به لندن، به عنوان ناظر، گزارش دهد. دولت موقت ورشو معه‌ذا اجازه نمی‌داد تا سرتیپ هیل به لهستان وارد شود.

می باشد، نگارندگان به طور گسترده‌ای از گفته‌های خود او در کتاب " جاسوس بزرگ انگلیس، به قلم خود او، جمع آوری و اهتمام از همسرش، چاپ (Harper & Brothers) نیویورک ۱۹۳۳ " استمداد جسته‌اند. اگر چه کتاب مذکور به شیوه‌ی کتاب‌های هیجان آور پلیسی قدیمی نوشته شده است، معه‌ذا، این بررسی که توسط بزرگ ترین جاسوس انگلیسی در مورد توطئه‌هایش در مورد دولت شوروی نگاشته شده، کامل ترین سند در این زمینه محسوب می شود. مطالب اضافی در مورد این شخص و کارهایش می تواند در کتاب‌های " اسرار جاسوسی نوشته‌ی وینفرید لودک (Winfried Ludeck) چاپ (J. B. Lippincott co.) نیویورک ۱۹۲۹ " ؛ " ترور در زمان ما نوشته‌ی ریچارد ویلمر راوان (Richard Wilmer Rowan) چاپ (Longmans Green & co)، نیویورک ۱۹۳۳ " ؛ " مأمور انگلیسی، نوشته‌ی بروس لاکهارت، چاپ (Garden city Pub. Co.)، " و در شرح عملیات اطلاعاتی مخفی انگلیس در روسیه‌ی شوروی نوشته‌ی دوست و همکار ریلی، جورج هیل، تحت عنوان:

“Go spy the land, Behng the adventures of I. K. S. of the British Secret Service”

چاپ (Cassell & co.)، لندن ۱۹۳۶ ، یافت شود. کلیه‌ی مندرجه در این بخش کتاب، به جزء آنهایی که مأخذشان جداگانه آمده، همه از گفته‌های خود ریلی گرفته شده است.

بخش چهارم - ماجرای سیبری

۱ - راهنمای حافظه

دوم اوت ۱۹۱۸، روزی که نفرات نظامی انگلیس در آرخانگل پیاده شدند، ژنرال ویلیام اس. گریوز (William S. Graves) از ارتش ایالات متحده، فرماندهی سپاه هشتم کمپ فرمونت (Fremont) در پالو آلتو (Palo Alto) کالیفرنیا، پیام رمزی فوری از وزارت جنگ در واشنگتن دریافت نمود. پس از باز کردن رمز، پیام مزبور به این صورت آغاز میشد:

« در باره‌ی مفاد این پیام با هیچ یک از مأموران زیردست و
یا افراد دیگر صحبت نخواهید کرد. »

پس از آن به ژنرال دستور داده میشد که :

« اولین و سریع‌ترین ترن را از سانفرانسیسکو گرفته و به
سوی کانزاس سیتی (Kansas City) رهسپار شود. در آن جا می
بایستی به هتل بالتیمور (Baltimore) رفته و درخواست دیدار وزیر
جنگ را بنماید. »

هیچ گونه انگیزه‌ای برای این احضار غیر مترقبه ذکر نشده بود. هیچ گونه
اشاره‌ای نیز راجع به این که وی تا چه مدت از محل کار خود دور خواهد بود،
نشده بود.

ژنرال گریوز، سرباز کهنه کار و مارگزیده، هنگامی که محلی برای سؤال
وجود نداشت، چون و چرا را به کنار می گذاشت. وی اندک بار و بنه خود را
درون کیف سفری کوچکی چپانید و دو ساعت بعد در قطار سریع‌السیر سانتافه،
(Santa Fe) از سانفرانسیسکو به طرف شرق رهسپار گشت. هنگامی که به

کانزاس سیتی رسید، مشاهده کرد که نیوتون دی. بیکر (Newton D. Baker) در ایستگاه در انتظار وی ایستاده است.
وزیر جنگ حالتی شتابزده داشت و قرار بود تا چند دقیقه بعد سوار قطار شود. وی با عجله علت احضار ژنرال را به آن ملاقات مرموز توضیح داد. وزارت جنگ گریوز را برای فرماندهی نیروهای آمریکائی که بایستی به فوریت به سمت سیبری حرکت می کردند، انتخاب کرده بود.
بیکر سپس پاکتی مهر و موم شده را به گریوز داده و گفت:

« این پاکت حاوی شرح سیاست ایالات متحده در روسیه است که می بایستی از آن پیروی کنید. مواظب قدم‌های خود باشید و گرنه روی تخم مرغ‌هایی پا خواهید گذاشت که با دینامیت پر شده اند. خدا نگهدارتان باشد »

همان شب، ژنرال گریوز پاکت مزبور را در اطاق هتل خود در کانزاس سیتی باز نمود و یادداشتی هفت صفحه‌ای در آن یافت که به نام " راهنمای حافظه " مشخص شده بود.
یادداشت بدون امضاء بود ولی در پایان آن کلمات زیر آورده شده بود:

« وزارت امور خارجه، واشنگتن دی. سی. ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸ »

راهنمای حافظه با یک سری مطالب کلی درباره این که " قلب و روح ملت آمریکا در گروهی پیروزی در جنگ است " شروع می‌شد. مدرک مزبور اضافه می‌کرد که ایالات متحده " بدون هیچ گونه تأملی " و به هر طریق ممکن با متفقین خود بر علیه آلمان همکاری می نماید. راهنما سپس به اصل مطلب می پرداخت:

« قضاوت صریح و راسخ ایالات متحده که در پی ملاحظات مکرر و بسیار کاوشگرانه در مورد موقعیت کلی روسیه بدان حصول شده، این است که مداخله‌ی نظامی در آن کشور به جای آن که به هرج و مرج تأسف بار آن پایان بخشد، بر میزان آن می افزاید و به جای کمک، بدان لطمه وارد می آورد و این که این امر هیچ گونه بهره‌ای در مورد هدف اصلی ما یعنی پیروزی در جنگ علیه آلمان، در بر ندارد. ما در نتیجه نمی توانیم در این مداخله شرکت و یا اصولاً آنرا تایید نماییم. »

این بیان صریح و دقیق سیاستی بود که ژنرال خود قلباً با آن توافق داشت؛ اما چه دلیلی وجود داشت که وی برای فرماندهی نیروهای آمریکائی به خاک روسیه فرستاده میشد؟. وی با بهت و حیرت به خواندن ادامه داد:

« ارزیابی ایالات متحده از اوضاع به این امر منتهی میشود که عملیات نظامی برای کمک به چک‌ها به منظور تحکیم نیروهایشان و همکاری موفقیت آمیز با اقوام اسلاویشان، قابل قبول می باشد ... »

چک‌ها؟ در روسیه؟!
ژنرال بعدها در کتاب خود، " ماجرای آمریکائی در سبیری " نوشت:

« به بستر رفتم، اما نمی توانستم بخوابم. در حیرت بودم که سیاست دول دیگر چیست و چرا به من اطلاعاتی راجع به آن چه در سبیری می گذرد داده نشده است. »

چنانچه ژنرال گریوز از پاسخ به پرسش‌هایی که خواب را بر وی حرام کرده بود مطلع میشد، آن شب تابستان در کانزاس سیتی برایش آشفته تر میگردید.

۲ - دسیسه در ولادی وستک

در زمان حاکمیت فئودالی تزارها، پهنه‌ی وسیع و غنی سبیری کاملاً توسعه نیافته باقی مانده بود. بخش بزرگی از این سرزمین پهناور که از مرز اروپا تا اقیانوس آرام و از قطب شمال تا افغانستان کشیده شده، خالی از سکنه مانده بود، طول این سرزمین وحشی و ناشناخته را تنها یک راه آهن تک خطی ترانس سبیری طی مینمود.

« راه آهنی که تنها رابط بین خاور و باختر بود. هر کس که این خط آهن و چند کیلومتر از خاک دو طرف آنرا در کنترل داشت، تمام

روسیه آسیائی را در اختیار خود داشت. شبه قاره‌ای با اهمیت سوق الجیشی و ثروت غیر قابل تصور. »

در اواسط تابستان ۱۹۱۸، هنگامی که ریموند رابینز با خط آهن ترانس سبیری به جانب غرب حرکت میکرد، ترن‌های مملو از سربازان چک را در خطوط کناری مشاهده کرده بود. این چک‌ها نفرات ناراضی ارتش اتریش-مجارستان را می ساختند که در گروه‌های بی شمار جبهه را به سمت خطوط روسیه رها کرده بودند. سرفرماندهی نظامی سلطنتی روسیه آنها را به عنوان یک ارتش چک که در کنار روس‌ها بر علیه نیروهای اتریش - مجار می جنگیدند، متشکل ساخته بود. پس از سقوط کرنسکی، دولت شوروی بنا به درخواست متفقین، موافقت کرده بود تا نیروهای چک را از عرض روسیه به سمت ولادی وستک نقل مکان دهد. قرار بود آنان در این بندر سوار کشتی شده، دور کره‌ی زمین را پیموده و در جبهه غرب به نیروهای متفقین بپیوندند. به این ترتیب، بیش از پنجاه هزار نفر از این سربازان به صورت رشته‌ای در طول ۸۰۰۰ کیلومتر خط آهن از کازان (Kasan) تا ولادی وستک پراکنده شدند.

سربازان چک گمان میکردند که در اروپا برای استقلال چکوسلواکی خواهند جنگید. اما رهبرانشان ژنرال‌های مرتجع چک گایدا (Gajda) و سیروی (Sirovy) نقشه‌های دیگری در سر داشتند. آنان در تبانی با برخی از سیاستمداران متفق نقشه‌ی این را داشتند که از نیروهای چک به منظور سرنگونی دولت شوروی استفاده کنند ...

طبق قراردادی که بین متفقین و دولت شوروی امضاء شده بود، چک‌ها موظف بودند به هنگام عبور از قلمرو شوروی، سلاح‌های خود را تحویل مقامات شوروی بدهند. اما در چهار ژوئن ۱۹۱۸، سفیر کبیر دیوید آر. فرانسیس، در نامه‌ای محرمانه به پسر خود اطلاع داد که وی در صورت امکان " در حال برنامه ریزی برای جلوگیری " از خلع سلاح سربازان چک می باشد. سفیر کبیر آمریکا اضافه کرد که:

« بجز یک اظهار سمپاتی از طرف وزارت امور خارجه، هیچ دستورالعمل و یا اتوریته‌ای مبنی بر تشویق این افراد به سرپیچی از اوامر دولت شوروی، به من داده نشده است. »

چک‌ها تحت فرمان ژنرال گایدا و سیروی، از تحویل تجهیزات نظامی خود به مقامات شوروی خود داری کردند. شورش‌هایی به طور همزمان در طول خط آهن ترانس سبیری به وقوع پیوست. نفرات تعلیم دیده‌ی چک که به ساز و برگ نظامی کافی مجهز بودند شهرهای کوچکی را که در آنها توقف کرده بودند

تصرف کرده، نظام منطقه‌ای شوروی را سرنگون و نظامی ضد شوروی را جای گزین آن ساختند. در طی هفته‌ی نخستین ژوئیه، ژنرال گایدا با کمک ضد انقلابیون روسیه، کودتائی در ولادی وستک برپا و رژیم ضد شوروی را در آن شهر برقرار نمود. خیابان‌ها مملو از اعلامیه‌هائی گردید با امضاء دریا سالار نایت (Night) از نیروی دریائی ایالات متحده، دریا سالار کاتو (Kato) از نیروی دریایی ژاپن، سرهنگ پونس (Pons) از میسیون نظامی فرانسه و سروان بادیورا (Badiura) از ارتش چک که فرماندار شهر اشغالی گردیده بود. اعلامیه‌ی مزبور به اطلاع اهالی می رسانید که دخالت نیروهای متفقین " بنا بر روحیه‌ی دوستی و همدردی با مردم روسیه " انجام گرفته است.

روز ۲۲ ژوئیه، پنج روز پس از آن که وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، " راهنمای حافظه " را در مورد لزوم اعزام سربازان آمریکائی به سبیری، برای کمک در امر پیاده نمودن نفرات چک تنظیم نمود، دوایت کلینتون پول (De Witt Clinton Poole) کنسول آمریکا در مسکو^۱ تلگرافی به کنسول آمریکا در اُمسک (Omsk) مخابره کرد که در آن چنین اظهار میشد:

« به طور محرمانه به اطلاع رهبران چک برسانید که متفقین، تا اطلاع ثانوی، از نقطه نظر سیاسی، خرسند خواهند بود چنان چه چک‌ها موضع فعلی خود را حفظ کنند. از سوی دیگر، آنان نبایستی از لزوم ملاحظه کاری در قبال شرایط خاص نظامی غافل گردند. مطلوب این است که پیش از هر چیز کنترل راه آهن ترانس سبیری را تضمین کنند و در صورت موفقیت در این امر تسلط خود را بر نقاطی که اکنون در اختیار دارند، ابقاء نمایند. به نمایندگان فرانسوی نیز اطلاع دهید که سرکنسول فرانسه نیز در این رهنمودها با ما هم داستان است. »

اشغال سبیری توسط متفقین در تابستان ۱۹۱۸، به بهانه‌ی نجات جان چک‌ها از حملات تحریک نشده‌ی نفرات ارتش سرخ و زندانیان جنگی آلمان که توسط بلشویک‌ها مسلح شده‌اند، صورت گرفت. در طول بهار و تابستان آن سال، روزنامه‌های انگلیس، فرانسوی و آمریکائی سرشار بودند از گزارش‌های پر هیجان راجع به این که بلشویک‌ها به تسلیح " ده‌ها هزار زندانی آلمانی و اتریشی در سبیری " پرداخته‌اند تا علیه چک‌ها بجنگند. نیویورک تایمز گزارش

۱۵ - این شخص بعدها به ریاست بخش مربوط به امور روسیه در وزارت خارجه‌ی آمریکا منتصب گردید.

داد که در شهر آمسک به تنهایی ۶۰,۰۰۰ آلمانی توسط سرخ‌ها به ساز و برگ نظامی مجهز شده اند.

با اجازه از مقامات شوروی، سروان هیکز از سرویس مخفی انگلیسی، سروان وبستر (Webster) از میسیون صلیب سرخ آمریکا و سرگرد درایزدیل (Drysdale) وابسته‌ی نظامی آمریکا در پکن برای تحقیق در مورد این اتهامات رهسپار سیبری شدند. پس از هفته‌ها بازرسی دقیق، هر سه نفر به یک نتیجه رسیدند. هیچ‌گونه زندانی مسلح آلمانی و اتریشی در سیبری یافت نمی‌شود. مأمورین مزبور هم چنین اعلام کردند که اتهامات فوق‌الذکر از جمله تبلیغات مصنوعی است که با هدف تحریک نیروهای متفقین به دخالت علیه روسیه‌ی شوروی طرح شده اند.^{۱۶}

در روز هشت اوت، دولت انگلیس به مردم روسیه اطلاع داد که:

« ما برای کمک به شما می‌آئیم تا از تکه تکه شدن و نابودی به دست آلمان‌ها رهایی یابید ... ما قاطعانه آرزو مندیم به شما اطمینان دهیم که حتی یک وجب از خاک شما را در تصرف نگاه نداریم. سرنوشت روسیه در دست مردم روسیه است. تصمیم در مورد شکل حکومت و راه حل مسائل اجتماعی تنها با خود آنها می‌باشد. »

۱۶ اوت، اولین بخش از نیروهای آمریکائی در خاک روسیه پیاده شدند. و اشنگتن اعلام نمود که:

« عملیات نظامی در این زمان قابل پذیرش است ولی تنها برای حفاظت و همراهی، در صورت امکان، به چک‌ها در مقابل حمله‌ی زندانیان مسلح اتریشی و آلمانی و برای هموار ساختن مسیر برقراری حکومت بر خود و دفاع از خود مردم روسیه چنان چه خود خواستار این مساعدت باشند. »

ژاپنی‌ها نیز در همان اول ماه، نیروهای تازه نفس خود را در روسیه پیاده کردند.

توکیو سپس اعلام داشت:

۱۶ - یافته‌های کاپیتان هیکز، کاپیتان وبستر و سرگرد درایزدیل از اذهان عمومی مردم انگلیس و آمریکا دور نگاه داشته شد. کاپیتان هیکز فرمانی از دادگاه دریافت کرد که به او دستور بازگشت به لندن را میداد. پس از آن وی به کار با سیدنی ریلی گمارده شد. وزارت امور خارجه‌ی آمریکا نیز گزارشات کاپیتان وبستر و سرگرد درایزدیل را در بایگانی مخفی نمود.

« دولت ژاپن با این اقدام، در میل خود مبنی بر پیشبرد روابط دوستانه و مداوم ثابت قدم می ماند. دولت ژاپن بر سیاست خود بر اساس احترام به تمامیت ارضی روسیه و امتناع از هرگونه دخالت در سیاست‌های ملی آن، تاکید می ورزد. »

سرفرماندهی نظامی ژاپن، با برنامه ریزی قبلی، سربازان خود در سیبری را با فرهنگ‌های روسی - ژاپنی مجهز کرده بود که در آن کلمه‌ی " بلشویک " به معنی " بارسوک " (یعنی راسو) تعریف شده و با جمله‌ی " بایستی از نسل ساقط گردد " دنبال شده بود.

۳ - ترور در شرق

روز اول سپتامبر ۱۹۱۸، ژنرال گریوز به ولادی وستک رسید تا فرماندهی نیروهای اعزامی آمریکا در سیبری را در دست گیرد. او بعد ها در " ماجرای آمریکائی در سیبری " نوشت:

« بدون هیچ گونه پیش داوری در باره‌ی این که چه باید کرد و چه نباید، در خاک سیبری پیاده شدم. من هیچ گونه نظر شخصی در باره‌ی دسته یا گروهی در روسیه نداشتم و پیش بینی می کردم که با روحیه‌ی هم آهنگی و همکاری تمام و کمال قادر خواهم شد با کلیه متفقین به کار پردازم . »

دستورالعمل‌های داده شده به ژنرال گریوز در " راهنمای حافظه " عبارت بود از حراست از خط آهن ترانس سیبری، کمک به نیروهای چک در خروج از ولادی وستک و خود داری از دخالت در امور داخلی روسیه. هنوز چند صباحی از استقرار ستاد عملیاتی گریوز نگذشته بود که رهبر چک‌ها، ژنرال گایدا به دیدار وی آمده و او را مستقیماً در جریان کلیه‌ی امور روسیه قرار داد. گایدا به وی گفت که به یک فرد روسی " نه از طریق مهربانی

و تقاعد " بلکه تنها از طریق شلاق و سرنیزه می توان فرمان راند. برای نجات کشور از هرج و مرج بایستی بلشویک‌ها از صحنه محو و یک دیکتاتوری نظامی قدرت را بدست گیرد. گایدا اضافه نمود که او مردی را که برای این سمت ساخته شده می‌شناسد: دریا سالار آلکساندر واسیلیویچ کالجاک (Alexandra Wassiliewitsch Koltshak) فرماندهی دریائی سابق تزاری که به منظور تشکیل یک ارتش ضد شوروی، از ژاپن باز گشته و نیروهای قابل توجهی را در سیبری گرد آورده است. در ضمن، ژنرال گریوز بایستی به چک‌ها و سایر ارتش‌های ضد شوروی کمک کند تا بر علیه بلشویک‌ها بجنگند. گایدا سپس گریوز را در جریان نقشه‌ای دایر بر پیشروی فوری به سمت ولگا و حمله به مسکو از جانب شرق، قرار داد. وی سپس فاش ساخت که این نقشه از جانب مشاورین فرانسوی و انگلیسی وی و نیز نمایندگان وزارت امور خارجه آمریکا پذیرفته شده است.

ژنرال گریوز دستوراتی را که از دولت متبوعش دریافت کرده بود برای وی تکرار نمود و گفت که قصد دارد پای این دستورات بایستد و این که تا زمانی که در سمت فرماندهی باقی است هیچ یک از سربازان آمریکائی علیه بلشویک‌ها و یا دخالت به هر شکل دیگر در امور داخلی روسیه، به کار گرفته نخواهد شد

گایدا با عصبانیت آنجا را ترک کرد. اندکی بعد شخصیت مهم دیگری به ملاقات گریوز آمد. این شخص ژنرال ناکس حامی سابق کرنیلف و فرماندهی کنونی نیروهای انگلیس در روسیه بود. او به گریوز هشدار داد که:

« شما به عنوان دوست تهیدستان شهرت یافته‌اید، نمیدانید که اینها خوک‌هائی بیش نیستند ؟ »

اما ژنرال گریوز نیز صاحب آن خصلتی بود که ریموند رابینز " ذهن برون گرا " می نامید. وی اعتقاد داشت که بایستی با پای خود به جستجوی حقایق رفت. از این رو تصمیم گرفت اطلاعات دست اول را در مورد حقیقت اوضاع سیبری به چنگ آورد. مأموران اطلاعاتی او بزودی به مسافرت در اطراف و اکناف روسیه و تهیه گزارش‌های مفصل و موشکافانه در مورد مشاهدات خود پرداختند. پس از مدت کوتاهی گریوز به این نتیجه رسید که:

کلمه‌ی " بلشویک " آن طور که در سیبری استفاده میشود شامل بیشتر مردم روسیه می گردد و استفاده از نفرات برای جنگ علیه بلشویک‌ها و یا تسلیح، تجهیز و ارسال غذا و پوشاک و کمک مالی به

ارتش‌های سفید با امر " عدم دخالت در امور داخلی روسیه " در تضاد کامل می باشد.

تا قبل از پائیز ۱۹۱۸، بیش از ۷۰۰۰ سرباز انگلیسی در سیبری شمالی مستقر شده بودند. هفت هزار نفر دیگر افسر، تکنیسین و سرباز انگلیسی نیز همراه کالچاک بودند و در امر آموزش و تجهیز ارتش سفید ضد شوروی به وی یاری می رسانیدند. هزار و پانصد ایتالیائی نیز با فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها همکاری می کردند. حدود ۸۰۰۰ سرباز آمریکائی تحت فرماندهی ژنرال گریوز قرار داشت. اما بزرگ‌ترین نیرو در سیبری از آن ژاپنی‌ها بود. آنها آرزوهای جاه طلبانه‌ای برای تسخیر سرتاسر سیبری در سر می پروراندند. تعداد سربازان ژاپنی به بیش از ۷۰ هزار نفر میرسید ...

در ماه نوامبر، دریاسالار کالچاک با کمک حامیان انگلیسی و فرانسوی، سلطه‌ی خود را به عنوان دیکتاتور در سیبری مستقر نمود. دریا سالار نامبرده مردی کوچک اندام و دمدمی مزاج بود که یکی از همکارانش وی را " کودک بیمار ... یقیناً مبتلا به ضعف روحی و جسمی ...، همواره زیر نفوذ دیگران " توصیف میکرد. وی ستاد خود را در اُمسک مستقر و به خود لقب " فرمانروای کل روسیه " اعطا نمود. وزیر سابق تزار سازانف (Sazonow) با اعلام این که کالچاک " واشنگتن روسیه " می باشد، بزودی به عنوان نماینده‌ی رسمی او در پاریس انتصاب گردید. موج ستایش از دریا سالار کالچاک لندن و پاریس را فراگرفت. سرساموئل هور (Sir Samuel Hoare) نظر خود را دایر براین که کالچاک " یک جنتمن " است تکرار نمود. وینستون چرچیل از کالچاک به عنوان مردی " درستکار، فساد ناپذیر، تیز هوش و میهن پرست " نام برد. نیویورک تایمز در وی چهره‌ی " مردی نیرومند و درستکار با حکومتی پا برجا و تقریباً نماینده‌ی مردم " یافت.

اسلحه و مهمات جنگی و کمک مالی برای رژیم کالچاک، با دست و دل بازی تمام توسط متفقین به ویژه انگلیسی‌ها تامین می شد. ژنرال ناکس با غرور گزارش داد که:

« ما صدها هزار تفنگ، صدها میلیون فشنگ، صدها هزار یونیفرم و فانوسقه (کمر بند فشنگ) و غیره به سیبری ارسال کردیم. هر فشنگی که در طی آن سال به وسیله‌ی سربازان روسی به بلشویک‌ها شلیک شد، در بریتانیای کبیر توسط کارگران انگلیسی با مواد اولیه‌ی انگلیسی ساخته و توسط کشتی‌های انگلیسی به ولادی وستک فرستاده شده بود. »

در یک ترانه‌ی کوتاه آن زمان چنین آورده شده بود:

با یونیفرم‌های انگلیسی
سر دوشی‌های فرانسوی
توتون ژاپنی
کالچاک رقص را رهبری میکند!

ژنرال گریوز در این ذوق و شوق متفکین در مورد فرمانروائی کالچاک سهیم نبود. هر روز مأموران وی خبرهای تازه‌ای در باره‌ی سلطه‌ی زور و وحشتی که کالچاک برقرار کرده بود، برای وی می‌آوردند. ارتش کالچاک مرکب از ۲۰۰ هزار نفر بود و هزاران نفر دیگر به تهدید تیرباران به خدمت گمارده میشدند. زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها از جمعیت لبریز بود. صدها نفر از مردم روس که جرأت مخالفت با دیکتاتور جدید را یافته بودند در طول مسیر راه آهن ترانس سبیری، از درخت‌ها و تیرهای تلگراف آویخته شدند. بسیاری دیگر در گورهای جمعی که به دست خودشان، پیش از این که توسط جلادان کالچاک به رگبار بسته شوند، کنده شده بود، مدفون شدند. آدم‌کشی، تجاوز و غارت در دستور روز قرار داشت.

یکی از دستیاران عالی رتبه‌ی کالچاک افسر سابق تزاری ژنرال رُزانف (Rosanow) دستورات زیر را خطاب به سربازان خود صادر نموده بود:

۱- به هنگام اشغال دهاتی که قبلاً در اشغال راهزنان "پارتیزان‌های شوروی" بوده‌اند، در دستگیری رهبران جنبش پافشاری کنید و آنجا که نتوانستید رهبران را دستگیر کنید اگر دلایل کافی بر حضور آنها موجود بود، از هر ده نفر سکنه یک نفر را تیرباران کنید. ۲- اگر به هنگام عبور نیروها از یک شهر، ساکنان شهر، با داشتن فرصت مناسب شما را از حضور دشمن باخبر نساختند، از همه بدون استثناء جریمه نقدی درخواست کنید. ۳- دهاتی که با نیروهای ما، مسلح برخورد می‌کنند بایستی به آتش کشیده شوند و تمام افراد بالغ تیرباران و املاک، خانه‌ها، ارابه‌ها و غیره مورد استفاده‌ی ارتش قرار گیرد.

ژنرال ناکس (Knox) در توصیف افسری که این فرمان را صادر کرده بود به گریوز چنین گفت "رُزانف آدم‌قلدری است".

دسته‌های تروریست با حمایت مالی ژاپن و هم گام با نیروهای کالچاک روستاها را منهدم میکردند. رهبران آنان، آتامان گرگوری سمیونوف (Grigori Semjonow) و کالمیکوف (Kalmikow) بودند. سرهنگ مارو (Morrow) فرمانده نفرات آمریکائی در بخش ترانس بایکال گزارش داد که در یکی از دهاتی که توسط نیروهای سمیونوف اشغال شده بود، همه مردان، زنان و کودکان به قتل رسیدند. به گفته‌ی او اکثریت سکنه در حال فرار از خانه‌های خود به رگبار بسته شدند و مردان زنده زنده سوزانده شدند.

بگفته‌ی ژنرال گریوز:

« سربازان سمیونوف و کالمیکف، تحت حفاظت نیروهای ژاپنی، مانند حیوانات وحشی به روستاها هجوم و سکنه را غارت و کشتار میکردند ... اگر در مورد این کشتارهای بی رحمانه پرسیده می شد جواب این بود که افراد کشته شده بلشویک بوده‌اند و این توضیح به نظر جهانیان قانع کننده میرسید . »

رفتار ژنرال گریوز که آشکارا تنفر خود را از این جنایات نیروهای ضد شوروی در سبیری ابراز مینمود، دشمنی شدید رهبران سفید، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، و ژاپنی‌ها را برانگیخت. موریس (Morriss)، سفیر کبیر آمریکا در ژاپن که در حال دیدار از سبیری بود به ژنرال گریوز گفت که وزارت امور خارجه آمریکا به وی تلگرامی مخابره کرده مبنی براین که سیاست آمریکا در سبیری، حمایت از کالچاک را اقتضا می نماید و سپس اضافه کرد که:

« ژنرال، حالا دیگر بایستی از کالچاک حمایت کنید. »

گریوز جواب داد که وی هیچ گونه پیامی در مورد پشتیبانی از کالچاک، از وزارت جنگ دریافت نکرده است. موریس جواب داد که:

« این وزارت امور خارجه است که اوضاع را می گرداند نه وزارت جنگ. »

گریوز:

« اما این وزارت امور خارجه نیست که به من فرمان میدهد. »

عُمال کالچاک به تبلیغات بر علیه گریوز آغاز نمودند تا بدین وسیله وی از سیبری فراخوانده شود.

دروغها و شایعات در وصف این که چه گونه ژنرال " بلشویک " شده و چگونه نیروهای او به " کمونیستها " یاری می رسانند، به طور وسیعی در اطراف پراکنده شد. بیشتر این تبلیغات جنبه‌ی ضد یهود داشت. یک نمونه از این تبلیغات به این صورت بود:

« سربازان آمریکائی به بلشویسم آلوده شده اند. بسیاری از آنان یهودیانی از بخش شرقی نیویورک‌اند که دائماً در حال ترغیب دیگران به شورش می باشند. »

سرهنگ جان وارد دژبان انگلیسی که نقش مشاور سیاسی کالچاک را ایفا میکرد، در انظار عمومی اعلام داشت که وی ستاد نیروی اعزامی آمریکا را بازدید کرده و " از شخصت افسر رابط و مترجم ۵۰ نفر آنها یهودی روسی بوده‌اند " .

برخی از هموطنان ژنرال گریوز نیز به پخش این تبلیغات یاری می رساندند. وی فاش نمود که:

« کنسول آمریکا در ولادی وستک هر روزه به وزارت امور خارجه تلگرام و بدون هیچ گونه تفسیر، مقالات حاوی دروغ، اتهام و برچسب که در روزنامه‌های ولادی وستک در مورد نیروهای آمریکائی ظاهر شده بود به آنان مخابره می نمود. در خود ایالات متحده این مقالات و انتقادات از نفرات آمریکائی بر محور بلشویک بودن دور میزد. این اتهام نمی توانست بر پایه‌ی اعمال سربازان آمریکائی باشد چرا که هر کس در سیبری از کالچاک پیروی نمیکرد، از طرف طرفداران وی از جمله سرکنسول هاریس (Harris) مورد این اتهام قرار میگرفت. »

به هنگامی که این موج افترا و تهمت زنی در اوج خود بود، پیک ویژه‌ای از طرف ستاد ژنرال ایوانف زینف (Iwanow Rinow) فرماده‌ی کل نیروهای کالچاک در سیبری خاوری، به مقر ستاد ژنرال گریوز رسید. پیک مزبور به ژنرال گفت که چنانچه وی ماهی ۲۰ هزار دلار کمک مالی به ارتش

کالچاک برساند، ژنرال ایوانف رینف ترتیباتی خواهد داد تا به تبلیغات بر علیه گریوز و نفرات وی خاتمه داده شود.....

این ژنرال ایوانف رینف یکی از وحشی ترین و خونخوارترین فرماندهان کالچاک بود. سربازان وی در سیبری خاوری کلیهی سکنه مذکر دهاتی را که مظنون به یاری به " بلشویکها " بودند به قتل رسانیده بودند. یکی از اعمال عادی و همیشگی آنان عبارت بود از تجاوز به زنان و زدن آنان با میله های آهنی. آنان پیرمردان، زنان و کودکان را نیز به قتل میرساندند.

یک افسر جوان آمریکائی که برای بررسی جنایات ایوانف رینف فرستاده شده بود از آن چه مشاهده کرده بود آن چنان منقلب شده بود که در پایان گزارش خود به ژنرال گریوز فریاد کشید:

« ژنرال به خاطر خدا دیگر مرا به مأموریتی این چنین نفرستید!
هر آن می رفتم یونیفرم خود را از تن درآورده و به این مردم بدبخت
بپیوندم و تا آنجا که از دستم برمی آید کمکشان کنم! »

هنگامی که ایوانف رینف با خطر یک شورش توده‌ای روبرو شد، سرچارلز الیوت (Sir Charles Eliot)، مأمور عالی رتبه‌ی انگلیسی به شتاب به نزد ژنرال گریوز آمد تا در مورد جان ایوانف رینف اعلام خطر کند.

ژنرال با خشونت اظهار داشت :

« اگر نظر مرا بخواهید، می توانید ایوانف - رینف را به مقابل
ستاد ما بیاورند و از آن تیر تلفن که در روبرو قرار دارد بیاویزند تا
بمیرد و هیچ آمریکائی خم به ابرو نیاورد. »

هم زمان با جنگ داخلی فراگیر و دخالت در سیبری و سرتاسر روسیه‌ی شوروی، وقایع تکان دهنده‌ای در اروپا رخ میداد. در ۹ نوامبر ۱۹۱۸، ناویان آلمانی در کیل (Kiel) شورش کرده، افسران خود را کشتند و پرچم سرخ را بر فراز کشتی به اهتزاز در آوردند. تظاهرات صلح سراسر آلمان را فرا گرفت. در جبهه‌ی غرب سربازان متفقین و آلمانی دست برادری به هم دادند. سر فرماندهی نظامی آلمان درخواست قطع خصومت‌ها را نمود. قیصر آلمان ویلهلم دوم به هلند گریخت و در حین فرار شمشیر شاهانه‌ی خود را به یک نگهبان جوان و حیرت زده در مرز هلند مسترد داشت. در روز ۱۱ نوامبر قرارداد صلح به امضاء رسید

باین ترتیب نخستین جنگ جهانی به پایان رسید

منابع بخش چهارم:

مطالب اصلی در مورد نیروهای اعزامی آمریکا به سبیری از کتاب " ماجری آمریکائی در سبیری ۱۹۲۰-۱۹۱۸ " نوشته‌ی ژنرال ویلیام اس. گریوز چاپ نیویورک، جانان کاپ و هاریسون اسمیت (Jonathan Cape and Harrison Smith) ، گرفته شده است.

هیچ کتاب دیگری، تصویری این گونه زنده از این دوره از جنگ مداخله گرانه علیه روسیه شوروی به تماشا نمی گذارد. مقدمه‌ی این کتاب که توسط وزیر سابق جنگ، نیوتون دی. بیکر نوشته شده است قابل توجه ویژه می باشد.

مطالب مکمل در این مورد می تواند از مقالات راجع به روابط خارجی ایالات متحده، (روسیه)، کتاب دیوید فرانسیس: " روسیه از دید سفارت آمریکا (Russia from the American Embassy)، آوریل ۱۹۱۶ تا نوامبر ۱۹۱۸" ؛ مقالات لِنسینگ، ۱۹۲۰-۱۹۱۴، در دو جلد؛ و کتاب " ارتش‌های سفید روسیه (The White Armies of Russia) " نوشته‌ی جورج استوارت (George Stewart) چاپ نیویورک - کمپانی مک میلان (The Macmillan Company) ۱۹۳۳، استخراج کردند.

بخش پنجم - صلح و جنگ

۱ - صلح در غرب

جنگ اول جهانی به طرزی ناگهانی به پایان رسید و یا آن طور که افسر آلمانی سروان ارنست روهام (Ernst Röhm) می گفت " صلح در گرفت ". شوراها در برلین، هامبورگ و سرتاسر باواریا برپا شده بود. کارگران در خیابان‌های پاریس، لندن و رم به تظاهرات برای صلح و دمکراسی دست می زدند. انقلاب، مجارستان را نیز در بر گرفته بود. موج نارضایتی دهقانان بالکان را درخود فرو برده بود. پس از چهار سال جنگ وحشتناک فریادهای پرشور " جنگ بس است! "، " دیگر هرگز " از حلقوم انسان‌ها بر می خاست. دیوید لوید جورج (David Lloyd George) در یاد داشت محرمانه‌ی مارس ۱۹۱۹ خود به کنفرانس صلح پاریس چنین نوشت:

« روحیه‌ی انقلاب سرتاسر اروپا را در بر گرفته است. احساس عمیقی نه تنها از نارضایتی بلکه خشم و طغیان در نزد کارگران نسبت به شرایط قبل از جنگ به وجود آمده است. کل نظام موجود، با تمام خصوصیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن توسط توده‌های سراسر اروپا، به زیر علامت سؤال کشیده شده است. »

آمال و آرزوهای توده‌های مردم تجلی خود را در دو نام یافته بود: لنین و ویلسون. انقلاب لنین در خاور بساط تزارسم را برچیده بود و عصر نوینی را به میلیون‌ها خلق‌های محروم قلمروی سابق روسیه‌ی سلطنتی گشوده بود. در

باختر چهارده اصل وودرو ویلسون^{۱۷} امیدها و انتظارات توده‌ها برای دمکراسی را برانگیخته بود.

هنگامی که رئیس جمهور ایالات متحده در دسامبر ۱۹۱۸، قدم به خاک به خون آغشته‌ی اروپا نهاد، انبوه مردم برای گلباران وی شتافتند. مردم دنیای کهن به ویلسون به عنوان "پادشاه انسانیت"، "ناجی"، "شاهزاده‌ی صلح" درود می فرستادند و این استاد بلند قد دانشگاه پرینستون (Princeton) را هم چون مسیحائی می انگاشتند که نوید آور دورانی است نوین.

۱۰ میلیون انسان در جنگ جان سپرده بودند و ۲۰ میلیون افلیج و ناتوان شده بودند. ۱۳ میلیون غیر نظامی در اثر قحطی و طاعون جان داده بودند و میلیون‌ها نفر آواره و بی سر پناه در میان خرابه‌های سوخته‌ی اروپا سرگردان بودند. اما اکنون به هر حال جنگ به پایان رسیده بود و جهان گوش به ندای صلح داشت. در آن هنگام وودرو ویلسون چنین می گفت:^{۱۸}

" درک من از جامعه‌ی ملل این است که این جامعه بایستی به مثابه‌ی نیروی معنوی مردم سراسر گیتی عمل نماید "

در اوائل ژانویه ۱۹۱۹، سران چهار قدرت بزرگ: وودرو ویلسون، دیوید لوید جورج، ژرژ کلمانسو (George Clemenceau) و ویتورو اورلاندو (Vittorio Orlando) در سالن کنفرانسی در که دو اُرسه (Quai d'Orsay) - مقر وزارت امور خارجه‌ی فرانسه. مترجم - گرد آمدند تا درباره‌ی صلح جهانی به گفتگو بپردازند. یک ششم خاک کره زمین اما در کنفرانس صلح نمایندگی نشده بود. (منظور روسیه است. م)

حتی در همان زمانی که مصالحه گران در گفتگو بودند، ده‌ها نفر از سربازان متفقین، جنگی اعلان نشده و خونین را بر علیه روسیه‌ی شوروی به پیش می بردند. نفرات نظامی متفقین دوش به دوش ارتش‌های سفید ضد انقلابی به رهبری کالچاک و دنیکین، در جبهه‌ی عظیمی که از نواحی منجمد قطب شمال تا دریای سیاه و از مزارع گندم اوکراین تا کوه‌ها و استپ‌های سیبری امتداد داشت، با ارتش جوان سرخ در جنگ بودند.

۱۷ - وودرو ویلسون استاد دانشگاه و بیست و هشتمین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۲۱-۱۹۱۳) بود. وی در میان رجال سیاسی آمریکائی آن دوره دارای منشی لیبرال بود. پیشنهاد تأسیس سازمان ملل متحد از ابتکارات وی می باشد.

۱۸ - وودرو ویلسون هم چنین در سخنرانی افتتاحیه‌ی خود در کنفرانس صلح پاریس چنین گفت: « صدائی است که خواهان تعیین اصول و مفاهیم است. صدائی که در میان این همه نواهای دردناک که فضای آشفته‌ی جهان را پر کرده، از همه گیرا تر و تکان دهنده تر است. این صدای ملت روس است. »

در بهار ۱۹۱۹، تبلیغات شدید و بی سابقه‌ی ضد شوروی سراسر اروپا و آمریکا را دربر گرفت.

روزنامه‌ی دیلی تلگراف لندن "سُلطه‌ی زور و وحشت" در اودسا را در کنار "هفته‌ی عشق بازی آزاد" گزارش می‌داد. روزنامه‌ی نیویورک سان در سرنوشته‌ی خود آورد:

« آمریکا با ضربه‌ی تبر سرخ‌ها مجروح و زمین گیر میشود. »

نیویورک تایمز گزارش داد :

« روسیه تحت رهبری سرخ‌ها یک دیوانه‌خانه‌ی عظیم گردیده قربانیان فراری اظهار می‌کنند که دیوانگان زنجیری در خیابان‌های مسکو در جولان و ایراد سخنرانی‌های بی سرو ته‌اند جنگ سگ‌ها برای گوشت مُردار »

کلیه‌ی مطبوعات جهان چه از آن متفقین و چه آلمانی‌ها به چاپ "اسناد اصیل" قلبی‌ای پرداختند که نشان می‌داد در روسیه

« زنان جوان و دختران بورژوا برای نیاز گردان‌های توپخانه، خود سرانه دستگیر و تحویل سرباز خانه‌ها می‌شوند! »

گزارش‌هایی که در مورد اوضاع حقیقی روسیه چه از طریق روزنامه نگاران و مأمورین مخفی و دیپلمات‌ها و چه از جانب ژنرال‌هایی مانند جادسن (Jadson) و گریوز ارسال می‌شد یا از نظرها دور نگاه داشته شده و یا کلاً نادیده گرفته میشد. هر کس که به خود جرأت می‌داد که این تبلیغات ضد شوروی را زیر علامت سؤال قرار دهد به طور اتوماتیک به "بلشویک" بودن متهم می‌گشت.

هنوز دو ماه از امضای قرارداد صلح "آرمیستیس" نگذشته بود که رهبران متفقین اهدافی را که به خاطر آنها این جنگ عظیم بر پا شده بود به کلی فراموش کردند. "خطر بلشویسم" هر گونه ملاحظات دیگر را به کنار زده و کنفرانس صلح پاریس را به کلی به سمت خود متوجه نمود.

فرمانده‌ی کل قوای متفقین مارشال فوش (Fochs) فرانسوی، در یکی از جلسات محرمانه‌ی کنفرانس صلح ظاهر گردید تا پیشنهاد یک آشتی سریع با آلمان را ارائه نماید تا از آن پس متفقین بتوانند مجموع منابع و امکانات خود را

علیه روسیه شوروی بسیج نمایند. مارشال فرانسوی این بار به دفاع از دشمن مهلک فرانسه یعنی آلمان پرداخته و گفت:

« همگان به وضعیت دشوار دولت آلمان در حال حاضر، واقفند. در مانهایم، (Mannheim) کارلسروهه، (Karlsruhe) بادن (Baden) و دوسلدرف، جنبش شورائی در حال رشد و گسترش است و در نتیجه آلمان، در لحظه کنونی، هرگونه شرایطی را که متفقین درخواست کنند خواهد پذیرفت. دولت آلمان تنها خواستار صلح است. این تنها چیزی است که مردم آلمان را راضی و دولت آلمان را به کنترل اوضاع مدد می رساند. »

به سرفرماندهی نظامی آلمان اجازه داده شد تا جهت سرکوب انقلاب آلمان، ارتشی مرکب از ۱۰۰۰۰ افسر و سرباز شامل رایشور سیاه^{۱۹} (Reichswehr) مرکب از تعلیم دیده ترین و شسته مغز ترین سربازان آلمانی را در اختیار خود نگاه دارد. علاوه بر این سرفرماندهی مجاز گردید تا گروه‌های ناسیونالیست و تروریست زیر زمینی را برای قتل و شکنجه و توهین به دموکرات‌های شورشگر آلمانی کمک مالی نماید. تمامی این حرکات با نام " نجات آلمان از بلشویسم " صورت می گرفت^{۲۰}

۱۹ - این گروه را می توان در ایران با گاردهای شاهنشاهی در زمان محمد رضا شاه و یا پاسداران خمینی در حال حاضر در یک کفه ترازو قرار داد. (مترجم)

۲۰ - علت قصور ارتش‌های متفقین از پیشروی به برلین در سال ۱۹۱۸، و خلع سلاح دائمی میلیتاریسم آلمان، هراس آنان از بلشویسم بود. امری که با مهارت تمام توسط سیاستمداران آلمانی بهره برداری میشد. فرماندهی کل قوای متفقین، ژنرال فوش در خاطرات پس از جنگ خود فاش نمود که از همان آغاز مذاکرات صلح، سخنگویان آلمانی به کرات از " خطر تهاجم بلشویسم به آلمان " مانند وسیله‌ای در راه تضمین شرایط صلح مطلوب برای آلمان سود می جستند. ژنرال ویلسون (Wilson) از ستاد فرماندهی انگلستان در " خاطرات جنگ " خود در مورد مذاکرات کابینه در ۹ نوامبر ۱۹۱۸، دو روز قبل از امضای آرمیستیس نوشت:

" جلسه‌ی کابینه امشب از ساعت ۶،۵ تا ۸ برگزار شد. لوید جورج دو تلگرام از ببر - کلمانسو را قرائت نمود که در آن مذاکرات فوش با آلمانی‌ها توصیف شده بود. ببر از آن می ترسید که آلمان سقوط کرده و بلشویسم کنترل اوضاع را بدست گیرد. لوید جورج از من پرسید آیا می خواهم این امر اتفاق بیفتد و یا با آرمیستیس (پیمان قطع خصومت‌ها) موافق هستم. بدون هیچ تأملی جواب دادم. " آرمیستیس " همه‌ی اعضای کابینه با من موافق بودند. برای ما دیگر خطر حقیقی نه از جانب آلمان که از سوی بلشویسم بود " . کلمانسو خود در یک لحظه‌ی خاص به کنفرانس پاریس هشدار داد که " ضد بلشویسم " (بقیه در پاورقی صفحه‌ی بعد)

ژنرال ماکس هوفمان، (Max Hoffmann) فرماندهی سابق ارتش آلمان در جبهه‌ی شرق و " قهرمان " برست لیتوفسک با نقشه‌ای مبنی بر پیشروی ارتش آلمان به سوی مسکو و خفه نمودن بلشویسم " در نطفه " به دشمن سابق خود مارشال فوش نزدیک گردید. فوش نقشه را تائید ولی پیشنهاد نمود که ارتش فرانسه به جای ارتش آلمان در راس خط حمله قرار گیرد. ژنرال فرانسوی بر آن بود که تمامی اروپای شرقی را بر علیه روسیه‌ی شوروی بسیج نماید. فوش در کنفرانس صلح پاریس چنین گفت:

« در لحظه‌ی کنونی در روسیه، بلشویسم و آنارشی مطلق حکمفرماست. طرح من این است که کلیه مسائل مهم و برجسته در جناح غرب می بایستی حل و فصل شوند تا تمام منابع و امکانات متفقین که بدین وسیله آزاد می شوند در راه گشایش مسئله شرق به کار گرفته شوند نفرات لهستانی به خوبی قادر خواهند بود در برابر روس‌ها قرار گیرند مشروط براین که با تدارکات مدرن و ماشین آلات جنگی تقویت گردند. تجهیزات به مقدار عظیم لازم است تا بتوان فنلاندی‌ها، لهستانی‌ها، چک‌ها، رومانی‌ها و یونانی‌ها و هم چنین عناصر روسی طرفدار متفقین را بسیج نمود اگر این عمل به مرحله‌ی اجرا درآید، ۱۹۱۹، پایان بلشویسم را به چشم خواهیم دید ! »

در این میان اما، وود رو ویلسون خواهان معامله‌ای عادلانه با روسیه بود. وی سخن بردن از صلح جهانی را، در حالی که یک ششم کره‌ی زمین از مذاکرات به دور نگاه داشته شده، پوچ می دانست. او اصرار داشت که کنفرانس صلح پاریس از هیئت نمایندگانی از شوروی دعوت به عمل آورد تا با نمایندگان متفقین برای حصول به تفاهمی صلح جویانه گفتگو نمایند. ویلسون بارها و بارها به این نظر بازگشت و تلاش نمود تا این شبخ بلشویسم را از روح مذاکره

از جانب ستاد فرماندهی آلمان به صورت ابزاری درآمده است که از طریق آن متفقین را سر درگم و میلیتاریسم آلمان را از گزند دور نگه دارد.
کلمانسو در سال ۱۹۱۹ نیز گفت:

« آلمانی‌ها از بلشویسم به عنوان یک مترسک برای ترسانیدن متفقین استفاده می کنند . »
با وجود این ببر تحت تاثیر فوش، پتن (Petains) و یگان (Weygands)، مارشال‌های فرانسوی هشدار خود را به فراموشی سپرد و خود را در جنون ضد بلشویکی فرو برد که تمام افکار و روش و اعمال دموکراتیک صلح طلبان کشورهای متفق را فلج نمود.

کنندگان بزداید. او در یکی از جلسات محرمانه‌ی صلح پاریس، به شورای ده نفری هشدار داد که:

« در سرتاسر جهان احساس طغیان بر علیه منافع فربه‌ای که جهان را چه در خُطه‌ی اقتصادی و چه سیاسی زیر نفوذ گرفته؛ به چشم می‌خورد. شیوه‌ی رهائی از چنین سُلطه، به اعتقاد من، بحث دائم و فرآیند تدریجی اصلاحات است. جهان در مجموع از این همه تأخیر بی‌تاب گردیده است. در ایالات متحده افرادی با عالی‌ترین مدارج اخلاقی، اگر نگوئیم عالی‌ترین نوع قضاوت، موجودند که به بلشویسم نظری مساعد دارند چراکه به نظر آنان بلشویسم رژیم‌ی است که برای افراد امکانات مطلوب نظرشان را به ارمغان می‌آورد. »

اما ویلسون در احاطه‌ی کسانی بود که اراده کرده بودند به هر قیمت ممکن وضعیت موجود را حفظ نمایند. این افراد در جهت پیشبرد قراردادهای امپریالیستی و پیمان‌های اقتصادی مخفیانه‌ی خود، توطئه می‌چیدند تا در کار ویلسون خرابکاری کنند و وی را مأیوس و از میدان به در نمایند. لحظات تشنج آمیزی بود آن هنگام که ویلسون می‌خروشید و تهدید می‌نمود که دعوی خود را از میان سیاست مداران و میلیتاریست‌ها بیرون کشیده و به میان مردم خواهد برد.

در رُم، ویلسون در نظر داشت سخنرانی مهیجی را از بالکن عمارت قصر ونیز ایراد نماید.

دو سال پس از این تاریخ، بنیتو موسولینی (Benito Mussolini) در همین بالکن که مُشرف به میدان بزرگی بود، مردان پیراهن سیاه خود را تحریک میکرد.

سلطنت طلبان ایتالیا، در هراس از سخنانی که ویلسون می‌خواست خطاب به مردم رُم ایراد کند، از اجتماع مردم در میدان مزبور جلوگیری کردند و این تظاهرات را تحت عنوان این که از جانب " بلشویک‌ها " تحریک شده، درهم شکنند. همین قضیه در پاریس اتفاق افتاد. در آنجا نیز ویلسون که قول داده بود سخنرانی برای کارگران پاریس از پنجره‌ی هتل خود ایراد کند؛ از صبح تا ظهر در انتظار جمعیت ایستاد. وی اطلاع نداشت که پلیس و سربازان فرانسوی برای جلوگیری از اجتماع کارگران در مقابل هتل، فرا خوانده شده‌اند ...

در هر جای اروپا که ویلسون پا نهاد، توسط مأموران مخفی و تحریک‌گران احاطه شده. دسائس بی‌شماری در پشت سر او جریان داشت.

هر یک از دول متفقین دستگاه جاسوسی خود را برای استفاده در کنفرانس صلح، سازمان داده بود. سازمان اطلاعات نظامی آمریکا اتاق رمز مخصوصی

در ساختمان شماره چهار میدان کنکورد پاریس مستقر کرده بود که در آنجا افسران تعلیم دیده و کارکنانی که به دقت بسیار انتخاب شده بودند، روز و شب در حال قطع و یا استخراج مفاد پیام‌های محرمانه‌ی دول دیگر بودند. این اتاق رمز تحت نظر سرگرد هربرت سی. یاردلی (Herbert C. Yardley) عمل میکرد. شخص مزبور بعدها در کتاب خود " اتاق سیاه آمریکا " فاش نمود که چه گونه گزارش مشاهدات عینی مأموران آمریکائی در اروپا درباره وضعیت حقیقی امور، عمداً از نظر پرزیدنت ویلسون دور نگاه داشته شده و در عوض تحریکات و تبلیغات حیرت آور و افسانه‌ای بر ضد شوروی بی وقفه در گوش وی خوانده میشد.

اغلب اوقات، سرگرد یاردلی به پیام‌های محرمانه‌ای بر می خورد که از توطئه برای خرابکاری در سیاست‌های ویلسون حکایت داشت. در یک مورد وی پیامی را از رمز درآورد که حاوی امری تکان دهنده و شیطانی بود. یاردلی فاش ساخت که:

« خواننده ممکن است شوکی را که پس از ربودن این تلگرام به من دست داد احساس کند. تلگرامی که خبر از توطئه‌ی متفقین برای قتل ویلسون یا از طریق استفاده از سمی که به آرامی کارگر می شود یا از طریق ابتلا به انفوانزا داشت. خبر آور ما که به او بیشترین اعتماد را داشتیم از ما خواست که به خاطر خدا به پرزیدنت اعلام خطر کنیم. من به هیچ عنوان امکان آن را نداشتم که در مورد صحت و سقم این توطئه اطلاع حاصل کنم و در صورت صحت نمی دانم آیا این توطئه به موفقیت انجامید یا نه. اما یک امر مسلم است: اولین علائم بیماری پرزیدنت زمانی ظاهر شد که وی هنوز در پاریس بود و مدت کوتاهی بعد بود که وی به گونه‌ای تدریجی جان سپرد. »

:

۲ - در کنفرانس صلح

در نخستین نشست‌های کنفرانس صلح پاریس، به هنگامی که ویلسون در تلاش ایجاد برخوردی عادلانه به مسئله‌ی روسیه بود، متحدی ناگهانی در این راه با وی هم نوا شد. این شخص دیوید لوید جورج نخست وزیر انگلیس بود که با حملاتی گزنده به نقشه‌های ضد شوروی فوش و نخست وزیر فرانسه کلمانسو، به حمایت از ویلسون پرداخت. لوید جورج اعلام نمود که:

« زمانی که آلمانی‌ها به تمامی نفرات نظامی خود برای تقویت حملات در جبهه‌ی غرب نیاز داشتند مجبور شدند معه‌ذا، یک میلیون از سربازان خود را در معدودی از استان‌های روسیه مستقر نگاه دارند، چند استان که تنها جزء کوچکی از کل مساحت روسیه را تشکیل می‌دهد و این در حالی بود که بلشویسم هنوز ضعیف و نا متشکل بود. اکنون بلشویک‌ها نیرومند و دارای ارتشی مهیب می‌باشند. آیا در میان متفقین کسی هست که حاضر به اعزام یک میلیون نفر به روسیه باشد؟ خود من چنان چه پیشنهاد اعزام هزار سرباز انگلیسی اضافی به روسیه را به این منظور بدهم، تمام ارتش به طغیان بر خواهد خاست! همین امر در مورد نیروهای آمریکا در سبیری صدق میکند؛ نیز در مورد کانادائی‌ها و فرانسوی‌ها. نظریه‌ی درهم شکستن بلشویسم از طریق نظامی دیوانگی محض است. گیریم که این عمل به اجراء هم درآید، اما چه کسی باید در روسیه مستقر شود؟ »

بر خلاف ویلسون، نخست وزیر انگلیس را ملاحظات ایدئالستی نبود که به این مخالفت ترغیب می‌کرد بلکه وی از انقلاب در اروپا و آسیا در هراس بود و به عنوان یک سیاست مدار کهنه کار این " روباه " ویلز (لوید جورج اهل ویلز انگلیس بود - م) حساسیت خاصی به حالت روحی مردم انگلیس داشت. توده‌های انگلیس به طور قریب به اتفاق مخالف هر گونه دخالت در روسیه بودند. برای لوید جورج انگیزه‌ی قانع کننده تری نیز در مخالفت با نقشه‌های مارشال فوش موجود بود. اندکی قبل از آن سرهنری ویلسون، (Sir Henry Wilson) رئیس ستاد ارتش انگلیس، در گزارش مخفیانه‌ی خود به کابینه‌ی جنگی اعلام کرده بود که:

« تنها سیاست صحیح؛ بیرون کشیدن نفرات از اروپا و روسیه و تمرکز تمام نیروها در مراکز توفان زای آینده: انگستان، ایرلند، مصر و هندوستان می باشد. »

لوید جورج بیم آن داشت که درگیری بریتانیا در نقاط دیگر سبب شود که فوش و کلمانسو در روسیه دارای تفوق گردند. به این ترتیب، نخست وزیر زیرک انگلیس با این اعتقاد که با رها نمودن روسیه به حال خود، برای چند صباح، احتمالاً خواهد توانست به خواسته‌هایش دست یابد، از تقاضای ویلسون مبنی بر برخورد عادلانه به بلشویک‌ها، پشتیبانی نمود. لوید جورج در جلسات محرمانه‌ی کنفرانس صلح پاریس هر گونه رو در بایستی را کنار نهاد و اظهار داشت:

« روستائیان، بلشویسم را به همان دلیل پذیرفتند که دهقانان در انقلاب فرانسه، به این مفهوم که انقلاب به آنان زمین خواهد داد. بلشویک‌ها حکومت واقعی روسیه را تشکیل می‌دهند؛ ما قبلاً دولت تزار را با وجودی که می دانستیم از بیخ پوسیده است، به رسمیت شناختیم. دلیل ما این بود که حکومت تزار حکومت واقعی روسیه است ... ولی اکنون از شناسایی بلشویک‌ها روی می گردانیم! این که بگوئیم ما هستیم که بایستی نمایندگان یک ملت بزرگ را انتخاب کنیم مخالف کلیه اصولی است که به خاطرشان جنگیده‌ایم. »

ویلسون به نوبه‌ی خود گفت که می تواند دریابد چه گونه کسی بتواند با اظهارات لوید جورج مخالفت کند. وی پیشنهاد برگزاری کنفرانس ویژه‌ای در جزیره‌ی پرین کیپو (Prinkipo) یا محلی دیگر " مناسب برای گرد هم آئی " نمود تا امکان صلح در روسیه بررسی شود.

بنا به رعایت اصول بی طرفی، هم نمایندگان دولت شوروی و هم گروه‌های سفید ضد شوروی بایستی به شرکت دعوت شوند ...

"ببر" فرانسوی ژرژ کلمانسو، سخنگوی دارندگان فرانسوی سهام‌های تزاری و سرفرماندهی نظامی، به عنوان نماینده‌ی طرفداران دخالت نظامی (در روسیه) به سخن برخاست.

کلمانسو آگاه بود که اگر چه میلیتاریست‌ها و اینتلیجنت سرویس انگلیس قبلاً به جنگی ضد شوروی برخاسته‌اند، ولی سیاست ظریف لوید جورج مورد حمایت مجامع رهبری بریتانیا واقع خواهد شد. وی ضروری دید تا براهین لوید جورج را با بیانیه‌ای شدیدالحن در باره‌ی تهدید بلشویسم، در هم شکند.

کلمانسو چنین به سخن آغاز کرد:

« من اصولاً خواستار مذاکره با بلشویک‌ها نیستم، نه به خاطر آن که جنایتکارند بلکه به این علت که ما با اظهار این که آنها ارزش گفتگو با ما را دارند، آنها را تا سطح خودمان ارتقاء داده ایم. »

چنان چه به نخست وزیر فرانسه موقعیتی مناسب داده نمی شد ادعا میکرد که نخست وزیر انگلیس و رئیس جمهور آمریکا روشی آکادمیک و غیر واقع بینانه را نسبت به مسئله‌ی بلشویسم اتخاذ کرده اند.

« خطر بلشویسم در حال گسترش است. همین امروز صبح خبر بسیار بدی راجع به گسترش آن به بوداپست و وین دریافت نمودیم. ایتالیا نیز مورد خطر قرار دارد. این خطر احتمالاً در ایتالیا از فرانسه بیشتر است. چنان چه بلشویسم پس از گسترش در آلمان، پهنای اثریش و مجارستان را پیموده و به ایتالیا برسد، اروپا با خطری بسیار بزرگ رو برو خواهد شد. بنا براین بایستی دست به اقدامی بر علیه بلشویسم زد! »

کلمانسو تنها به سخنان خود اتکاء نکرد و اجازه خواست تا "شهود خبره‌ای" را در مورد بلشویسم به جلسه معرفی نماید. اولین شاهد سفیر کبیر فرانسه نولنس، (Noulens) دوست سابق سفیر کبیر فرانسویس در پتروگراد و رهبر مجمع دسیسه گران ضد شوروی در میان دیپلمات‌ها بود. نولنس به ویلسون و لوید جورج معرفی گردید. وی سپس با اظهار این که " من خود را به بیان حقایق محدود می کنم " به ایراد خطابه‌ی عجیبی درباره‌ی عملیات شنیع بلشویک‌ها " پرداخت. نولنس اظهار داشت:

« نه تنها مردان بلکه زنان نیز تیرباران شده‌اند. وحشیگری‌ها، خفه کردن‌ها، قطع گوش و زبان افراد، مصدوم کردن‌ها، زنده به گور نمودن وتیر باران دروغی، تجاوز و غارت در همه جا به چشم میخورد. »

او شایعه‌ی جنون آمیز دیپلمات‌های ضد شوروی و مهاجرین تزاری را مبنی براین که " یک سری مأموران شکنجه در قصر پیوترو پاول

(Peter - Pauls) - [یکی از قصرهای معروف تزارها - م] نگاه داشته شده‌اند ... ، ارتش بلشویک مرکب از یک سری اوباش است تا افراد سالم! »

تکرار نمود و ادامه داد که:

« سروان کرامی وابسته‌ی دریائی انگلیس در دفاع از سفارت انگلیس کشته شده و جسد او را تا سه روز از پنجره سفارت آویزان نموده‌اند! ترور، قتل عام، بی عفتی، فساد، توهین به متفقین - اینها هستند چهره‌ی مشخص رژیم شوروی ... و سرانجام میل دارم اضافه کنم که دولت شوروی به طور قطع دولتی امپریالیستی است که خواهان تسخیر دنیا بوده و مخالف صلح با دول دیگر می باشد! »

نولنس علیرغم این تلاش‌ها قادر نشد ویلسون را تحت تأثیر قرار دهد. تنها چند روز قبل از آن بنا به درخواست وی (ویلسون)، مأمور ویژه‌ی آمریکائی دابلیو. اچ. باکلر (W. H. Buckler) به گفتگوی محرمانه‌ای با ماکسیم لیتوینف (Maxim Litwinow) نماینده‌ی دولت شوروی پرداخته بود که گزارش آن به تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹، به این شرح به اطلاع ویلسون رسیده بود:

« لیتوینف اظهار داشت که دولت شوروی شدیداً خواستار یک صلح پایدار می باشد ... آنان از تهیه و تدارک نظامی و نبرد پر خرجی که پس از چهار سال جنگ طاقت فرسا به روسیه تحمیل شده است منزجرند و می خواهند مطمئن شوند از این که آیا ایالات متحده و متفقین تمایلی به صلح دارند یا خیر. چنان چه جواب مثبت باشد، می توان به سادگی در مورد صلح به گفتگو نشست چرا که بگفته‌ی لیتوینف، دولت شوروی برای مصالحه در کلیه‌ی زمینه‌ها حفاظت از مؤسسات خارجی گرفته تا اعطای امتیازات جدید و قروض خارجی روسیه و ... حاضر میباشد. در مورد رفتار آشتی جویانه‌ی دولت شوروی هیچ گونه تردیدی وجود ندارد.

هر آینه جامعه‌ی ملل بتواند بدون ترغیب ارتجاع، از وقوع جنگ جلوگیری نماید، می تواند بر حمایت دولت شوروی حساب نماید. »

باکلر اضافه کرد که در درون خطوط بلشویک‌ها بعضی عناصر موجودند که به شدت با سیاست صلح دولت شوروی مخالفت می‌ورزند. به گفته‌ی باکلر:

« این عناصر به دخالت فعال هر چه بیشتر متفقین امید دارند و اعلام خطر نمود که، ادامه‌ی این دخالت‌ها برگ برنده‌ای در دست افراتیون می‌باشد. »

به نظر می‌رسید که علیرغم مخالفت‌های کلمانسو و فوش، طرح ویلسون با حمایت لوید جورج به تکمیلی خود نزدیک می‌شود. ویلسون یاد داشتی شامل مواد پیشنهادی خود تهیه و به دولت شوروی و گروه‌های مختلف سفید در روسیه فرستاد. دولت شوروی به فوریت طرح ویلسون را پذیرفت و به تدارک برای اعزام هیئتی به پرین کیپو پرداخت. اما آن گونه که وینستون چرچیل بعدها بیان کرد " لحظه " برای صلح در روسیه " مناسب نبود ". اکثریت رهبران متفق متقاعد شده بودند که رژیم شوروی بزودی سرنگون خواهد شد. گروه‌های سفید نیز بنا به سفارش دول متفق حامیشان، از ملاقات با نمایندگان شوروی در پرین کیپو خود داری کردند.

فضای کنفرانس صلح تغییر یافت. لوید جورج با تشخیص این که کوشش‌هایش به جایی نمی‌رسد به طور ناگهانی به لندن بازگشت. به جای او، وینستون چرچیل وزیر جنگ جوان انگلیس به پاریس شتافت تا بیانگر نظرات افراتیون ضد بلشویک گردد.^{۲۱}

۲۱ - در آن زمان و در طی سالیان دراز، وینستون چرچیل نقش سخنگوی اصلی ضد شوروی گرایان محافظه کار را به عهده داشت. چرچیل از آن می‌ترسید که ایده‌های انقلابی روسیه در مستعمرات خاوری امپراطوری انگلیس گسترش یابد. رنه کراوس (Rene Kraus) در شرح حال وینستون چرچیل مینویسد: " سران پنج دولت بزرگ در پاریس تصمیم گرفته بودند از ضد انقلابیون سفید روسیه حمایت کنند. به چرچیل اجرای عملیاتی محول شد که در طرح آنها مسئولیتی نداشت، اما نمی‌توان انکار کرد که هنگامی که تصمیم به اجرای این عملیات گرفته شد چرچیل دست از پا نمیشناخت

وی به اتفاق سرفرمانده‌ی نیروهای انگلیس، سرهنری ویلسون برنامه‌ای برای تجهیز و تسلیح ارتش‌های مختلف سفید، از اضافات انبارهای جنگی و یاری آنان از طریق افسران و معلمین نظامی، ریخت " .

پس از آن که آدولف هیتلر در آلمان به قدرت رسید، چرچیل تشخیص داد که نازیسم خطر حقیقی را برای منافع انگلیس در اروپا و سراسر جهان تشکیل می‌دهد. وی بدون تأمل موضع خود را نسبت به روسیه‌ی شوروی وارونه کرده و اتحادی بین انگلیس، فرانسه و روسیه‌ی شوروی را، برای متوقف نمودن تعرض نازی، فراخواند. در سال ۱۹۴۱، هنگامی که آلمان نازی به روسیه‌ی شوروی تعرض نمود، چرچیل با اعلام این که نبرد روسیه نبردی برای کلیه مردم آزاده بوده و حمایت انگستان را به همراه خواهد داشت، نخستین صدائی بود که جهانیان را مخاطب قرار داد. اما در خاتمه‌ی جنگ دوم جهانی، فریاد " خطر بلشویسم " را دوباره از سر گرفت.

روز چهارده فوریه ۱۹۱۹، یک روز قبل از بازگشت ویلسون به آمریکا و رویا روئی با فراکسیون از نمایندگان انزوا طلب کنگره‌ی آمریکا به رهبری سناتور لاج (Lodge) که کلیه‌ی تلاش‌های وی را برای ایجاد یک سیستم همکاری و امنیت بین المللی تضعیف کرده بودند، برای او مسجل شده بود که در اروپا شکست خورده است و بیم آن داشت که در ایالات متحده نیز دچار شکست شود. وی نا امید، خسته و عمیقاً سرخورده شده بود.

در همان روز وزیر امور خارجه‌ی انگلیس ای. جی. بالفور (A. J. Balfour) به اطلاع رساند که وزیر جنگ انگلیس برای توضیح نظرات فعلی کابینه‌ی انگلیس درباره‌ی مسئله‌ی روسیه به پاریس آمده است. چرچیل از طریق بالفور، به ویلسون معرفی شد. وی بی درنگ به طرح صلح ویلسون حمله نمود و گفت:

« در جلسه‌ی کابینه که دیروز در لندن برگزار گردید، راجع به مسئله‌ی روسیه و به ویژه گرد هم آئی " پرینکیپو " اظهار نگرانی شد این گونه به نظر رسید که چنان چه تنها بلشویک‌ها در کنفرانس مزبور شرکت کنند ثمره‌ای نخواهد داشت. جنبه‌ی نظامی مسئله بایستی در نظر گرفته شود. بریتانیای کبیر در روسیه دارای سربازانی است که دارند در عرصه‌ی عمل جان خود را از دست میدهند. »

ویلسون به چرچیل چنین پاسخ داد:

« نظر به این که آقای چرچیل مخصوصاً از لندن به اینجا آمده‌اند تا بازگشت مرا بدرقه کنند، احساس می‌کنم که باید دید شخصی خود را در مورد این مسئله بیان کنم. از میان بسیاری از نا روشنی‌های مربوط به روسیه، نظر من در مورد دو نکته کاملاً روشن است. نخست این که وجود نفرات نظامی متفقین و نیروهای منسوب به آن در روسیه هیچ گونه حُسنی به‌مراه ندارد. این افراد خود نمی‌دانند برای چه دارند می‌جنگند. آنان نه تنها به استقرار نظم در روسیه هیچ گونه مددی نمی‌رسانند، بلکه به جنبش‌های محلی یاری میکنند. به عنوان نمونه به جنبش قزاق‌ها، جنبشی که هیچ گونه امکان گسترش به خارج از منطقه‌ی قزاق نشین را ندارد. در نتیجه، برداشت من این است که متفقین و نیروهای منسوب به آن بایستی نیروهای خود را از کلیه‌ی قسمت‌های سر زمین روسیه بیرون بکشند. »

ویلسون سپس با لحنی خسته چنین ادامه داد:

« نکته‌ی دوم در ارتباط با پرینکیپو می باشد ... آن چه که ما در جستجویش هستیم نه یک نزدیکی روابط با بلشویک‌ها بلکه کسب اطلاعات روشن می‌باشد. گزارشات واصله از روسیه، از طریق منابع مختلف رسمی و غیر رسمی چنان ضد و نقیض می باشد که غیر ممکن است بتوان تصویری مشخص از اوضاع روسیه ترسیم نمود. با ملاقات نمایندگان روسی ممکن است بتوان وضعیت را اندکی روشن تر نمود. »

پس از پایان سخنان ویلسون، چرچیل چنین پاسخ داد:

« خارج نمودن کامل کلیه نیروهای متفقین سیاستی است منطقی و روشن. لکن عواقب آن عبارت خواهد بود از نابودی کلیه ارتش‌های غیر بلشویک در روسیه. تعداد نفرات این ارتش‌ها در حال حاضر ۵۰۰،۰۰۰ نفر می باشد و اگر چه از کیفیت عالی برخوردار نیستند ولی تعدادشان در حال افزایش است. سیاستی این چنین مانند این می ماند که کلیه‌ی پیچ و مهره‌های یک ماشین را بیرون بکشیم. در روسیه مقاومت مسلحانه‌ی دیگری در برابر بلشویک‌ها باقی نخواهد ماند و دورنمای آن چه در کل در روسیه باقی خواهد ماند دورنمایی بی پایان از خشونت و بدبختی. »

ویلسون معترضانه گفت:

« اما بی شک این نیروها و تجهیزات در پاره‌ای از نقاط در خدمت مرتجعین قرار می گیرند و از این رو متفقین، در جواب این سؤال که از چه کسی دارید در روسیه حمایت می‌کنید مجبور خواهند شد بگویند نمی دانیم ! »

چرچیل مؤدبانه به سخنان ویلسون گوش داده و سپس گفت:

« مایلم بدانم که چنان چه کنفرانس پرینکیپو به شکست انجامد آیا این مجمع تسلیح نیروهای ضد شوروی را در روسیه تأیید خواهد کرد یا خیر. »

ویلسون، بیمار و افسرده خاطر در حالی که توسط لوید جورج رها شده بود، دریافت که در میان جمعی منفرد مانده که مصممند به هر طریق ممکن به راه خود بروند. وی اظهار داشت:

« من به مجمع تذکر دادم که اگر تنها بودم چه می کردم. در مورد سایر مسائل نیز هر گونه ریسکی را قبول خواهم کرد. »

ویلسون به آمریکا بازگشت تا نبردی غم انگیز و محکوم به شکست در مقابل ارتجاع آمریکا بپردازد.^{۲۲} وزیر امور خارجه، لِنسینگ جای وی را در کنفرانس پاریس پر نمود و از آن هنگام به بعد لحن مذاکرات تغییر محسوسی پیدا نمود. نمایندگان متفقین دیگر نیازی به پنهان نمودن آن چه در فکرشان می گذشت نمی دیدند. کلمانسو به خشکی توصیه نمود که کنفرانس " با سهولت و ملاحظه کاری هر چه بیشتر، اشکالات را از مسیر خود بروید. " مسئله‌ی پرینکیپو بایستی فراموش شود و هیچ گونه ذکری از آن به میان آورده نشود. " متفقین به داخل این جریان پرینکیپو افتادند، و اکنون بایستی خود را از آن بیرون بکشند! "

۲۲ - ویلسون آخرین کوشش خود را برای برخورد عادلانه به مسئله‌ی روسیه به کار برد وی به ابتکار خود ویلیام بولیت (William C. Bullitt) را که در آن زمان مأمور جوانی در وزارت امور خارجه و وابسته به هیئت صلح در پاریس بود، به مسکو فرستاد تا با لنین تماس گرفته و از وی جویا شود که آیا واقعا خواهان صلح است. روزنامه نگار بزرگ آمریکائی لینکلن استفنز (Lincoln Steffens)، بولیت را در این سفر همراهی می کرد. استفنز با گزارشی در هشت کلمه در مورد روسیه شوروی بازگشت: « من جهان آینده را به چشم دیدم و این امری است قابل تحقیق. » در بازگشت، بولیت شرایط صلح لنین را هم با متفقین و هم با گروه‌های سفید به همراه آورد:

لنین اشتیاق وافری برای صلح داشت. اما به قول چرچیل در کتابش " بحران جهانی " پیامد: " به پیشنهاد لنین برای صلح " با توهین برخورد شد. " بولیت خود از مشکلات و موانع بی نصیب نماند چراکه آنان که وی را فرستاده بودند از قبول مسئولیت در قبال او روی میگرداندند. " توضیح بولیت در کمیته روابط خارجی در سپتامبر ۱۹۱۹، در مورد این که چرا شرایط صلح لنین نادیده گرفته شد این بود که: " به محض این که کالچاک ۱۶۰ کیلومتر پیشروی کرد، کلیه‌ی مطبوعات پاریس به جار و جنجال پرداخته و اعلام کردند که کالچاک در عرض دو هفته در مسکو خواهد بود؛ به این ترتیب در پاریس به همه و حتی متأسفانه به اعضای کمیسیون آمریکا یک نوع بی تفاوتی درباره‌ی صلح با روسیه دست داد چراکه آنها فکر میکردند که کالچاک به مسکو رسیده و دولت شوروی را سرنگون خواهد کرد. " در بخش ۲۳ کتاب در مورد فعالیت بولیت اما این بار به عنوان دشمن اتحاد شوروی سخن برده خواهد شد.

وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، بالفور، سخنان کلمانسو را با حدت بیشتری ادامه داد:

« لازم است قدم‌هایی برداشته شود تا بلشویسم بی مقدار گردد، چه از دید عموم و چه در نزد آنان که معتقدند بلشویسم دمکراسی به کج راه افتاده‌ایست که هنوز دارای محاسن بسیاری میباشد. »

کنفرانس از آن پس به مباحثات طولانی در باره‌ی موثرترین طرق کمک به ارتش‌های سفید روسی بر علیه دولت شوروی آغاز نمود.

چرچیل که در میز کنفرانس جانشین لوید جورج شده بود، پیشنهاد تاسیس شورای عالی متفقین برای امور روسیه، شامل بخش‌های نظامی، اقتصادی، و سیاسی را نمود. بخش نظامی می‌بایستی " به فوریت " به طرح جزئیات یک برنامه‌ی عظیم مداخله‌ی نظامی پردازد.

۳ - مأموریت گالوین

با چرچیل به عنوان فرماندهی کل غیر رسمی ولی شناخته شده‌ی ارتش‌های ضد شوروی متفقین صحنه عملیات به لندن انتقال یافت. در طی بهار و تابستان، فرستادگان مخصوص سفید به ادارات دولتی انگلیس در وایت هال سرازیر شدند. این فرستادگان به عنوان نمایندگان آدمیرال کالچاک، ژنرال دنیکن و سایر رهبران سفید به آنجا می‌آمدند تا آخرین ترتیبات را برای حمله‌ی سراسری علیه دولت شوراها بدهند. مذاکرات بسیار محرمانه‌ی آنان غالباً توسط وینستون چرچیل و سرساموئل هور رهبری می‌شد. چرچیل به عنوان وزیر جنگ، تجهیز ارتش‌های سفید روسیه را با ساز و برگ‌های مازاد ارتش انگلیس به عهده داشت. هور دسیسه‌های پیچیده‌ی دیپلماتیک را سرپرستی می‌کرد. در میان نمایندگان سفید روسیه، " روس‌های دموکراتی " چون تروریست معروف سوسیال انقلابی بوریس ساوینکف، (Boris Sawinkow) شاهزاده‌ی تزاری لووف (Lwow) و سرگی سazonow (Sergei Sasonow) وزیر سابق امور خارجه، که هم به عنوان نماینده‌ی دنیکن و هم کالچاک در پاریس انجام وظیفه

کرده بود، به چشم می خوردند. روز ۲۷ مه ۱۹۱۹، روزنامه‌ی تایمز لندن گزارش داد:

« سازونف با یک سری از اعضا مجلس عوام ملاقات نمود. این ملاقات توسط سرساموئل هور رهبری میشد سازونف که در مورد دورنمای سرنگونی سریع رژیم بلشویک نظری خوش بینانه داشت گفت که شناسائی دولت آدمیرال کالچاک به این واقعه سرعت بسیار خواهد بخشید. وی مراتب قدر شناسی روس‌ها را نه تنها از حمایت مادی بریتانیای کبیر بلکه از خدمات نیروهای دریائی بریتانیا در نجات تعداد بسیاری از پناهندگان، اعلام نمود. »

" نمایندگی رسمی ارتش‌های سفید روسیه " در وزارت جنگ انگلیس با ژنرال گالوین (Golowin) بود. وی در اوائل بهار آن سال به لندن رسیده و معرفی نامه‌ای شخصی برای وینستون چرچیل در دست داشت، کمی بعد وی با سرساموئل هور به گفتگو پرداخت. یکی از مطالبی که آنان درباره‌اش به گفتگو نشستند، مسئله‌ی قفقاز و خصوصاً لایه‌های عظیم نفت در گروسنی (Grosny) و باکو بود.

روز ۵ مه، گالوین به همراه هور اولین دیدار خود را از وزارت جنگ انگلیس به عمل آورد. بنا به توصیه‌ی هور، افسر روسی یونیفرم کامل خود را به تن نموده بود. وی با احترام تمام به وسیله‌ی افسران انگلیسی پذیرائی شد. آنان جذب سخنان وی راجع به پیشرفت جنگ‌های مختلف سفیدها گردیدند. همان روز، در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر، گالوین با چرچیل برخورد نمود. وزیر جنگ با عصبانیت راجع به مخالفت لیبرال‌ها و کارگران انگلیسی با کمک نظامی به ارتش‌های سفید ضد شوروی، صحبت نمود. وی با وجود این ابراز امیدواری کرد که بتواند، علیرغم این موانع ده هزار " داوطلب " اضافی را برای نبرد در شمال اعزام دارد. وی می دانست که به دلیل روحیه‌ی بدی که در میان نفرات انگلیسی و آمریکائی در این منطقه گسترش یافته، به تقویت نیرو نیاز فراوانی موجود است.

چرچیل هم چنین به تمایل شدید خود برای کمک به ژنرال دنیکین، تا سر حد امکان، تاکید ورزید. به گفته‌ی او دنیکین می تواند در هر لحظه، انتظار ۲۵۰۰ " داوطلب " را به عنوان معلمین نظامی و خبرگان فنی، داشته باشد. به عنوان کمک مالی فوری، چرچیل به گالوین گفت که مبلغ ۲۴ میلیون لیره‌ی استرلینگ به جبهه‌های مختلف ضد شوروی اختصاص داده خواهد شد و ساز و برگ کافی نیز برای ۱۰۰،۰۰۰ نفر سربازان یودنیچ به منظور پیشروی به

پتروگراد فرستاده خواهد شد. ترتیباتی نیز داده خواهد شد تا ۵۰۰ افسر تزاری که زندانی جنگی در آلمان بوده‌اند، با هزینه‌ی انگلیس به آرخانگل منتقل شوند ... گالوین در بازگشت خود به روسیه، در گزارشی که به مافوق‌هایش داد گفت:

« نتیجه‌ی این گفتگو حتی از خوش‌بینانه‌ترین رویاهای من هم پرافراتر گذاشت. چرچیل نه تنها یک هوادار بلکه یک دوست فعال و پر توان ماست. بزرگترین مساعدت ممکن به ما وعده شده است. اکنون ما باید به انگلیسی‌ها نشان دهیم که حاضریم گفته‌هایمان را به مرحله‌ی اجرا درآوریم. »^{۲۳}

منابع بخش پنجم:

مجلات و روزنامه‌های منتشره در دوران امضای عهد نامه‌ی ورسای، مطالب ارزنده‌ای در مورد احساس مردم و روحیه‌ی اجتماعی در اروپا و ایالات متحده در آن هنگام عرضه مینماید.

نگارندگان به ویژه از روزنامه‌ها و مجلاتی چون نیویورک تایمز، نیشن (Nation) نیو ریپابلیک، (New Republic) لیتراری دایجست، (Literary Digest) سود برده‌اند. مقاله‌ی والتر لیپمان (Lippmann Walter) و چارلز مرز (Charles Merz) بنام "آزمونی از اخبار" (A Test of the News) که به ضمیمه‌ی نیو ریپابلیک در ۴ اوت ۱۹۲۰ چاپ شده، جالب توجه بسیار است.

منابع مفید دیگر عبارتند از "پانورامای جهان" (World Panorama) نوشته‌ی جورج سلدز (George Seldes) (۱۹۳۵-۱۹۱۸)، چاپ نیویورک، ۱۹۳۵، "پیروزی بدون صلح" (Victory without Peace)، نوشته‌ی راجر برلینگهام (Roger Burlingham) و آلدن استیونز، (Alden Stevens) چاپ ۱۹۴۴، نیویورک،

۲۳ - این گزارش که در بایگانی مخفی دولت سفید در مورمانسک موجود بود، به جنگ ارتش سرخ افتاد و اندکی بعد در روزنامه‌ی دیلی هرالد به چاپ رسید و در نتیجه درد سر قابل توجهی را برای محافل ضد شوروی انگلستان ایجاد نمود.

" مأموریت بولیت در روسیه، (The Bullitt Mission to Russia) چاپ نیویورک ۱۹۱۹ . "

شرحی بسیار شایان توجه در مورد دسیسه‌های مختلف ما بین متفقین در پاریس به هنگام کنفرانس صلح ورسای در کتاب هربرت او. یاردلی (Herbert O. Yardleys, The American Black Chamber) " اطاق سیاه آمریکائی، چاپ نیویورک ۱۹۳۱ " که در انگستان تحت عنوان " مأموریت مخفی در آمریکا چاپ فابر و فابر ل ت د، (Secret Service in America, by Faber and Faber, Ltd.) ۱۹۳۱ " چاپ شده است، دیده میشود. در مورد مباحثات کنفرانس پاریس، نگارندگان به طور عمده از " مقالات در مورد روابط خارجی ایالات متحده، کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹، جلد ۳ و ۴ " (The Paris Peace Conferenze) استفاده نموده‌اند. مطالب قابل توجه درباره‌ی نقش چرچیل، در بیوگرافی معروف رنه کراوس (René) به نام " وینستون چرچیل چاپ نیویورک ۱۹۴۰ " آمده است.

بخش ششم – جنگ مداخله گرانه

۱ – سر آغاز

تا پیش از آغاز تابستان ۱۹۱۹، نیروهای مسلح ۱۴ دولت، بدون هیچ گونه اعلامیه‌ی جنگی، به خاک اتحاد شوروی تجاوز نموده بودند. این کشورها عبارت بودند از:

بریتانیای کبیر	صربستان
فرانسه	چین
ژاپن	فنلاند
آلمان	یونان
ایتالیا	لهستان
ایالات متحده	رومانی
چکسلواکی	ترکیه

در کنار این تجاوزگران ضد شوروی، ارتش‌های سفید ضد انقلابی^{۲۴} نیز قرار داشتند که توسط ژنرال‌های سابق تزاری برای تجدید بنای اشرافیت فئودالی

۲۴ – سفیدها به این علت به این نام خوانده می شدند که در مخالفت با انقلابیونی قرار داشتند که سمبولشان پرچم سرخ بود. این نیروها، بر طبق بررسی جامع جورج استوارت در مورد نبردهایشان در کتاب "ارتش‌های سفید روسیه"، شامل کلیه‌ی افرادی می شد که تزاریسیم برایشان مفهوم تضمین مناصب در جامعه، منابع مالی، القاب و افتخاراتشان در روسیه مقدس بود؛ نظام اجتماعی که بر اساس امتیاز و زور، آورنده‌ی امتیازات برای ثروتمندان و رفاه برای گروه‌های انگلی که برایش خدمت میکردند بود. اصطلاح "روس‌های سفید" در این کتاب برای توصیف آنهایی که برای برقراری مجدد این نظم کهن می جنگیدند به کار گرفته شده است. و نیاپستی با ساکنان جمهوری روسیه شوروی سفید که آنها نیز به خاطر لباس محلیشان (روپوش سفید، کفش‌های الیافی و ساق پوش سفید و پالتوی گشاد سفیدشان) روس‌های سفید نامیده شده اند، اشتباه گرفته شود.

که توسط خلق روسیه سرنگون شده بود، تلاش می نمودند استراتژی مهاجمین بسیار جاه طلبانه بود. نقشه بر این بود که ارتش‌های ژنرال‌های سفید که پا به پای نیروهای مداخله گر حرکت می کردند، از جانب شمال، جنوب، خاور و باختر به سوی مسکو متوجه شده و در آنجا به یک دیگر بپیوندند. نیروهای انگلیس در شمال باختری، در آرخانگل و مورمانسک و ایالات بالتیک، در کنار نیروهای سفید ژنرال نیکلای یودنیچ مستقر گردیدند. در جنوب در قرارگاه‌های نظامی قفقاز و در طول کرانه‌ی دریای سیاه، ارتش‌های سفید ژنرال آنتون دنیکین، که توسط فرانسوی‌ها به وفور تجهیز و تقویت میشدند، مستقر بودند.

در خاور، نیروهای آدمیرال کالچاک که زیر نظر مشاورین نظامی انگلیسی فعالیت داشتند، در طول کوه‌های اورال موضع گرفته بودند. در باختر، ارتش‌های لهستانی ژنرال پیلسودسکی (Pilsudski) که به تازگی سازماندهی شده بودند، تحت رهبری افسران فرانسوی، متمرکز بودند. دولت مردان متفق، در توجیه حضور سربازان خود در روسیه دلائل مختلفی را پیش می کشیدند. نخستین بار هنگامی که نیروهایشان در بهار و تابستان ۱۹۱۸ در مورمانسک و آرخانگل پیاده شدند، اعلام داشتند که این نیروها برای جلوگیری از افتادن ادوات جنگی به چنگ آلمانی‌ها، به آنجا آمده‌اند. پس از آن توضیح دادند که نفراشان در سیبری برای کمک به خروج نیروهای چک از روسیه فرستاده شده‌اند. توجیه دیگر متفقین برای حضور واحدهای نظامی در روسیه این بود که این واحدها در حال کمک به روس‌ها در " استقرار نظم " در سر زمین آشفته شان می باشد.

دولت مردان متفق به دفعات، هرگونه قصد دخالت نظامی علیه شوروی‌ها و یا دخالت در امور داخلی روسیه را انکار کردند. در اوت ۱۹۱۸، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، آرتور بالفور (Arthur Balfour) اعلام داشت:

« ما دخالت در ساختارهای سیاسی داخل روسیه را تجویز نمی کنیم. روسیه بایستی خود امور خود را اداره نماید. »

وینستون چرچیل، بعدها در کتاب خود " بحران جهانی : پی آمد "، با لحنی طنز آلود و بی پرده نوشت:

« آیا آنها (متفقین) با روسیه در جنگ بودند؟ بدون شک خیر؛ اما به محض مشاهده‌ی سایه‌ی روس‌های شوروی، آن را با تیر می زدند. آنان به عنوان متجاوز در خاک روسیه مستقر بودند و دشمنان شوروی را مسلح میکردند، بنادر را مسدود کرده و کشتی‌های جنگی

شوروی را غرق می نمودند. با جدیت در آرزوی سقوط آن نقشه
میریختند. اما جنگ؟ عجب فرمایشی می فرمائید! دخالت نظامی؟
شرم ندارید؟ متفقین تکرار می کردند که برای آنها هیچ تفاوتی ندارد
که روس‌ها امور خود را اداره کنند. آنها بی طرف بودند، زکی! »

دولت جوان شوروی در برابر مشکلات عدیده، برای ادامه‌ی حیات خویش
می جنگید. روسیه در اثر جنگ، فرسوده شده بود. میلیون‌ها نفر در بی خانمانی
و گرسنگی به سر می بردند. کارخانه‌ها خالی و زمین‌ها شخم نخورده و وسایل
حمل و نقل بی حرکت مانده بود. به نظر ناممکن می رسید که چنین کشوری
بتواند از ضربات مدحش دشمنانی با ارتش‌های عظیم و مجهز، منابع مالی
سرشار غذا و تدارکات فراوان، جان سالم بدر برد.

ارتش سرخ در محاصره‌ی تجاوزگران خارجی و غرقه در امواج
توطئه‌های بی پایان داخلی به آهستگی دست به عقب نشینی زده ولی در مسیر
خویش به سختی پیکار می نمود. اکنون سر زمینی که در کنترل مسکو قرار
داشت تنها به یک شانزدهم کل مساحت روسیه میرسید. این یک جزیره شوروی
در میان دریائی ضد شوروی بود.

۲ — نبرد در شمال

در اوایل تابستان ۱۹۱۸، مأمورین ویژه‌ی سرویس مخفی انگلیس به
آرخانگل رسیدند. در دستور کار آنان تدارک شورشی محلی بر علیه گردانندگان
محلی شوروی در آن بندر بسیار حساس، از نظر سوق الجیشی بود. مأموران
اطلاعاتی انگلیسی، تحت نظارت سروان جورج ایرمولایوویچ چاپلین،
(George Jermolajewitsch Chaplin) افسر سابق تزاری قرار داشتند که
حائز رتبه‌ای در ارتش انگلیس شده بود، و با کمک توطئه‌گران سفید ضد
انقلابی روسیه، تدارکات لازم برای شورش را میدید.

شورش مزبور در روز ۲ اوت به وقوع پیوست. روز بعد، ژنرال فردریک
پول، (Frederick C. Poole) فرماندهی انگلیسی قوای متفقین در شمال روسیه،
آرخانگل را با قوایی که تازه به خشکی رسیده بودند، تحت حمایت کشتی‌های
جنگی انگلیس و فرانسوی، اشغال نمود. هم زمان با این، سربازان صربی و

سفید به رهبری سرهنگ ثورن هیل (Thornhill) از سرویس مخفی انگلیس، پیشروی خود را از اونگا، (Onega) برای قطع خط آرخانگل - ولوگدا و حمله از عقب به نیروهای بلشویک در حال عقب نشینی؛ آغاز نمودند.

پس از سرنگونی شورای بلشویکی آرخانگل، ژنرال پول دولت وابسته‌ای با نام " گردانندگی عالی روسیه شمالی " به سرپرستی سیاستمدار سالخورده نیکولای چایکوفسکی (Nikolai Tschaikowski) تشکیل داد.

اما حتی این گردانندگی ضد شوروی نیز لیبرال تر از آن بود که به مذاق ژنرال پول و متحدین تزاریش خوش بیاید. از این رو تصمیم گرفتند خود را با فرمالیته‌ی وجود دولت نیا زُرده و یک دیکتاتوری نظامی را به جای آن مستقر کنند.

تا قبل از ۶ سپتامبر، ژنرال پول و متحدین روسی سفید او نقشه‌ی خود را به اجرا درآورده بودند. در آن روز سفیر کبیر آمریکا، دیوید فرانسیس برای دیداری از یک گردان آمریکائی به آرخانگل دعوت شده بود. ژنرال پول، هنگامی که آخرین رده‌ی سربازان از برابر او می گذشت، به سمت فرانسیس برگشته و با خونسردی گفت: " شب گذشته یک انقلاب رخ داد " .

فرانسیس: بی شوخی! چه کسی ضامن آن را کشید؟
ژنرال پول در حالی که افسر دریائی تزاری را که کودتا، علیه شورای بلشویکی آرخانگل را طراحی کرده بود، نشان میداد گفت: " چاپلین "

فرانسیس با اشاره‌ای از کاپیتن چاپلین جواب داد که این خود وی بوده است. در جریان کودتای مزبور کاپیتن چاپلین و چند افسر انگلیسی، در دل شب پرزیدنت چایکوفسکی و سایر اعضای گردانندگی استان شمالی را ربوده و آنها را به صومعه‌ای تک افتاده واقع در یک جزیره برده بودند. سروان چاپلین سیاستمدار روسی را تحت نظر نگهبانان مسلح رها کرده بود.

اقدامات افراطی این چنین حتی به نظر فرانسیس نیز اندکی خشن می‌آمد. مضافاً بر این که وی را کلاً از این توطئه بی اطلاع نگاه داشته بودند.

فرانسیس به ژنرال پول گفت که دولت آمریکا از آن کودتا حمایت نمی کند. در عرض بیست و چهار ساعت وزرای وابسته به آرخانگل بازگرداننده شدند و " گردانندگی عالی " دوباره برقرار گردید. فرانسیس طی تلگرامی به وزارت امور خارجه‌ی آمریکا ادعا کرد که در نتیجه‌ی مساعی وی، دمکراسی تجدید بنا یافته است.

در اوائل سال ۱۹۱۹، نیروهای انگلیسی در آرخانگل و مورمانسک به ۱۸،۴۰۰ نفر بالغ گردیدند. دوش به دوش آنان ۵۱۰۰ آمریکائی، ۱۸۰۰ فرانسوی، ۱۲۰۰ ایتالیایی، ۱۰۰۰ صربی، و حدود ۲۰،۰۰۰ نفر از سفیدها می جنگیدند.

کاپیتان جان کداهی (John Cudhy)^{۲۰} از نیروی اعزامی آمریکا بعدها در توصیف این دوره از تاریخ آرخانگل، در کتاب خود " آرخانگل: جنگ آمریکا با روسیه " نوشت که در آرخانگل " همه‌ی ساکنین افسر بودند ". اینان، به روایت او، افسران تزاری " با مدال‌های پر زرق و برق " افسران قزاق با کلاه‌های دراز و خاکستری، بلوزهای بلند و گشاد و بد منظره و تلق تلق شمشیرهایشان، افسران انگلیس اهل اتون و هرو، (Eton and Harrow) سربازان فرانسوی با کلاه‌های نوک تیز مجلل و چکمه‌های براقشان، افسران صربی، ایتالیایی، و فرانسوی ... بودند که تعداد بی شماری را تشکیل میدادند. کداهی یادآور می شود که:

« البته تعداد بی شماری نیز مأمور خدمات وجود داشتند تا چکمه‌ها و مهمیزها را برق انداخته و همه چیز را در نظم نگه دارند. مأموران خدماتی دیگری نیز بودند که وظیفه‌اشان رسیدگی به اوضاع کلوپ‌های افسری و تقدیم ویسکی و سودا بود. »

روش زندگی جنتمن مابانه‌ی این افسران تضاد فاحشی با نحوه‌ی جنگیدنشان داشت.

رالف آلبرت سون (Ralph Albertson) مأمور آمریکائی در شمال روسیه در سال ۱۹۱۹، در کتاب خود " جنگیدن بدون جنگ " نوشت:

« ما در مقابل بلشویک‌ها از بمب‌های گاز استفاده می کردیم. در هر نقطه که به نظرمان می رسید مین گذاری می کردیم. یک بار سی نفر زندانی را در جا تیر باران کردیم یک بار کمیسر شوروی در بوروک (Borok) را به چنگ آوردیم، گروهبانی بعداً به من گفت که جسد او را که با شانزده ضربه‌ی سرنیزه سوراخ سوراخ شده بود در خیابان رها کرده. افسری را دیدیم که همواره به نفراتش فرمان می داد از گرفتن زندانی خود داری کنند و (بلشویک‌ها را) حتی اگر بدون اسلحه نیز نزدیک شدند فوراً بکشند من خود یک زندانی

۲۰ - در سال ۱۹۳۷ جان کداهی، یکی از اعضای شرکت‌های ثروتمند بسته بندی گوشت در شیکاگو، به سمت مأموریت عالیرتبه‌ی آمریکا در ایرلند و پس از آن به سفارت آمریکا در بلژیک انتصاب یافت. کداهی دشمن قسم خورده‌ی روسیه‌ی شوروی، بعدها یکی از اعضای اصلی جریان‌ی گردید بنام " کمیته‌ی اول آمریکای انزوا طلب " که در سال‌های ۴۱ - ۱۹۴۰ مخالف با کمک آمریکا به کشورهایی که علیه آلمان و متحدین (محور) می جنگیدند، بودند.

غیر مسلح بلشویک را دیدم که وی را بدون این که کوچک ترین دردسری ایجاد کرده باشد با کمال خونسردی کشتند هر شب گروه تیر قربانیان جدیدی را هدف قرار میداد. »

نظامیان جزء متفقین هیچ گونه رغبتی به این کارزار ضد شوروی نشان نمی دادند و در حیرت بودند که چرا بایستی در روسیه بجنگند حال آن که جنگ بزعم آنان به پایان رسیده است. فرماندهان نیروهای متفقین توضیح این معما را دشوار میافتند. بنا بر نوشته‌ی کداهی:

« در ابتدا ضرورتی برای توضیح دیده نمی شد. اما بعد سر فرماندهی نظامی با توجه به اهمیت مسئله‌ی روحیه در نزد افراد دست به صدور اعلامیه‌هایی زد که تنها به حیرت و اغتشاش فکری بیشتر برای آنان دامن میزد. »

متن یکی از این اعلامیه‌های منتشره از طرف ستاد فرماندهی انگلیس در شمال روسیه که خطاب به نیروهای انگلیسی و آمریکائی نوشته شده بود به این صورت آغاز میشد:

« به نظر میرسد که در نزد افراد نظریات نا روشنی در مورد انگیزه‌ی نبرد ما در شمال روسیه وجود دارد. به این مسئله می توان در قالب چند کلمه پاسخ داد. ما بر علیه بلشویسم هستیم. بلشویسم یعنی هرج و مرج خالص. نگاهی به روسیه‌ی کنونی بیندازید. قدرت در دست معدودی افراد است که اغلب شان یهودی می باشند. »

روحیه‌ی صبر و شکیبایی در نزد افراد زائل گردید. نزاع میان سربازان انگلیسی، فرانسوی و روسی رو به ازدیاد نهاد. شورش در واحدها آغاز گردید. هنگامی که پیاده نظام ۳۳۹ آمریکا از اطاعت دستورات مافوق سرپیچی نمود، سرهنگ استوارت (Stewart) که در فرماندهی قرار داشت، افراد را فرا خوانده و به قرائت قوانین جنگی مجازات مرگ در مورد شورش، برایشان پرداخت. پس از لحظه‌ای سکوت مرگبار، سرهنگ خواست چنان چه کسی سئوالی دارد مطرح نماید. صدائی از میان جمع برخاست:

« سرکار، ما برای چه این جا هستیم و برنامه‌ی دولت آمریکا در این جا چیست ؟ »

سر هنگ قادر به پاسخ گوئی نبود ...
سر هنری ویلسون، فرماندهی ستاد انگلیس، در دفتر آبی (دفتر گزارشات رسمی) در مورد اوضاع شمال روسیه در تابستان ۱۹۱۹، این چنین گزارش داد:

« در روز هفت ژوئیه، شورش سرسختانه در سومین بخش گردان یکم لژیون اسلاو - انگلیس و بخش مسلسل چیان هنگ چهارم که در ساحل راست رود دوینا (Dwina) در حالت ذخیره به سر می بردند، روی داد. سه افسر انگلیسی و چهار افسر روسی به قتل رسیدند و دو افسر انگلیسی و دو افسر روسی مجروح گردیدند.
روز ۲۲ ژوئیه خبری به دست رسید حاکی از این که هنگی روسی در ناحیه اونگا (Onega) سر به طغیان زده و تمام جبهه اونگا را به بلشویک‌ها تحویل داده است. »

در ایالات متحده خواست توده‌ها دایر بر بازگشت سربازان آمریکائی و خروج از روسیه، اوج میگرفت. تبلیغات بی وقفه بر ضد " بلشویک‌ها " دیگر قادر نبود صدای همسران و پدران و مادرانی را خاموش سازد که نمی توانستند درک کنند چرا، با وجود پایان گرفتن جنگ، بایستی شوهران و پسرانشان به نبردی مرموز و نا فرجام در نواحی وحشی سیبری و در سرمای سخت و جانگاہ مورمانسک و آرخانگل دست بزنند. در طول تابستان و زمستان ۱۹۱۹، فرستادگانی از کلیه نقاط ایالات متحده برای ملاقات با نمایندگان کنگره و سنا به واشنگتن سفر می کردند تا از آنان بخواهند سربازان آمریکائی را به خانه باز گردانند. این خواست آنان سرانجام در کنگره آمریکا طنین انداز شد.

در روز ۵ سپتامبر ۱۹۱۹، سناتور بارا (Borah) برخاسته و چنین گفت:

« آقای رئیس، ما با روسیه در حال جنگ نیستیم، کنگره بر علیه دولت روسیه و مردم روسیه اعلام جنگ نکرده است. مردم آمریکا خواهان جنگ با روسیه نیستند ... اما با وجود آن که با روسیه سر جنگ نداریم، با وجود این که کنگره اعلام جنگ ننموده، به جنگ با مردم روسیه ادامه می‌دهیم. ما یک ارتش در روسیه داریم؛ در حال تحویل مهمات و ساز و برگ به نیروهای مسلح دیگر در آن کشور می باشیم. آن چنان در جنگ غوطه ور شده‌ایم که گویا مقامات قانونی

فراخوانده شده اند و گویا اعلان جنگی رسمی داده شده و ملت را به
جبهه خوانده اند ... »

هیچ گونه توجیه، نه قانونی و نه اخلاقی برای دادن این قربانیان وجود
ندارد. این امر تجاوز از اصول یک دولت آزاد است ". مردم انگستان و فرانسه
نیز در این ناخشنودی از جنگ علیه روسیه شوروی سهیم بودند. با وجود این،
جنگ اعلان نشده علیه روسیه ادامه می یافت .

۳ - کارزار در شمال غربی

در ماده ۱۲ پیمان قطع خصومت (آرمیس تیسیس) نوامبر ۱۹۱۸، بین
متفقین و قدرت‌های اروپای مرکزی، بخشی وجود داشت که درباره‌ی آن سر
و صدای چندانی نشده بود. این قراردادی بود دایر براین که نیروهای آلمان
موظفند تا زمانی که متفقین آن را لازم بدانند در هر نقطه از خاک روسیه که در
اشغال دارند باقی بمانند. اما در استان‌های بالتیک ارتش قیصر به تندی از هم
پاشیده شده بود. سربازان آلمانی خسته از جنگ و شورشگر، گروه گروه
جبهه را ترک نموده بودند.

سر فرماندهی نظامی انگلیس در برابر جنبش‌های شورائی رو به اعتلا در
لتوانی و استونی، بر آن شد که حمایت خود را بر دسته‌های گارد سفیدی که در
ناحیه‌ی بالتیک فعال بودند، متمرکز نماید. مردی که برای رهبری این دسته‌ها
انتخاب و مأموریت یافت آنها را به صورت یک واحد نظامی متشکل در آورد،
ژنرال کنت رودیگر فن در گولتز (Rüdiger Von der Goltz) از
سرفرماندهی نظامی آلمان بود.

پس از آن که فنلاند در نتیجه‌ی انقلاب روسیه، استقلال خود را به دست آورد. جمهوری فنلاند تأسیس گردید.^{۲۶}

به دنبال این تحولات قوای اعزامی آلمان در بهار ۱۹۱۸، به جمهوری فنلاند حمله ور شدند. رهبری این قوا با ژنرال فن در گولتز بود. ژنرال مزبور فرماندهی نبرد فنلاند را در نتیجه درخواست عاجل بارون گوستاو فن مانیرهایم (Baron Karl Gustav Von Mannerheim) به عهده گرفته بود. شخص اخیر یک اشرافی سوئدی و افسر سابق گارد سواره‌ی سلطنتی تزار و کسی بود که نیروهای سفید در فنلاند را رهبری می کرد.^{۲۷}

فن در گولتز در رأس ارتش گارد سفید در نواحی بالتیک برای امحاء جنبش‌های شورائی در لتونی و لیتوانی اقدام به ایجاد رعب و وحشت نمود . نیروهای او به بخش‌های بزرگی از آن سر زمین یورش برده و به اعدام گسترده‌ی افراد غیر نظامی دست زدند . خلق لتونی و لیتوانی برای مقابله با این جنایات وحشیانه از ساز و برگ نظامی ناچیزی برخوردار بودند . اندک زمانی پیش نگذشته بود که فن در گولتز عملاً دیکتاتور این دو کشور گردید .

گردانندگان سازمان ریلیف آمریکا (سازمان مدد کاری آمریکا) تحت سرپرستی هربرت هوور (Herbert Hoover) مقادیر هنگفتی مواد غذایی به نواحی اشغالی ارتش ژنرال آلمانی فن در گولتز اختصاص دادند (توضیح مترجم : این مواد غذایی بدون تردید در اختیار افراد فن در گولتز قرار می‌گرفته است) .

اما متفقین بزودی در برابر یک معما قرار گرفتند. اگر چه فن در گولتز با کمک آنان بر نواحی بالتیک استیلا یافته بود، معه‌ذا وی یک ژنرال آلمانی بود و در نتیجه این خطر وجود داشت که آلمان بکوشد از طریق او کنترل ایالت بالتیک را به دست آورد.

در ژوئن ۱۹۱۹، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند به جای فن در گولتز ژنرال دیگری را جای‌گزین کنند که مستقیماً در کنترلشان باشد.

۲۶ - فنلاند، پیش از انقلاب اکتبر تحت سلطه‌ی روسیه‌ی تزاری قرار داشت . مترجم
۲۷ - بارون مانیرهایم با کمک نفرات مجهز فن در گولتز، دولت فنلاند را سرنگون کرده و پرنس فرد ریش فن همسن (Prinz Friedrich Von Hessen) داماد قیصر ویلهلم آلمان را برای تصاحب تاج و تخت فنلاند دعوت نمود. فن در گولتز و مانیرهایم برای سرکوب مخالفت‌های مردم فنلاند، سلطه‌ای از کشتار و ارباب به راه انداختند. افراد مانیرهایم در مدت چند هفته ۲۰ هزار مرد و زن و کودک را اعدام کردند. ده‌ها هزار نفر به اردوگاه‌ها و زندان‌ها فرستاده شدند و بسیاری از آنان در اثر شکنجه و سرما و گرسنگی جان سپردند.

دوست سیدنی ریلی، ژنرال سابق تزاری نیکلای یودنیچ پنجاه و هشت ساله به سمت فرماندهی کل نیروهای سفید انتخاب گردید. انگلیسی‌ها موافقت نمودند تجهیزات نظامی لازم را برای پیشروی یودنیچ به سمت پتروگراد در اختیارش بگذارند. اولین محموله‌ی تجهیزات کامل برای ۱۰ هزار نفر حاوی ۱۵ میلیون خشاب، ۳ هزار تفنگ اتوماتیک و تعدادی تانک و هواپیما بود.^{۲۸}

نمایندگان سازمان ریلیف هربرت هوور، قول تحویل مواد غذایی به نواحی اشغالی مردان یودنیچ را دادند. سرگرد آر. آر. پاورز (R. R. Powers) سرپرست بخش استونی ریلیف در نواحی بالتیک، به منظور تخمین میزان مواد غذایی لازم برای تضمین محاصره‌ی پتروگراد توسط ارتش سفید یودنیچ به نظارت گمارده شد. ورود کشتی‌های سازمان ریلیف، مملو از مواد غذایی برای توزیع در خط اشغالی نورات یودنیچ، به ریوال (Reval) آغاز گردید.

تحت فرماندهی یودنیچ تهاجم گسترده‌ای به سوی پتروگراد آغاز گردید. پیش از پایان سومین هفته‌ی اکتبر سال ۱۹۱۹، سواره نظام یودنیچ به حومه‌ی پتروگراد رسیده بود. دول متفق متقاعد شده بودند که چند روزی و حتی شاید چند ساعتی بیش، به سقوط پتروگراد باقی نمانده است. خطوط اول نیویورک تایمز پروسه‌ی پیروزی قوای سفید را به این صورت تصویر مینمود:

— " ۱۸ اکتبر. در استکهلم شنیده می شود که نیروهای ضد سرخ در پتروگراد می باشند ".
 — " ۲۰ اکتبر خبر سقوط پتروگراد بار دوم گزارش میشود. ارتباط با مسکو قطع شده است ".

۲۸ - از فعال ترین مأموران مخفی انگلیس در نبرد شمال پال دوکز (Paul Dukes) همکار صمیمی کاپیتان سیدنی ریلی بود. دوکز موفق گردید برای خود سمتی در ارتش سرخ به دست آورد و به صورت جاسوس ضد شوروی و خرابکار در درون نیروهای سرخی که علیه یودنیچ می جنگیدند، فعالیت نماید. هنگامی که ارتش سفید به پتروگراد حمله کرد، دوکز ترتیب انفجار پل‌هایی که به منظور عقب نشینی ارتش سرخ دارای نقشی حیاتی بودند، را داد. وی به دستورات ارتش سرخ راجع به نابودی وسائل ارتباطی که پیشروی یودنیچ را آسان می ساخت، به طور معکوس عمل نمود، و یودنیچ را از کلیه‌ی حرکات ارتش سرخ با خبر ساخت. دوکز هم چنین در تماس نزدیک با تروریست‌های مسلحی بود که بازمانده‌ی سازمان ریلی در داخل پتروگراد بودند و در انتظار کمک به سفیدها، به محض ورودشان به شهر نشسته بودند. این شخص پس از بازگشت به لندن به خاطر فعالیت‌هایش به لقب " سر "، " مفتخر " گردید. وی بعدها کتابی نوشت به نام " غروب سرخ و فردا " که فعالیت‌های خود در روسیه را به عنوان جاسوس توصیف می نمود. دوکز با همکاری سیدنی ریلی، برای مقاصد تبلیغاتی، کتاب ساوینکف " اسب رنگ باخته " و چندین اثر ضد شوروی دیگر را ترجمه نمود.

— " ۲۱ اکتبر نیروهای ضد سرخ در نزدیکی پتروگراد. لندن
هر لحظه در انتظار خبر سقوط شهر است ".
اما یودنیچ در همان دروازه‌های شهر پتروگراد متوقف گردید. شهر انقلابی
ضد حمله‌ی خود را وارد نمود. نیروهای یودنیچ با رویا روئی با چنین حمله‌ی
سهمناکی، تعادل خود را از دست دادند.
روز ۲۹ فوریه ۱۹۲۰، نیویورک تایمز گزارش داد:

« یودنیچ ارتش را ترک می کند. وی با ثروت ۱۰۰ میلیون
مارکی خویش به پاریس رهسپار میشود. »

یودنیچ در اتومبیلی که پرچم انگلیس بر آن در اهتزاز بود، از جانب جنوب
استونی فرار را بر قرار ترجیح داد و در پشت سر خود تکه پاره‌های ارتشی را
رها نمود که زمانی سرمست از باده‌ی غرور بود. دسته‌های پراکنده‌ی
سربازان او در دشت‌های پوشیده از برف آواره شده و هزار هزار بر اثر
گرسنگی، بیماری و سرما جان سپردند.

۴ - نبرد جنوب

مادامی که نیروهای یودنیچ پتروگراد را از جانب شمال مورد حمله قرار
می دادند، حمله از سوی جنوب به وسیله‌ی ژنرال آنتون دنیکین افسر سابق
تزاری، مردی چهل و پنج ساله با چهره‌ای متشخص، ریش و سیل خاکستری،
رهبری میشد. ژنرال دنیکین همواره می گفت که:

« ارتش وی دارای " یک اندیشه‌ی عمیق و مقدس، یک تمایل و
امید زنده است ... و آن نجات روسیه میباشد. »

اما همین ارتش وی در جنوب روسیه، در میان خلق روسیه به خاطر شیوه‌های جنگی وحشیانه و رذیلانه‌اش بد نام بود.

از سر آغاز انقلاب روسیه، اوکرائین با گندم زارهای غنی و ناحیه‌ی دون با مخازن عظیم زغال و آهن خود همواره صحنه‌ی مهیب‌ترین منازعات بود. پس از تأسیس جمهوری شوروی اوکرائین در دسامبر ۱۹۱۷، رهبر نیروهای اوکرائینی ضد شوروی ژنرال پتلیورا (Simon Petljura) به فرماندهی عالی آلمان اصرار نمود تا به اوکرائین نیروهای اعزام و در سرنگونی رژیم شوروی به وی یاری نماید. آلمانی‌ها که چشمان طمع کار خود را به منابع عظیم غذایی اوکرائین دوخته بودند به دعوت دومی نیاز نداشتند.

نیروهای آلمانی تحت رهبری فیلد مارشال هرمان فن آیشورن (Hermann Von Eichhorn) به اوکرائین، هجوم آوردند.

این نبرد برای خود فن آیشورن نیز منافع شخصی قابل توجهی در برداشت. همسر وی کنتس دورنوا (Durnowa) از اشراف ثروتمند روسی و یکی از بزرگترین زمین داران اوکرائین بود.

نیروهای شوروی از کیف و خارکف رانده شدند و دولت وابسته‌ی " اوکرائین مستقل " تحت کنترل ارتش اشغال گر آلمان، تحت رهبری ژنرال پتلیورا تشکیل گردید. پتلیورا با اعلام این که هدف وی استقرار " سوسیالیسم ملی " می باشد، به یک سری کشتارهای دسته جمعی از یهودیان در سراسر اوکرائین دست زده و مجازات‌های بی رحمانه‌ای را برای سرکوب کارگران و بزرگان انقلابی اوکرائین به کار گرفت. اما جنبش انقلابی به رشد خویش ادامه داد. فن آیشورن با رسیدن به این نتیجه که پتلیورا قادر به اداره‌ی اوضاع نیست، یک دیکتاتوری نظامی را جایگزین دولت وی نمود. در رأس رژیم وابسته جدید، برادر زن آیشورن، ژنرال پاول سکوروپادسکی (Pawel Petrowitsch Skoropadski) افسر سواره نظام روسی، که نمی توانست حتی یک کلمه به زبان اوکرائینی صحبت کند، قرار داشت. سکوروپادسکی لقب هتمان (Hetman - به معنای سرکرده) اوکرائین را بر خود نهاد.

خروج آلمانی‌ها به هیچ وجه به معنای پایان مشکلاتی نبود که بلشویک‌ها در اوکرائین با آن روبرو بودند، متفقین نیز از جنبش‌های سفید ضد شوروی در جنوب روسیه حمایت کرده و می کردند. کمک متفقین به طور عمده در اختیار آن نیروهای ضد انقلابی قرار داشت که به صورت " ارتش داوطلبان " در نواحی قزاق نشین دُن تحت رهبری کالدین (Kaledin)، کُرینلف (Kornilow)، دنیکین (Denikin) و ژنرال‌های دیگر تزاری که پس از انقلاب بلشویکی به جنوب گریخته بودند، تشکیل شده بود. ارتش داوطلب از همان ابتدا، به طرز جدی به عقب رانده شد. ژنرال کالدین، اولین فرماندهی کل آن، دست به

خودکشی زد. جانشین وی ژنرال کرنیلف، توسط نیروهای شوروی از ناحیه دُن پس رانده شده و سرانجام در نبردی در ۱۳ آوریل ۱۹۱۸ به قتل رسید. فرماندهی ارتش در حال عقب نشینی و فرسوده‌ی داوطلبان به چنگ ژنرال دنیکن افتاد.

در آخرین لحظات، که به نظر می‌رسید اقبال به کلی از سفیدها روی برتافته، اولین نفرات نظامی انگلیسی و فرانسوی در مورمانسک و آرخانگل پیاده شدند و سیل تجهیزات و مهمات متفقین مرزهای روسیه را درنوردید و به جانب ارتش‌های سفید روان شد. ارتش تحت فشار دنیکن از انهدام نجات یافت و با نیرو و توان جدید آمادگی یافت تا قبل از پائیز ۱۹۱۸ حملات بعدی خود را علیه نیروهای شوروی از سر گیرد ...

در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۸، دقیقاً یازده روز پس از آن که آرمیستیس به مثابه‌ی خاتمه‌ی جنگ اول جهانی به امضا رسید، پیامی از طریق بی سیم به ستاد جنوبی دنیکن رسید حاکی از این که یک ناوگان متفقین در راه نووراسیسک (Nowrossijsk) می‌باشد. روز بعد کشتی‌های متفقین در بندر دریای سیاه لنگر انداختند و فرستادگان انگلیس و فرانسوی به خشکی آمدند تا به اطلاع دنیکن برسانند که عنقریب مهمات جنگی مبسوطی، از جانب فرانسه و انگلیس برای وی خواهد رسید.

در خلال آخرین هفته‌های سال ۱۹۱۸، نیروهای فرانسوی اودسا (Odesa) و سواستوپول (Sewastopol) را اشغال نمودند. یک ناوگان انگلیس مرکب از کشتی‌های کوچک، به سرعت به دریای سیاه وارد و واحدهائی را در باتوم (Batum) پیاده نمود. یک

فرماندهی انگلیسی به عنوان فرمانداری کل آن ناحیه منسوب گردید.^{۲۹} دنیکن تحت سرپرستی سر فرماندهی نظامی فرانسه و مجهز به مقادیر هنگفتی ساز و برگ از جانب انگلیسی‌ها، تعرض بزرگی را بر علیه مسکو سامان داد. دستیار اصلی دنیکن در این تعرض ژنرال بارون فن ورانگل (Baron Von Wrangel) نظامی بلند قد و استخوانی با موهای کم پشت و چشمان آبی بود که به ظلم و خشونت بسیار معروف بود. وارنگل مرتباً عده‌ای

۲۹ - نیروهای انگلیسی از ماه ژوئیه ۱۹۱۸ در جنوبی ترین بخش روسیه فعالیت داشتند. در آن هنگام فرماندهی عالی انگلیس سربازانی را از ایران برای کمک به طغیان ضد شوروی که توسط منشویک‌ها و سوسیال-انقلابی‌ها بر پا شده بود، به ترکستان فرستاد. " کمیته‌ی اجرائی سراسری قفقاز " به رهبری یک ضد انقلابی بنام نوی ژوردانیا (Noi Shordania)، دولتی عروسکی زیر کنترل انگلیسی‌ها تأسیس کرده بود. ترتیبیاتی داده شده بود تا انگلیسی‌ها از حقوق ویژه‌ای در مورد صدور پنبه و نفت از این منطقه، در ازای کمک‌هایشان به نیروهای ضد انقلابی، برخوردار باشند.

از زندانیان غیر مسلح را در مقابل رفقاییشان تیرباران می نمود و سپس به زندانیانی که ناظر این تیرباران بودند حق انتخابی مبنی بر پیوستن به ارتش وی، یا تیرباران شدن را میداد. هنگامی که نفرات دنیکین و ورانگل به داخل شهر تسخیر شده‌ی سواستوپول ریختند، یکی از اولین حرکاتشان یورش به یک بیمارستان و کشتار هفتاد سرباز زخمی ارتش سرخ بود. غارت، اقدامی رسمی در ارتش دنیکین بود. ورانگل خود به نیروهایش دستور می داد که:

« غنائم به دست آمده در جنگ‌ها بایستی " به مساوات تقسیم شود" »

نیروهای دنیکین و ورانگل در طی پیشروی خود به سمت شمال، در ژوئن ۱۹۱۹، تساریتسین (Zarizyn) یا استالینگراد بعدی (رویزیونیست‌های خروشی بعدها این نام را به ولگاگراد تغییر دادند- م) را تسخیر و تا قبل از اکتبر به حوالی تولا (Tula) حدود ۲۰۰ کیلو متری مسکو رسیدند.

نیویورک تایمز گزارش داد:

« به نظر می رسد که بنای بلشویسم در روسیه در کل در حال فرو ریختن است "؛ " تخلیه‌ی مسکو مرکز اصلی بلشویسم آغاز گردیده است " . تایمز، دنیکین را به عنوان مردی که " همه چیز را در مسیر خود می رابد " و ارتش سرخ را " ارتشی در حال عقب نشینی با وحشت بسیار "، توصیف نمود. »

اما ارتش سرخ با اتخاذ نقشه‌ی حمله‌ای که توسط استالین به عنوان عضو کمیته‌ی نظامی انقلابی طرح شده بود، به یک ضد حمله‌ی ناگهانی دست زد. نیروهای دنیکین به کلی غافلگیر شدند. چند هفته بیشتر نگذشته بود که ارتش سفید جنوبی شتاب آلود به سمت دریای سیاه عقب نشینی نمود. سربازان دنیکین با روحیه‌های درهم شکسته، با وحشت و بی نظمی رو به فرار نهادند. بیماران و افراد در حال مرگ جاده‌ها را پوشانیدند. واگن‌های بهداری اغلب فاقد دارو و وسائل پزشکی، پزشک و پرستار بودند. ارتش مزبور به صورت دسته‌های راهزن استحاله شده و چون موجی هم چنان به سمت جنوب سرازیر گردید.

در روز ۹ دسامبر ۱۹۱۹، ژنرال ورانگل، وحشت زده فرستادگانی به سوی ژنرال دنیکین فرستاده و اعلام کرد:

« حقیقت تلخی است، ارتش به عنوان یک نیروی جنگنده از هستی ساقط شده است. »

در هفته‌های نخست ۱۹۲۰، باقیمانده‌های ارتش دنیکن به بندر نووراسییسک (Nowrossijsk) در ساحل دریای سیاه رسیدند. سربازان سفید، فراریان و پناهندگان غیر نظامی به داخل شهر ریختند. روز ۲۷ مارس ۱۹۲۰، در حالی که رزمنان انگلیسی "امپراطور هند" و کشتی فرانسوی والدک روسو (Waldeck - Rousseau) در حال آماده باش به سمت ستون‌های در حال پیشروی سرخ در خشکی خمپاره پرتاب می نمود، دنیکن سوار بر یک کشتی جنگی فرانسوی از نووراسییسک لنگر گرفت. ده‌ها هزار سرباز ارتش دنیکن با درماندگی، حرکت فرمانده و افسران‌شان را از روی اسکله‌ها نظاره میکردند.

۵ - نبرد خاور

بر اساس طرح اصلی مداخله گران، قرار بر این بود که در همان هنگامی که دنیکن از سوی جنوب به سوی مسکو میتازد، کالچاک نیز شهر را از سوی خاور محاصره نماید. اما وقایع سیری متفاوت را طی نمود در طی بهار و آغاز تابستان ۱۹۱۹، روزنامه‌ها در پاریس، لندن و نیویورک مرتباً گزارشات مفصل راجع به شکست‌های فاحش ارتش سرخ به دست آدمیرال کالچاک نقل میکردند. پاره‌ای از این سر نوشته‌ها در نیویورک تایمز به این شکل بوده است:

— " ۲۶ مارس. کالچاک در تعقیب ارتش درهم شکسته‌ی سرخ است.

— " ۲۰ آوریل. سرخ‌ها در شرق درهم شکسته شده اند.

— " ۲۲ آوریل. سرخ‌ها از پیروزی کالچاک در سرگیجه‌اند.

— " ۱۵ مه. نقشه‌ی کالچاک به سوی مسکو متوجه است " .

اما در روز ۱۱ اوت، تایمز پیامی را نقل کرد که از واشنگتن دریافت شده بود.

« بنا به اظهارات امشب مقامات دولتی، زمان آن رسیده که مردم ضد بلشویک جهان را برای مقابله با مصیبتی عظیم که امکان دارد برای رژیم کالچاک در سیبری غربی پیش آید، آماده نمود. »

در اواسط تابستان بود که آدمیرال کالچاک در مقابل حملات کوبنده‌ی ارتش سرخ، نومیدانه راه فرار را در پیش گرفت. در عین حال سربازان وی مورد تهدید بی وقفه‌ی جنبش گسترده و رو به رشد پارتیزانی در پشت سر بودند. در ماه نوامبر کالچاک پایتخت خود را در اُمسک (Omsk) تخلیه نمود. نفرات او در یونیفرم‌های پاره پاره و چکمه‌های مندرس به سنگینی در طول جاده‌های خارج از اُمسک گام برمی داشتند. هزاران نفر از آنان از این رژه‌ی مفلوکانه و بی سرانجام، در برف‌های کنار جاده جان سپردند. خطوط آهن اُمسک به وسیله‌ی لوکوموتیوهای درهم شکسته و قراضه مسدود شده بود. ناظری چنین نوشت:

« مرده‌ها روی خطوط انداخته شده بودند تا بیوسند. »

روز ۲۴ دسامبر ۱۹۱۹، مردم ایرکوتسک (Irkutsk) سر به طغیان برداشته و حکومتی شوروی تأسیس و کالچاک را دستگیر نمودند. همراه با او گنجینه‌ی عظیمی که وی با ترن مخصوص حمل می کرد به دست مردم افتاد: ۵۱۴۳ جعبه و ۱۶۸۰ کیسه مملو از شمش‌های طلا و اشیا گرانبها به ارزش تخمینی ۱,۱۵۰,۰۰۰,۰۰۰ روبل.

آدمیرال کالچاک سپس توسط دولت شوروی دادگاهی شده و به عنوان یک خائن محکوم گردید.
وی در دادگاه گفت:

« وقتی که یک کشتی غرق میشود، با تمام افرادش غرق میشود. »

و به تلخی تأکید کرد که " عناصر خارجی " به وی خیانت کرده و وی را در وحله‌ی بحران رها نموده اند

دادگاه کالچاک را به مرگ محکوم نمود. وی در هفت فوریه تیرباران گردید. عده‌ای از دستیاران کالچاک به سوی ژاپنی‌ها گریختند. یکی از آنان به نام ژنرال باکیچ (Bakitsch) آخرین پیام خود را به این مضمون به کنسول سفید در اورگا (Urga) در مغولستان فرستاد:

« من تحت تعقیب یهودیان و کمونیست‌ها از مرز گذشتم ! »

۶ - لهستانی‌ها و ژنرال ورانگل

مداخله گران انگلیسی و فرانسوی، علیرغم شکست‌های فاحشی که با آن روبرو شدند، دو تعرض دیگر را بر علیه روسیه شوروی باختاری، سازمان دادند.

در ماه آوریل ۱۹۲۰، لهستانی‌ها با داعیه‌ی تصرف سرزمین‌های غرب اوکراین و اشغال شهر روسی اسمولنسک (Smolensk) حمله‌ی خود را از جانب غرب آغاز نمودند. اینان که سخاوتمندانه با ابزارهای جنگی فرانسوی و انگلیسی تأمین و از وامی به مبلغ ۵۰ میلیون دلار از جانب ایالات متحده برخوردار بودند،^{۳۰} به سوی اوکراین تاخته و کیف (Kiev) را به تصرف خود درآوردند.

در کیف آنان توسط ارتش سرخ متوقف و سپس به عقب رانده شدند.

۳۰ - هربرت هوور میلیون‌ها دلار از ذخائر سازمان ریلیف آمریکا را در اختیار لهستانی‌ها قرار داد. روز ۴ ژانویه ۱۹۲۱، سناتور میسوری، جیمز رید (James Reed)، سنا را متهم نمود که مبلغ ۴۰ میلیون دلار اعتبارات کنگره برای ریلیف در راه ابقای ارتش لهستان در میدان نبرد خرج شده است. بیشترین پولی که در ایالات متحده برای ریلیف (موسسه‌ی خیریه‌ی آمریکا) در اروپا جمع آوری می‌شد، برای حمایت از مداخله علیه شوروی استفاده می‌شد. خود هوور در گزارش خود به کنگره در ژانویه ۱۹۲۱ این مسئله را روشن ساخت. کنگره در اصل ۱۰۰ میلیون دلار به ریلیف اختصاص داده بود. گزارش هوور نشان می‌دهد که تقریباً تمام ۹۴ ۹۳۸ ۴۱۷ دلار در خطه‌های مجاور روسیه یا در بخش‌هایی از روسیه که در کنترل ارتش‌های سفید و مداخله گران متفق قرار داشت، خرج شده است.

لهستانی‌ها در برخورد با قدرت و کارائی ارتش سرخ، سراسیمه رو به گریز نهادند. تا قبل از ماه اوت، ارتش سرخ به دروازه‌های ورشو (Warschau) و لمبورگ (Lemberg) رسید.

دول متفق وام‌ها و تأمینات در اختیار لهستانی‌ها نهادند. مارشال فوش سراسیمه، رئیس ستاد خود ژنرال ماکسیم ویگان (Maxim Weygand) را برای هدایت عملیات لهستانی‌ها اعزام نمود. تانک‌ها و هواپیماهای انگلیس به شتاب به سوی ورشو فرستاده شدند.

در این هنگام نیروهای سرخ تحت فرماندهی ژنرال توخاچفسکی (Tuchatschewski) و کمیسر جنگ لئون ترتسکی، خطوط ارتباطی خود را به طرز خطرناکی گسترش داده بودند. و در نتیجه این اقدام خود در تنگنا گرفتار شده بودند چرا که اکنون ضد حمله‌ی لهستانی‌ها آنان را در تمام طول سرحدات به عقب میراند. بر اساس قرارداد صلح ریگا (Riga)، دولت شوروی مجبور شد بخش‌های باختری روسیه‌ی سفید و اوکرائین را به لهستان واگذار نماید....

صلح با لهستان دست ارتش سرخ را برای تصفیه حساب با بارون ورانگل که به جای ژنرال دنیکن فرماندهی کل قوای سفید در جنوب را در دست گرفته و تحت حمایت فرانسوی‌ها در جهت شمال از کریمه به سوی اوکرائین تاخته بود، باز گذارد.

در زمستان ۱۹۲۰، ورانگل به طرف کریمه رانده شده و توسط نیروهای سرخ تحت فشار قرار گرفت. در ماه نوامبر، ارتش سرخ به پرکوپ (Perekop) یورش و به کریمه وارد و ارتش ورانگل را به سوی دریا راند.

۷ - آخرین بازمانده

با اضمحلال ارتش ورانگل و خاتمه‌ی مداخله در غرب، تنها ارتش خارجی به جای مانده در خاک روسیه، ارتش امپراطوری ژاپن بود. گویا مقدر شده بود که سیبری با تمام ثروت‌هایش به چنگ ژاپنی‌ها بیفتد. ژنرال بارون تاناکا (Tanaka)، وزیر جنگ و رئیس سازمان اطلاعات نظامی ژاپن غرق در شادی بودند:

« میهن پرستی روسی با ظهور انقلاب خاموش گردیده است. چه بهتر که شوروی‌ها توسط قوای خارجی کافی منکوب شوند. »

ژاپن هنوز از بیش از ۷۰،۰۰۰ هزار نیرو در سیبری و صدها مأمور مخفی، جاسوس، خرابکار و تروریست برخوردار بود. گاردهای سفید در خاور دور روسیه به عملیات خویش تحت نظر سرفرماندهی نظامی ژاپن، ادامه میدادند. مهم ترین این نیروهای ضد شوروی ارتش راهزنانی بود که زیر رهبری آتامان سمیونوف (Semjonow)، قزاق وابسته به ژاپن قرار داشت . اگر چه فشار آمریکا، ژاپن را به احتیاط وادار می کرد، اما در روز ۸ ژوئن ۱۹۲۱، ژاپنی‌ها قراردادی سری با آتامان سمیونوف در ولادی وستک امضاء نمودند که در آن یک تعرض سراسری جدید علیه دولت شوروی در دستور کار بود. قرارداد مزبور تلویحاً مطرح میکرد که پس از امحاء شوروی‌ها، آتامان سمیونوف قدرت کامل را در امور غیر نظامی به دست خواهد گرفت. این قرارداد مخفی اضافه میکرد که:

« پس از برپائی یک قدرت دولتی پا برجا در خاور دور، شهروندان ژاپنی، برای دریافت امتیازات برای شکار، ماهیگیری و جنگلداری از مزایای بیشتری برخوردار خواهند بود به همین ترتیب به منظور توسعه‌ی استخراج معادن و نیز استخراج طلا. »

یکی از دستیاران اصلی سمیونوف بنام بارون اونگرن- اشترنبرگ (Baron Ungern - Sternberg)، نقش اصلی در عملیات نظامی پیش بینی شده را اتخاذ نمود.

ژنرال بارون رمان فن اونگرن- اشترنبرگ ، آریستوکراتی از ناحیه‌ی بالتیک، رنگ پریده، دارای موهای بور و سیل سرخ و رفتاری زنانه بود. در جوانی به ارتش تزار وارد شده و در سال ۱۹۰۵ علیه ژاپن‌ها جنگیده و به دنبال آن به هنگ پلیس قزاق در سیبری پیوسته بود. وی در طی جنگ جهانی اول، در نیروهای ورانگل خدمت می کرد و مدال صلیب سنت گئورگ (St. Georg) را به خاطر کارائی در نبرد جبهه‌ی جنوبی دریافت نمود. این شخص در میان افسران همکارش از لحاظ جرأت دیوانه وار، ستمگری وحشیانه و خشونت غیر قابل کنترلش معروف بود.

پس از انقلاب، بارون اونگرن به سیبری بازگشته و رهبری هنگ قزاقی را به دست گرفته بود که روستاها را غارت و به جنگ‌های پراکنده بر علیه شوراها محلی دست میزد. سرانجام مأموران ژاپنی با وی تماس گرفته و وی

را به حرکت به سمت مغولستان متقاعد نمودند. ارتش ناهمگونی از افسران سفید، نیروهای چینی، افسران سفید ضد شوروی، راهزنان مغول و عمال مخفی ژاپنی، در اختیار وی گذارده شد. اونگرن در فضای فتودالی زندگی راهزنان و شیوهی رهبری مطلق العنان در ستاد خود در اورگا (Uрга) به این توهم دچار گردید که مرد سرنوشت است. او با یک شاهزاده خانم مغول ازدواج و از هیئت غربی به در آمد و جامه‌ی زرد ابریشمین مغول به تن نمود و خود را بازگشت به حیات دوباره‌ی چنگیزخان، قلمداد نمود. با تلقینات مأموران ژاپن که همواره وی را در احاطه داشتند، خود را در رویاهایش، امپراطور یک نظام نوین جهانی می دید که از شرق سر برآورده، بر سر روسیه‌ی شوروی و اروپا فرود آمده و با آتش و شمشیر آخرین نشانه‌های " دموکراسی پوسیده و کمونیسم یهودی " را نابود میکند. این شخص سادیست و نیمه مجنون به تعداد بسیاری عملیات که در شدت قساوت و وحشیگری نظیر نداشت دست زد. در یکی از این موقعیت‌ها وی به زن یهودی زیبایی در یک شهر کوچک سیبری برخورد و برای کسی که سر زن مزبور را برایش بیاورد هزار روبل جایزه تعیین کرد. سر را به نزد او آوردند و او جایزه را پرداخت نمود.

بارون اونگرن اعلام میکرد که:

« از چوب دارها خیابانی از آسیا تا غرب اروپا برپا خواهم کرد. »

در اواخر جنگ ۱۹۲۱، بارون اونگرن اعلامیه‌ای از ستادش در اورگا به مردانش صادر کرد:

« مغولستان به صورت نقطه‌ی شروع نبردی علیه ارتش سرخ در سیبری درآمده است ... کمیسرها، کمونیست‌ها و یهودیان، همراه با خانواده‌هایشان، بایستی از میان برداشته شوند. اموالشان بایستی مصادره گردد ... احکام مجازات در مورد گناهکاران بایستی یا جنبه‌ی انضباطی داشته باشد و یا به صورت درجات مختلف مجازات مرگ باشد. " حقیقت و ترحم " از این به بعد غیر قابل پذیرش است. از این پس " حقیقت و شقاوت " موجود خواهد بود.

این نیروی شیطنانی که با هدف نابودی اصول آسمانی در روح بشر، بر این سر زمین نازل شده، بایستی از رگ و ریشه برکنده شود. »

در سر زمین‌های دور افتاده و وحشی سرحدات روسیه، جنگ‌های اونگرن به خروج‌هایی برای غارت گری‌های راهزنانه تبدیل گردید که به دنبال هجوم‌های خود، دهات دود شده و بدن‌های مثله شده‌ی مردان و زنان و کودکان را به جای می گذاشت. شهرهایی که توسط افراد اونگرن تسخیر می شد عرصه‌ی تجاوز و غارت می گردید. کمونیست‌ها، یهودیان و نیز تمام آنان که به داشتن کوچک ترین تمایلات دموکراتیک مورد ظن قرار می گرفتند، تیرباران، شکنجه تا مرگ و یا زنده زنده سوزانده میشدند.

در ژوئیه ۱۹۲۱، ارتش سرخ برای نابودی ارتش اونگرن به پیشروی آغاز کرد و پس از یک سری درگیری‌های شدید با همراهی پارتیزان‌های شوروی، به پیروزی قاطعی بر آن نائل آمد. وحشیان اونگرن گریخته و بیشتر تفنگ‌ها، ترن‌های مهمات و زخمیان خویش را در پشت سر رها نمودند.

در ماه اوت، خود اونگرن تحت محاصره قرار گرفت. محافظین مغول وی شورش کرده و وی را تحویل سربازان شوروی دادند. بارون در لباس ابریشمی مغولی‌اش به نوونیکلایفسک (Nowo Nikolajewsk) ، نوسیبیرسک کنونی (Nowo - Sibrisk) آورده شد و به عنوان دشمن خلق به محاکمه‌ی علنی در برابر دادگاه عالی سبیری شوروی کشانیده شد .

محاکمه مافوق تصویری بود

" برابر با تصمیم کمیته‌ی انقلابی سبیری، به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۲۱، ژنرال بارون فن اونگرن- اشترنبرگ، فرماندهی سابق لشکر سوار آسیائی، در مقابل دادگاه انقلابی سبیری به موارد زیر متهم میشود:

۱- خدمت به اهداف الحاق طلبانه‌ی ژاپن در مسیر تلاش‌هایش برای ایجاد یک دولت آسیائی و سرنگون سازی حکومت ترانس بایکال؛

۲- طرح ریزی برای سرنگونی اتوریتیه‌ی شوروی به غرض احیاء سیستم سلطنتی در سبیری و با هدف نهائی به تخت نشاندن میخائیل رومانف ؛

۳- کشتار فجیعانه‌ی تعداد بی شماری از دهقانان و کارگران روسی و انقلابیون چینی.

اونگرن هیچ تلاشی برای نفی این شقاوت‌های خود به عمل نیلورد. اعدام‌ها، شکنجه‌ها و قتل عام‌ها - آری همه‌ی اینها حقیقت داشتند. توضیح وی در این مورد بسیار ساده بود:

« ما در حال جنگ بودیم ! »

اما دست نشاندهی ژاپن بودن؟

« نظر من این بود که ژاپن را مورد استفاده قرار دهم " وی داشتن هر گونه روابط خائنه و نزدیک با ژاپنی‌ها را تکذیب نمود. »

دادستان شوروی یاروسلاوسکی (Jaroslowski) :

« متهم دروغ می گوید. اگر ادعای این را دارد که هیچ گونه رابطه‌ای با ژاپن نداشته، ما عکس این ادعای او را اثبات خواهیم کرد ! »

بارون تماس با ژاپنی‌ها را تائید کرد، اما به این عنوان که:

« من با ژاپنی‌ها تماس داشتم همان گونه که با چانگ تسو لین^{۳۱} (Tschang Tso - Lin) تماس داشتم چنگیز خان نیز قبل از فتح امپراطوری خویش به وان خاقان اظهار ادب نمود ! »

دادستان شوروی :

« ما در قرن دوازدهم زندگی نمی کنیم و برای محاکمه‌ی چنگیز خان هم نیست که در این جا جمع شده ایم ! »

بارون فریاد کشید:

« مدت هزار سال است که اونگرن‌ها به دیگران فرمان میدهند! آنان هرگز از کسی دستور دریافت نکرده اند ! »

وی سپس با تفاخر به صورت سربازان، دهقانان و کارگران داخل دادگاه خیره شد.

۳۱ - " تماس " اونگرن با چانگ تسو لین وزیر جنگ بد نام چین شامل قراردادی می شد که بر اساس آن بارون با ترتیب یک عقب نشینی ساختگی در مقابل نیروهای چانگ، ده درصد از ده میلیون دلاری را که چانگ قرار بود به زور و نیرنگ از حکومت پکن دریافت کند، برای خود بردارد.

« من اتوریتتهی طبقه‌ی کارگر را نمی‌پذیرم! چطور مردی که حتی یک مستخدم معمولی در خدمت نداشته، میتواند دم از حکومت بزند؟ این مرد از فرمانروائی قاصر است! »

دادستان یاروسلاوسکی سپس، فهرست طولانی جنایات اونگرن را برشمرد: اعزام افرادی برای مجازات یهودیان و دهقانان هوادار شوروی، قطع دست و پای افراد، حملات شبانه در طول استپ که در آن از اجساد مشتعل به عنوان مشعل استفاده میشد، محو روستاها، کشتار بی رحمانه‌ی کودکان
اونگرن با خونسردی جواب داد :

« این افراد سرخ تر از آن بودند که به مذاق من خوش بیاید. »

دادستان:

« چرا اورگا را ترک کردید؟ »

اونگرن:

« تصمیم گرفتم به ترانس بایکال تجاوز و دهقانان را به انقلاب متقاعد سازم! اما خود من دستگیر شدم. »

— " بوسیله کی؟ "

— " چند مغول به من خیانت کردند. "

— " هرگز از خود پرسیده‌اید که چرا آنها به این عمل دست

زدند؟ "

— " به من خیانت شد! "

— " قبول دارید که نبرد شما به همان سرانجامی رسید که

تلاش‌های دیگران بر علیه قدرت کارگران؟ قبول ندارید که از میان

این کوشش‌ها که هدف مشترکی با شما را دنبال می‌کرد، کوشش شما

آخرین آنهاست؟ "

— " بله کوشش من آخرین کوشش بوده است. تصور می‌کنم که

من آخرین بازمانده‌ی این جریان باشم! "

در ماه سپتامبر ۱۹۲۱، حکم دادگاه شوروی به اجرا درآمد. بارون رومان فن اونگرن - اشترنبرگ " آخرین بازماندهی " سرکرده‌های جنگی سفید، به وسیله‌ی گروه تیر ارتش سرخ، تیرباران گردید.

آتامان سیمیونف و باقیمانده‌ی ارتش دست نشانده‌ی ژاپن از مرز شوروی گذشته و به مغولستان و چین گریختند. یک سال بیشتر نگذشت تا این که سرانجام خاک شوروی از وجود ژاپنی‌ها آزاد گشت. در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۲، ارتش سرخ ولادی وستک را محاصره نمود. ژاپنی‌های اشغالگر این شهر تسلیم شده و کلیه‌ی انبارهای نظامی خود را تحویل ارتش سرخ دادند. روز بعد وسائل حمل و نقل ژاپن، آخرین نفرات ژاپنی را از ولادی وستک خارج نمود. پرچم سرخ بر فراز شهر به اهتزاز درآمد.

پس از آن وزارت امور خارجه‌ی ژاپن اعلام نمود:

« تصمیم ما دائر بر تخلیه، به منظور آن بود که نام ژاپن به عنوان ملتی غیر متجاوز که در راه حفظ صلح در جهان تلاش میکند، ثبت گردد. »

منابع بخش ششم:

مطالب زیادی در مورد جنگ مداخله گرانه علیه روسیه‌ی شوروی موجود است. مؤلفین به طور عمده از منابع زیر استفاده برده اند:

" دخالت مسلحانه در روسیه (Armed Intervention in Russia)، ۱۹۲۲ - ۱۹۱۸، نوشته‌ی دابلویو پی. کوتز (W. P. Coates) و سی. زد. کوتز (C. Z. Coates) چاپ لندن ۱۹۳۵؛"

" ارتش‌های سفید روسیه نوشته‌ی جورج استوارت (George Stewart)؛"
" نیروهای در حال جنگ در روسیه (Russia Fighting Forces)، نوشته‌ی کاپیتان سرگی ان. کورناکف (Captain Sergei N. Kournakow)، چاپ انترناشیونال پابلیشرز (Intern. Publishers)، نیویورک ۱۹۴۲؛"

" تاریخ جنگ داخلی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تالیف و جمع آوری (History of the Civil War in the U. S. S. R. Edited by) گورکی (Gorky)، مولوتف (Molotov)، وروشیلف (Voroshilov) و دیگران چاپ لورنس و وشارت (Lowrance and Wishard)، لندن ۱۹۳۷؛"
" دخالت در سبیری (The Intervention in Siberia) نوشته‌ی و. پارونف

(V. Parvenov)، چاپ وُرکز..... (Workers Library Publishers)، نیویورک ۱۹۳۷؛

" تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی "؛ چاپ (Intern. Publishers)

" بحران جهانی: پیامد (The World Crisis: The Aftermath)، نوشته‌ی چرچیل، چاپ نیویورک، ۱۹۲۲؛

" مقالات راجع به روابط خارجی ایالات متحده، ۱۹۱۸، روسیه جلد ۱، ۲، ۳ . "

از میان روایات متعدد شخصی در رابطه با این دوره، مؤلفین به منابع زیر مکرراً، مراجعه نموده‌اند:

" جنگیدن بدون جنگ، نقل دخالت‌های نظامی در روسیه‌ی شمالی (Fighting Without a War) نوشته‌ی رالف آلبرتسون (Ralph Albertson)، چاپ هرکورت براسس..... (Harcourt Brace and Howe)، نیویورک ۱۹۲۰؛

" آرخانگل: جنگ آمریکا با روسیه به روایت یک وقایع نگار (Archangel: The American War with Russia)، نوشته‌ی جان سی. کداهی (John C. Cudahy) چاپ س. سی. مک کلر (S. C. McClure)، شیکاگو ۱۹۲۴؛

و " غروب سرخ و فردا (Red Dusk and the Morrow) نوشته‌ی سرپل دوکز (Sir Paul Dukes)، چاپ نیویورک ۱۹۲۲ . "

کتاب دیوید فرانسیس " روسیه از دیدگاه سفارت آمریکا، آوریل ۱۹۱۶ تا نوامبر ۱۹۱۸ . جالب ترین توصیف در مورد اوضاع آرخانگل در اولین روزهای دخالت نظامی، به دست میدهد.

هم چنین شهادت فرانسیس در مقابل سوکمیته‌ی سنای آمریکا در سال ۱۹۱۹ که مشغول بررسی در مورد " تبلیغات آلمانی و بلشویکی " بوده است.

کتاب ژنرال گریوز " ماجرای آمریکائی در سیبری (American Siberian Adventure)، ۱۹۲۰-۱۹۱۸ " منبعی ضروری از مطالب در مورد دخالت در روسیه می باشد .

شخصیت نیروهای ضد انقلابی گارد سفید در شرق روسیه و شکل جنگ‌هایشان با کیفیتی ناظر مآبانه در کتاب ولادیمیر پوزنر (Vladimir Pozner) " بارون خونین (Bloody Baron)، داستان بارون فن اونگرن - اشترنبرگ چاپ راندام هاوز (Random House) نیویورک ۱۹۳۶ " توصیف شده است.

بخش هفتم - یک حسابرسی

دو سال و نیم جنگ‌های خونین داخلی و مداخله گرانه، مرگ ۷ میلیون مرد و زن و کودک روسی را چه در جبهه‌ی جنگ و چه در اثر گرسنگی و امراض، به همراه داشت.

بر اساس ارزیابی‌های بعدی دولت شوروی، خسارات مادی ناشی از این جنگ به ۶۰ میلیارد دلار بالغ میشد، مبلغی که به مراتب از بدهکاری‌های دولت تزاری به متفقین فراتر میرفت. هیچ‌گونه جبران خسارتی از جانب متجاوزین پرداخت نشد.

در مورد هزینه‌ی جنگ علیه روسیه که از جیب مالیات دهندگان کشورهای متفق پرداخت میشد، ارقام رسمی بسیار اندکی منتشر گردید. بر اساس یک یادداشت صادره از طرف وینستون چرچیل در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۹، بریتانیا تا آن زمان حدود ۱۰۰ میلیون لیره‌ی استرلینگ و فرانسه بین سی تا چهل میلیون لیره‌ی استرلینگ به تنهایی برای ژنرال دنیکنین هزینه صرف کرده بودند. نبرد در شمال ۱۸ میلیون لیره برای انگلیس خرج بر داشت. ژاپنی‌ها خود صرف هزینه‌ای بالغ بر ۹۰۰ میلیون ین را برای نگهداری نفرات خود در سیبری، تأیید کردند.

و اما چه انگیزه‌ای در ورای این جنگ اعلان نشده، بیهوده و پر خرج قرار داشت؟

ژنرال‌های سفید بی پرده پوشی برای احیاء روسیه‌ی بزرگ خود، برای املاک، منافع و امتیازات طبقاتی و نشان‌های خود می‌جنگیدند. اگر چه در درون ارتش‌های سفید معدودی افراد ملی‌گرا هم وجود داشتند، ولی این ارتش‌ها کلاً در تسلط عناصر مرتجع قرار داشتند. این عناصر الگوی کامل افسران و ماجراجویان فاشیستی بودند که می‌رفتند بعدها در اروپای مرکزی ظهور نمایند. اهداف جنگی متفقین در روسیه کمتر روشن بود.

تبلیغات سخنگویان دول متفق در مورد این جنگ تنها جنبه‌های سیاسی آن را در بر می‌گرفت. آنها این جنگ را به عنوان یک جهاد سیاسی علیه بلشویسم به جهانیان عرضه می‌کردند. با وجود این آنتی بلشویسم در حقیقت نقش دوم را در این جریان دارا بود و آن چه که انگیزه‌ی اصلی این جنگ‌ها را تشکیل میداد فاکتورهای چون الوار روسیه‌ی شمالی، زغال سنگ دونتس، طلای سیبری و نفت قفقاز و غیره بود.

منافع عظیم امپریالیستی چون طرح انگلیس برای ایجاد یک فدراسیون سراسری در قفقاز که هندوستان را احاطه و راه نفوذ روسیه به آن را سد میکرد و به علاوه تسلط انگلیس بر میدان‌های نفتی خاورمیانه را تضمین می نمود، در میان بود. نقشه‌ی ژاپن اما، دایر بر تصرف و استعمار سیبری بود. فرانسوی‌ها نقشه‌ی کنترل نواحی دونتس و دریای سیاه را در سر می پروراندند. نقشه‌ی وسیع و جاه طلبانه‌ی آلمان بر تصرف ایالات بالتیک و اوکراین دور میزد.

یکی از نخستین حرکات دولت شوروی به هنگام تصرف قدرت، ملی نمودن تراس‌های عظیم اقتصادی امپراطوری تزارها بود. معادن، آسیاب‌ها، خطوط آهن، چاه‌های نفت و کلیه‌ی بنگاه‌های عظیم صنعتی روسیه به مالکیت دولتی خلق شوروی درآمد. دولت شوروی استقرضات رژیم تزاری را بر این اساس که این وام‌ها به طور عمده برای کمک به رژیم تزار در سرکوبی انقلاب خلق، اعطا شده است، بدون اعتبار اعلام نمود.^{۳۲}

امپراطوری تزاری، با تمام فخر فروشی‌هایش در مورد ثروت و قدرتش، در حقیقت نیمه مستعمره‌ای بود برای منافع سرمایه‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی. سهام مالی فرانسه در رژیم تزاری به مبلغ ۱۷,۵۹۱ میلیون فرانک بالغ میشد. منافع انگلیس ۷۲ درصد زغال سنگ، آهن و پولاد در روسیه را در بر می گرفت. سالیانه صدها میلیون فرانک و لیره‌ی استرلینگ ثمره‌ی تلاش کارگران و دهقانان روسی به جیب منافع خارجی متفق با تزار سرازیر میگردد. پس از انقلاب بلشویکی، سالنامه‌ی بازار بورس لندن در سال ۱۹۱۹، تحت عنوان "حساب روسیه" نوشت:

« گروه‌ها و افرادی در این کشور وجود دارند که از پول‌ها و سهام‌هایی در روسیه برخوردارند و برای سرنگونی رژیم قدیم روسیه امکان داشت از استثمار کارگران و کشاورزان روسی ۱۰ یا ۲۰ درصد منافع به دست آید. در سوسیالیسم احتمال هیچ گونه بهره‌ای

۳۲ - پس از کشتارهای مهیب یهودیان در سال ۱۹۰۶ که توسط "صدهای سیاه" در تبانی با پلیس مخفی تزاری انجام گردید، آناتول فرانس (Anatole France) - نویسنده‌ی بزرگ فرانسوی. م) سرمایه داران فرانسوی را که به اعطای وام به رژیم تزاری ادامه می دادند، به شدت مورد حمله قرار داد:

« تا که هموطنان ما، سرانجام، گوش شنوایی داشته باشند، به آنان اخطار میشود که چنان چه بار دیگر به دولت روسیه وامی عرضه کنند تا در سراسر امپراطوری عظیم و محنت زده‌اش به گلوله ببندد و به دار بیاویزد، کشتار و غارت نماید و آزادی و تمدن را نابود سازد، آن روز شوم برای آنان نیز فراخواهد رسید. شهروندان فرانسه! برای این ستم‌ها و دیوانگی‌های جدید پولی پرداخت نکنید. میلیاردها پول خود را در راه شهادت تعداد بی شماری از انسان‌ها، صرف نکنید! »

نخواهد بود. اکنون می بینیم که منبع بزرگ بهره وری در این کشور به نحوی از انحاء با روسیه شوروی در ارتباط است. »

سخنران مزبور در ادامه سخنانش گفت که: بر اساس ارزیابی سالنامه‌ی روسی ۱۹۱۸، مجموع سرمایه‌گذاری‌های انگلیس و فرانسه در روسیه به رقمی حدود ۱،۶۰۰ میلیون لیره‌ی استرلینگ یا حدود هشت میلیارد دلار میرسد.

« بگذارید رُک و پوست کنده صحبت کنیم. هنگامی که ما از مخالفت مارشال فوش و مردم فرانسه با امر صلح با روسیه دم می زنیم، منظورمان کارگران و دهقانان فرانسوی نیست بلکه نظرمان سوی سهام داران فرانسوی است یعنی مردمی که سودهای نا صوابشان همان یک میلیارد و ششصد میلیون لیره‌ی استرلینگ را تشکیل می دهد که در روسیه فرو برده شده است. »

کمپانی نفتی رویال داچ شل (Royal Dutch Shell oil Company) در روسیه، کمپانی نفتی اورال- کاسپین، مخازن نفتی شمال قفقاز، کمپانی بزرگ اسلحه سازی انگلیسی مترو ویکرز (Metro Vickers) در کنار کمپانی فرانسوی شنايدر کرزو (Schneider - Creusot) و کروپ (Krupp) آلمان، کنترل کلیه صنایع نظامی تزاری را در دست داشتند، بانک‌های عظیم انگلیسی و فرانسوی چون هورز (Hoares)، برینگ برادرز همبراس (Baring Brothers Hambros)، کردیت لیونه سوسیته ژنرال (Credit Lyonnais Societe Generale)، روتچیلدز (Haus Rothschild) و کُمتوارناسیونال و پاریس (Comptoir National d'Escompte de Paris) همه و همه مقادیر هنگفتی در رژیم تزاری سرمایه گذاری کرده بودند سرهنگ ملون (Malone) به اطلاع مجلس عوام رساند که:

« کلیه‌ی این منافع عظیم به یک دیگر بافته شده‌اند و همه‌ی آنها به ادامه‌ی جنگ با روسیه علاقمندند. در کنار این منافع و سرمایه‌ها که در آن طرف ساختمان این مجلس منزل کرده‌اند، روزنامه‌ها و تأثیرات دیگری موجودند که وظیفه‌ی شکل دادن به آراء عمومی را در این مملکت به عهده دارند. »

برخی از سخنگویان متفقین، درباره‌ی اهدافشان دائر بر حمایت از ارتش‌های سفید در روسیه، کاملاً رو راست بودند.

سر فرانسیس بیکر، مدیر بخش اروپای کمپانی ویکرز و رئیس کمیته‌ی اجرائی اطاق بازرگانی روس- انگلیس، در یکی از ضیافت‌های کلوپ بریتانیا- روسیه که با شرکت صاحبان بزرگ صنایع و سیاستمداران در سال ۱۹۱۹ در لندن بر پا شده بود حاضرین را چنین مخاطب قرار داد:

« ما برای آدمیرال کالچاک و ژنرال دنیکن آرزوی موفقیت میکنیم و شخصاً فکر میکنم نظری بالا تر از این نباشد که جام خود را به سلامتی آدمیرال کالچاک، ژنرال دنیکن و ژنرال یودنیچ بلند کنیم! روسیه کشور بزرگی است. همه‌ی شما، به خاطر تماس نزدیکی که از طریق معاملاتتان با این کشور دارید از امکانات روسیه چه از نظر صنعت و چه از لحاظ ثروت طبیعی و چیزهای دیگر آگاهید. چرا که روسیه از هر ثروت ممکن برخوردار است ... »

به هنگامی که سیل نفرات و مهمات انگلیسی و فرانسوی به درون سبیری سرازیر می شد، بولتن فدراسیون صنایع انگلیس، نیرومندترین اتحاد صاحبان صنایع انگلیس، مطلب را به این صورت توضیح داد:

« سبیری غول آساترین جایزه‌ای است که پس از فتح آمریکا، به دنیای متمدن اهدا شده است ! »

زمانی که نیروهای متفقین به طرف قفقاز تاخته و باکو را اشغال کردند، مجله‌ی بازرگانی انگلیس به نام خاور نزدیک گزارش داد که:

« باکو از لحاظ نفت بی نظیر است باکو از هر شهر نفتی دیگر دنیا بزرگتر می باشد. اگر نفت، شاه باشد، باکو تخت سلطنت آن است ! »

هنگامی که ارتش سفید ژنرال دنیکن، تحت حمایت متفقین به حوزه‌ی زغال سنگ دُن سرازیر شد، آر. مارتنز و شرکاء (R. Martens & co) شرکت بزرگ زغال سنگ انگلیس، در نشریه‌ی تجاری خود " روسیه " چنین آوردند:

« روسیه از مخازن مکتشفه‌ی زغال سنگی برخوردار است که از لحاظ عظمت تنها پس از ایالات متحده قرار دارد. بر اساس ارزیابی منتشره از طرف کنگره‌ی زمین شناسی جهانی تنها در حوزه‌ی دونتس (جائی که ژنرال دنیکن در حال عملیات است) بیش

از سه برابر منابع آنتراسیت (Anthrazit) انگلستان و تقریباً دو برابر کمیت در دسترس ایالات متحده زغال موجود است. »

و بالاخره نشریه‌ی " فروشنده‌ی ژاپنی " این طور جمع بندی می کند:

« روسیه با ۱۸۰ میلیون جمعیت آن، با زمین حاصل خیزش که از اروپای مرکزی تا سواحل اقیانوس آرام و از قطب شمال تا دریای خزر و دریای سیاه وسعت دارد با امکانات بازاری که حتی خوش بین ترین افراد جرأت به خواب دیدن آن را نداشته است روسیه در حقیقت این انبار غله، مخزن ماهی، الوارخانه، معدن زغال سنگ، طلا، نقره و طلای سفید جهان ! »

مهاجمین انگلیسی، فرانسوی و ژاپنی مجذوب آن غنائمی شده بودند که در انتظار فاتح روسیه بود. نیروی محرکه‌ی آمریکا در امر دخالت، ترکیبی از مقاصد مختلف بود. سرمایه گذاری آمریکا در رژیم تزار کوچک بود. معذالک به سفارش وزارت امور خارجه آمریکا، میلیون‌ها دلار آمریکائی به داخل روسیه ریخته شد، تا حکومت متزلزل کرنسکی تقویت گردد. وزارت امور خارجه به حمایت از کرنسکی، در طی چند سال پس از انقلاب بلشویکی، ادامه داد و حتی " سفارت روسیه " را در واشنگتن تحت حمایت مالی قرار داد. برخی از مقامات وزارت امور خارجه با ژنرال‌های سفید و مداخله گران انگلیسی، فرانسوی و ژاپنی فعالیت داشتند. قابل ذکر ترین فرد آمریکائی که خود را با جنگ ضد شوروی هم نوا کرده بود هربرت هوور رئیس جمهور بعدی آمریکا بود که در آن زمان گرداننده‌ی غذائی سازمان ریلیف آمریکا به شمار میرفت.

هربرت هوور (Herbert Hoover) مهندس معدن سابقی بود که قبل از جنگ اول توسط کنسرن‌های انگلیسی استخدام شده بود، دارای سرمایه گذاری‌هایی در چاه‌های نفت و معادن در روسیه بود. رژیم فاسد تزاری از مقامات عالی رتبه و اشراف زمین داری اشباع شده بود که حاضر بودند ثروت و نیروی کار کشور را در مقابل رشوه‌های خارجی‌ان و یا سهمی در غارت آنان به معامله بگذارند. علاقه‌ی هوور به نفت روسیه به ۱۹۰۹ بر می گشت، زمانی که اولین چاه‌ها در مایکوپ (Maikop) افتتاح شده بودند. وی در عرض یک سال در یازده کمپانی نفتی دارای سهام گردید

سندیکای نفتی مایکوپ (Neftjanoi Syndikat in Maikop)
کمپانی نفتی مایکوپ- شیروانسکی

(Schirwanski Öl – Gesellschaft in Maikop)

کمپانی نفتی مایکوپ آپشرون

(Apscheron Öl – Gesellschaft in Maikop)

تراست ژنرال پترولیوم و مایکوپ

(Maikoper und Allgemeiner Petroleum - Trust)

شرکت نفت و محصولات نفتی مایکوپ

(Maikoper Öl und Petroleum Produkte)

کمپانی نفتی نواحی مایکوپ

(Maikoper Vereinigte Öl - Gesellschaft)

کمپانی نفتی دره مایکوپ

(Öl - Gesellschaft des Maikop – Tals)

کمپانی نفتی متحدهی مایکوپ

(Maikoper Vereinigte Öl - Gesellschaft)

سندیکای مایکوپ- هادی ژنسکی

(Hadidschenski Syndikat in Maikop)

کمپانی تولید کنندگان جدید مایکوپ

(Maikoper Neue Industriegesellschaft)

میدانهای نفتی مختلط مایکوپ

(Vereinigte Maikoper Ölfelder)

تا قبل از پایان سال ۱۹۱۲، این مهندس سابق معدن با میلیونر معروف انگلیسی لسلی اورکهارت (Leslie Urquhart) در سه کمپانی جدید شریک شده بود.

این سه کمپانی برای استخراج چوب و مواد معدنی در کوه‌های اورال و سیبری تاسیس شده بودند. ارکهارت سپس بین شرکت روس - آسیای خود و دو بانک تزاری معامله‌ای برقرار نمود که بر اساس آن، شرکت کلیه‌ی عملیات آینده‌ی استخراج معادن در آن نواحی را بر عهده بگیرد. سهام شرکت روس - آسیا از ۱۶/۲۵ دلار در سال ۱۹۱۳ به ۴۷/۵ دلار در سال ۱۹۱۴ افزایش یافت. در همان سال شرکت مزبور سه امتیاز پر سود جدید را در رژیم تزاری به دست آورد که شامل مواد زیر بود:

حدود یک میلیون هکتار زمین شامل مخازن الوار وسیع و نیروی آب و مخازن ارزیابی شده‌ی طلا، مس، نقره و روی بالغ بر ۲۶۲,۰۰۰ تن؛

۱۲ معدن آماده‌ی استخراج، ۲ نوب مس، ۲۰ آسیاب، ۴۰۰ کیلومتر راه آهن، کوره‌های انفجاری، کارخانه‌ی ورق آهن، کارخانه‌های اسید سولفوریک، تصفیه‌ی طلا، مخازن عظیم زغال سنگ.
ارزش کل این مستغلات به یک میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.

تا قبل از سال ۱۹۱۷، هوور خود را از شرکت روس - آسیا بیرون کشیده و دارائی‌های خود در روسیه را فروخته بود. پس از انقلاب بلشویکی، امتیازاتی که هوور در گذشته در آنها سهمیم بود ملغی شده و معادن وی نیز به وسیله‌ی دولت شوروی مصادره گردید.
هربرت هوور در کنفرانس صلح پاریس گفت:

« بلشویسم از جنگ بدتر است ! »

این شخص می رفت تا پایان زندگی به صورت یکی از سر سخت ترین دشمنان دولت شوروی باقی بماند. حقیقتی است که، هر چه نیروی محرکه‌ی شخص او می خواست باشد، آن غذاهای آمریکائی، ارتش سفید را پا بر جا نگاه داشته و نیروهای صاعقه‌ی ارتجاعی ترین رژیم‌ها را در اروپا که دست در کار سرکوبی طغیان‌های مردمی در راه دموکراسی بودند، تغذیه نمود. به این ترتیب بود که سازمان ریلیف آمریکا سلاحی گردید بر علیه جنبش‌های توده ای در اروپا.^{۳۳}

۳۳ - فعالیت‌های هربرت هوور به عنوان گرداننده‌ی ریلیف غذائی در جهت همکاری به سفیدها و جلوگیری از هر گونه تأمینات برای شوروی‌ها بود. صدها نفر در خاک شوروی، در گرسنگی به سر می بردند هنگامی که سرانجام هوور در برابر افکار عمومی مجبور به عقب نشینی گردید و مقداری مواد غذائی را به سوی شوروی‌ها فرستاد، به گفته‌ی یکی از مأموران ریلیف در خاورمیانه به " دخالت در امر جمع آوری کمک‌های نقدی برای قحطی زدگان روسیه، ادامه داد ". در فوریه ۱۹۱۹، هنگامی که وی سمت وزارت بازرگانی را داشت، نشریه‌ی نیویورک کلپ در سر مقاله‌ی خود چنین تحلیل داد:

« بوروکرات‌هایی که در سرتاسر وزارت دادگستری، وزارت امور خارجه و وزارت بازرگانی نفوذ کرده‌اند به منظور پیشبرد تبلیغات خود به جنگی خصوصی با دولت بلشویک ادامه می‌دهند آقایان هیوز (از ثروتمندان آمریکائی. م) ، هوور و دافرتی به نفعشان است که قبل از این که خشم عمومی به اوج خود برسد، وضع خانه‌های خود را روبراه کنند. مردم آمریکا دیگر این بوروکراسی متکبری را که حاضر است به خاطر اغراض کوتاه نظرانه‌ی خود، میلیون‌ها انسان بی گناه را به مرگ سوق دهد، تحمل نخواهند کرد. »

هورر بعدها در نامه‌ای که به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۲۱ به اسوالد گریسون ویلارد (Oswald Garrison Villard) نوشت اظهار داشت:

« تمامی سیاست آمریکا به هنگام آرمیس تیس مصروف این بوده است که تا آنجا که در قوه دارد از بلشویکی شدن اروپا و یا تصرف آن توسط ارتش‌های آن جلوگیری کند. »

تعریف این شخص از بلشویسم با تعاریف فوش، پتن، ناکس، ریلی و تاناکا تطابق کامل داشت. وی چه به عنوان وزیر بازرگانی، چه به عنوان رئیس جمهور آمریکا و چه بعداً، به عنوان رهبر جناح انزوا طلبان حزب جمهوری خواه آمریکا، همواره و به طور خستگی ناپذیری برای ممانعت از استقرار روابط دوستانه‌ی بازرگانی و سیاسی بین آمریکا و نیرومندترین متفق آن علیه فاشیسم یعنی اتحاد شوروی مبارزه کرد.

اما دخالت نظامی در روسیه به شکست انجامید و این نه تنها به خاطر هم بستگی و قهرمانی بی سابقه‌ی خلق‌های شوروی بود که برای دفاع از آزادی تازه به دست آمده‌ی خویش می جنگیدند بلکه به خاطر حمایت‌هایی نیز بود که توده‌های دموکرات سراسر جهان از جمهوری شوروی به عمل می آوردند. در فرانسه، انگستان و ایالات متحده، افکار عمومی به شدت تمام با ارسال نفرات، تجهیزات، مواد غذایی و پول برای ارتش‌های ضد شوروی در روسیه به مخالفت برخاسته بود. کمیته‌هایی تحت عنوان " دست‌ها از روسیه کوتاه ! " تشکیل شده بود. کارگران به اعتصاب دست می زدند و سربازان بر علیه سیاست‌های مداخله جویانه‌ی ستادهای ارتش شورش می نمودند. مردان سیاسی، روزنامه نگاران، آموزگاران و بسیاری بازرگانان دموکرات بر علیه این جنگ اعلان نشده و بی دلیل اعتراض می نمودند. سر هنری ویلسون رئیس ستاد ارتش انگلیس، به این عدم حمایت عمومی در مورد سیاست مداخله گرانه‌ی متفقین، بی پرده پوشی، اعتراف نموده و در روز اول دسامبر ۱۹۱۹، در کتاب آبی انگلیس چنین می نویسد:

« دشواری‌های متفقین در فرموله کردن سیاستی در مورد روسیه حقیقتاً لاعلاج است. چراکه در هیچ یک از کشورهای متفق، حمایت عمومی کافی برای توجیه دخالت نظامی علیه بلشویک‌ها، در مقیاس قابل توجه وجود نداشته است. نتیجه‌ی غیر قابل اجتناب این که عملیات نظامی از هدف و انسجام برخوردار نبوده اند. »

به این ترتیب پیروزی ارتش سرخ بر دشمنانش به عنوان پیروزی جهانی برای خلق‌های آزادی خواه همه کشورها بود. یک دلیل دیگر برای شکست مداخله گران نیز عدم اتحاد در میان خود آنان بود. محرکین دخالت، نماینده‌ی ائتلافی از ارتجاع جهانی بودند، مع‌هذا این ائتلافی بود خالی از یک همکاری واقعی. انگلیسی‌ها از امیال فرانسویان در مورد دریای سیاه و اهداف آلمانی‌ها در نواحی بالتیک بیمناک بودند. آمریکائی‌ها هوای آن را داشتند که اهداف ژاپنی‌ها در سیبری را به هدر ببرند. به همین ترتیب ژنرال‌های سفید بودند که بر سر غارت و چپاول خود با یک دیگر در جنگ و جدال بودند.

جنگ مداخله جویانه به طور مخفیانه و دزدانه آغاز و با شکستی مفتضحانه برای متفقین پایان گرفت. ارثیه‌ای از کینه و عدم اعتماد می رفت فضای اروپا را برای ربع قرن بعدی، آلوده سازد.

پایان کتاب یکم

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت. www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. " توفان " نشریه‌ی « حزب کار ایران »، حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران است. این زبان برای هر چه رساتر شدن به یاری همه‌ی کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکاء بر نیروی خود پا برجا می‌مانیم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم که جزئی باشد، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پُست مانع از آنست که بتوانیم آن را به دست همگان برسانیم.

آدرس:

: حساب بانکی

TOUFAN

TOUFAN

POSTBANK Hamburg

BLZ. ۲۰۱۱۰۰۲۲ KONTO Nr. ۲۵۷۳۳۰۲۶۰۰

GERMANY

POSTFACH ۱۰۳۸۲۵

۶۰۱۰۸ FRANKFURT

GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹ / ۹۶۵۸۰۳۴۶

پیروزی باد حزب طبقه کارگر ایران